اسلام و دموکراسی

نگارنده: محمد قطب

مترجم: سعید یوسفی

ویرایش دوم



مکاتب فکری معاصر

رد شبهات ملحدين

- no-atheism.net
- islamway1434
- no_atheism
- no_atheism
- asteira

مقدمه مترجم:

از دیرباز و از زمانی که مردم تصمیم به یکجا نشینی گرفتند به این فکر بودند که مسائل جامعه بدون نظم و نظام به پیش نمی رود و اگر سیستمی حکومتی و حاکمیتی در میان نباشد نمی توان به بقاء جامعه امیدی داشت، به همین سبب مشاهده می نماییم که در برهه‌های زمانی مختلف، سیستم‌های متنوعی برای اداره‌ی جوامع به‌کار رفته‌اند و با توجه به مقتضای زمان خویش، نتایج و آثار گوناگونی خلق نموده‌اند، در گذر زمان، مردم مشاهده نمودند که راس قدرت، از هر نوع امکاناتی برخوردار بوده و برای خود و به قیمت ظلم‌های متعددی که بر مردم و توده می رفت، انواع اختیارات و آزادی‌ها را به رسمیت شناخته است، به همین خاطر، اندیشمندان در پی استقرار نظام‌هایی حکومتی بودند که از ظلم و جور حاکمان کاسته و بر آزادی انسان‌ها بیفزایند، نظریه‌های مختلفی تا به امروز مطرح شده و برخی از آنها در دنیای واقعی عملی گشته و برخی دیگر صرفاً در اندرون کتاب‌ها و در جامه‌ی خامه‌های خشک شده بر برگ‌ها به یادگار مانده‌اند و قابلیت اجرایی شدن پیدا ننموده‌اند، یکی از انواع سیستم‌های حکومت‌داری که ریشه در یونان قدیم دارد و به مرور زمان به خود شاخ و برگ گرفته و سیر تکاملی خود را طی نموده همانا نظام دموکراسی است، این نظریه امروزه در بیشترِ این کره‌ی خاکی - حداقل از جنبه‌ی تئوریک و ظاهری – و در اذهان بسیاری از مردم جا خوش کرده و آمال و آرزوی خیل عظیمی از انسان‌ها گشته است، و گمان بسیاری بر آن است که با حاکم شدن دموکراسی بر جامعه، آرمان شهر موعود شکل می گیرد و مردم به غایت‌های خود نائل می آیند، حامیان این سیستم حکومت-داری، حتی برای گسترش آن – البته به دنبال مطامع دیگری نیز هستند - دست به جنگ‌های مختلف زده‌اند و هزاران انسان را به امید استقرار این نظام به خاک و خون کشیده‌اند تا شاید در پرتو انوار روح بخشش!! امیدهای جدیدی در دل آنان جوانه زده و سر به فلک کشاند!

امروزه کار دموکراسی بدانجا رسیده که هر کسی، جرات مخالفت علنی و آشکار با آن‌را ندارد چون بلافاصله برچسب توحّش خورده و در صف انسان‌های متحجری قرار می گیرد که بویی از انسانیت نبرده‌اند و در زباله‌دان تاریخ سیر می کنند، دموکراسی به شاخص سنجش متمدن و روشن‌فکر بودن انسان‌ها تبدیل شده و هر اندازه که به این سیستم و معیارهای آن نزدیک باشید به همان اندازه از درک و شعور انسانی و منزلت و جایگاه اجتماعی برخوردارید، اما اگر صفحات

کتاب‌ها را ورق زنید نیک خواهید یافت که این‌گونه نیست و در طول تاریخ اندیشمندان بسیاری بوده‌اند که دست بر روی نقاط ضعف این سیستم گذاشته‌اند و ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می نماییم، البته بسیار جالب است که می بینیم انتقادات وارده بر دموکراسی چه اندازه به یکدیگر نزدیک‌اند:

سقراط؛ اندیشمند یونانی متوفای ۳۹۹ پیش از میلاد معتقد بود زمانی که در حکومتی چون دموکراسی، محدودیت‌های اخلاقی و دینی برداشته می‌شود و هر یک از شهروندان آزاد می‌گردند تا هر کاری که خواستند انجام دهند، آموزش و تربیت به جای شفا دادن جامعه، سبب بدتر شدن تضادها و کشاکش‌های اجتماعی می‌گردد و این همان بیماری است که دموکراسی از آن رنج می‌برد.

افلاطون (متوفای ۳۴۷ پیش از میلاد)، دموکراسی را حکومت مردم نادان می‌شمارد که در آن، مردمِ فاقد عدالت، و اعتدال و دارای هوی و هوس، گرد آمده و صاحب رأی و نظر می‌شوند، انتقاد افلاطون این است که وقتی شما مریض می‌شوید، نمی‌گویید که اکثریت جمع شوند و ببینند که من چه بیماری‌ای دارم بلکه به طبیب و یا متخصص امر مراجعه می نمایید، پس چرا موقع حکومت کردن باید به نظر اکثریت توجه نماییم؟

گائتانوموسکا (متوفای ۱۹۴۱ ایتالیا) دموکراسی را حکومت اقلیت بر اکثریت می‌شمارد، به آن دلیل که همه‌ی جوامع به دو بخش طبقه‌ی حاکم (اقلیت) و طبقه‌ی تحت (اکثریت) تقسیم می‌شوند، در دموکراسی‌ها، نمایندگان نه از سوی مردم، بلکه از سوی همین اقلیت‌های سازمان‌یافته‌ی وابسته به طبقه اقلیت انتخاب می‌گردند، انتخابات در دموکراسی‌ها، رقابتی نابرابر میان اقلیت‌های سازمان‌یافته و اکثریت مردم بی‌سازمان است، دموکراسی‌ها به دلیل نماینده‌ی اقلیت بودن، حکومت‌های بی‌ثباتی‌اند.

جیوانی جنتلیه (متوفای ۱۹۹۴ ایتالیا) بر آن بود که به رغم همه ادعاها، برپایی حکومت اکثریت یا همان دموکراسی، ممکن نیست، بلکه آن چه به نام دموکراسی اتفاق می‌افتد، نه حاکمیت مردم، بلکه توهم حاکمیت مردم است، در حقیقت، قدرت همواره در دستان اقلیت باقی است. به عقیده‌ی جنتلیه، فاشیسم از دموکراسی نسبت به اصول دموکراتیک و رعایت آن نزدیک‌تر است،

چون، فاشیسم نماینده‌ی سازمان‌یافته اصناف است نه نماینده‌ی اکثریت بی‌شکل و بی‌اراده‌ی مردم.

و این‌گونه است که می بینیم بسیاری از انتقادت، حول مشکل اصلی دموکراسی که همانا حاکمیت کاذب توده هاست می چرخد، توده هایی که امروزه روانشناسی[1] به شدت به دنبال شناسایی واکنش‌شان در شرایط مختلف، و پیش بینی عکس العمل آنان در رودیدادهای گوناگون می گردد و راه‌کارهای متنوعی را برای جهت‌دهی به آنها پیشنهاد می دهد.

دموکراسی هم‌چون دیگر پدیده‌های دنیای غرب، با بوق و کرنای زیادی وارد عالم اسلامی گشته و در میان امت اسلامی درباره‌ی آن مواضع مختلفی اتخاذ گردیده است به گونه‌ای که در یک سر این طیف، ندای دموکراسی خواهی و مردم‌سالاری سر داده می شود و راه بازگشت به حکومت اسلامی و تطبیق شرع الله در صندوق‌های رای جست‌وجو می گردد و در سر دیگر طیف، دموکراسی را دینی جداگانه می خوانند که بایستی از تمامی اجزاء آن دوری گزید، اما به راستی دموکراسی چیست و بایستی در برابر آن چه موضعی اتخاذ نمود؟ آیا دموکراسی برای بشریت دستاوردی داشته است؟ آیا می توان در دنیای اسلام از آن استفاده نموده و آن‌را بر تن شریعت اسلامی پوشاند و از طریق آن به حکومت‌داری اسلامی پرداخت؟ آیا می توان اجزاء مختلف سیستم دموکراسی را از هم تفکیک نمود و با جدا کردن سره از ناسره و زدودن پایه‌های اومانیستی و سکولاریستی از آن، سیستم مورد نظر خود را شکل داد و باز آن را دموکراسی نام نهاد؟ آیا با شباهت‌های موجود میان اسلام و دموکراسی، جایز است که بگوییم اسلام عین دموکراسی است و دموکراسی عین اسلام؟.....

مدتی پیش برآن شدم که برای یافتن پاسخ این سوالات، بخش دموکراسی کتاب "مذاهب فکری معاصر" شیخ محمد قطب رحمه الله را ترجمه کرده و در معرض دید خوانندگان قرار دهم، شیخ محمد قطب، شخصیتی شناخته شده و اندیشمندی حاذق است که با توجه به زمینه‌های مختلف تحصیلی خود اعم از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، و هم‌چنین هم‌جواری با برادر بزرگوارش؛ شهید سید قطب، تحلیل‌های عمیق و قابل توجهی در باب مسایل فکری ارائه داده و مطالعه‌ی

۱– دوستان علاقه‌مند می توانند با جستجوی کلید واژه‌های Crowd Psychology یا Mass Psychology، مطالب بیشتری در این زمینه به دست آورند.

تالیفات وی برای هر پژوهنده‌ای خالی از لطف نخواهد بود، ایشان در بخش دموکراسی کتاب خود، با زبانی شیوا و روان، به تحلیل عصرهای مختلفی که دنیای غرب سپری نموده می پردازد و حقوق و ضمانت‌هایی را که مردم در گذر زمان و با استفاده از دموکراسی کسب نموده‌اند بر می شمارد و در نهایت نیز به بررسی دموکراسی از دیدگاه اسلامی پرداخته و مبحث را با نتیجه‌گیری های روشن و مشخصی به اتمام می رساند.

در ترجمه‌ی این اثر، نهایت جهد و کوشش خود را مبذول داشته‌ام تا متنی روان و قابل فهم و در عین حال نزدیک به نوشتار نویسنده تهیه نمایم و امید دارم که این برگردان، مورد پسند خوانندگان فهیم قرارگرفته و اشتباهات احتمالی را بر من ببخشایند، هم‌چنین از برادران بزرگوارم، آقایان خداداد مطاعی‌پور و پارسا دارابی که زحمت ویرایش این ترجمه را متقبل شدند نهایت تشکر و قدردانی را دارم، در پایان از الله‌ﻷ خواهانم این ترجمه را در میزان حسنات خود و عزیزانم گذاشته و گناهانم را بر من ببخشاید.

اسلام و دموکراسی

دموکراسی (Democracy) از ترکیب دو واژه "Demos" (به معنای ملت) و "Kratos" (به معنای سلطه و قدرت) تشکیل شده و بر حکومتی دلالت دارد که در آن، اقتدار و قدرت در دست مردم است و در اصطلاح، نوعی سیستم حکومت‌داری است که طی آن، آحاد ملت به واسطه‌ی نمایندگان خود، بر اعمال حکومت نظارت دارند و نمایندگان منتخب‌شان در مجالس تعیین شده، از حق تدوین و تصویب قوانین برخوردارند.

اولین مردمانی که بر جاری ساختن این نوع حکومت ممارست ورزیدند یونانیان بودند، آنان در دو شهر آتن و اسپارت، حکومت‌هایی[۲] را بر این اساس تشکیل دادند و همه‌ی **مردان** در این دو شهر در نحوه‌ی حکم‌رانی مشارکت می‌نمودند و در جلسات مجمع عمومی حضور می‌یافتند و در تمامی امور مربوط به حکومت نظر می‌دادند؛ به طوری‌که به انتخاب حاکم می‌پرداختند، و قوانین را وضع نموده و بر اجرای آنها نظارت می‌کردند و برای افراد خاطی، مجازات تعیین می‌نمودند. بدین ترتیب، اقتدار ملت به صورت مستقیم و بدون واسطه، در این دو شهر، نشان داده می‌شد و اسم و وجه تسمیه‌ی این سیستم حکومت‌داری، کاملاً با یک‌دیگر هم‌خوانی داشت.

اما این نوع حکومت‌داری با زوال حکومت‌شهرهای آتن و اسپارت رو به زوال نهاد، هرچند خاطرات آن به مانند بسیاری دیگر از افکار و ارزش‌های یونانی در زمان سلطه‌ی مسیحت بر اروپا همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند و در عهد رنسانس و پس از ساخته شدن پایه‌های انقلاب بر مبنای میراث یونانی آغشته به روم (که اصطلاحاً به آن یونانی رومی "Greco-Roman" می‌گفتند) دوباره ظهور نمود.

نظام فئودالیزم در سایه‌ی امپراتوری روم و قانون رومی، حدود هزار سال بر مردم حکومت کرد و حتی مسیحیت نیز نتوانست در این زمینه، از آثار سوء آن بکاهد؛ زیرا کلیسا به دنبال تطبیق شرع و قانون الله ﷻ نبود و اوضاع سیاسی، و اقتصادی و اجتماعی را به صورت دست نخورده و با همان سیمای دوران امپراتوری رومی رها ساخته بود و علت تنازع صاحبان قدرت و امپراتوران با

۲- اصطلاحاً عنوان حکومت‌شهر به آنها اطلاق می‌شد و منظور، هر حکومتی بود که حوزه‌ی استحفاظی آن، یک شهر واحد و جداگانه بود.

کلیساییان نه در تلاش رجال دین برای اجرای شرع الله‌ﷻ (همان کاری که مسلمین به هنگام آزادسازی مصر و شام و شمال آفریقا از قبضه‌ی روم به انجام رساندند) بلکه از تلاش کلیسا جهت ملزم ساختن آنان به کرنش و خضوع در برابر هوی و هوس شخصی و گسترش حیطه‌ی تسلط و اقتدار کشیشان نشات می گرفت.!!

در سایه‌ی سیستم حکومتی فئودالیزم، توده‌ی مردم تبدیل به آدمک‌هایی شده بودند که تنها نشان هویت‌شان، خاک بود و بس، و برای آنان حتی اندک کرامت و حقوق انسانی نیز یافت نمی‌شد!

دیکتاتورهایی در آن سرزمین رشد و نمو کرده بودند که به حکم "حق مقدس الهی" و به اعتبار "سایه‌ی خدا بودن در زمین" از روی هوی و هوس حکم می‌راندند و تمامی فرمان‌هایی که از دهان مبارک!! آنان خارج می‌شد در حکم امری مقدس و واجب الاطاعه تلقی می‌گشت و هیچ‌کس و هیچ‌چیز را یارای سرپیچی از آن نبود.

هر کدام از این زمین‌داران و مالکین، خود دارای زیردستانی به اسم "اشراف یا طبقه‌ی نجبا" بودند که آنان را در تثبیت و تنفیذ اقتدارشان یاری می‌نمودند بدین ترتیب که مالکین، دست این طبقه را در نحوه‌ی اداره‌ی مناطق تحت سلطه باز گذاشته بودند و آنها را درباره‌ی چگونگی رفتارشان با "طبقه‌ی رعیت" مورد بازخواست قرار نمی‌دادند زیرا "طبقه‌ی رعیت"، یا برچسب بردگی خورده بود و یا همانند برده به حساب می‌آمد و در مقابل، فرمانروا و زمین‌دار اصلی در مورد همه‌ی نفرات زیردست خود، اختیار تام داشت و تمامی قدرت قانون‌گذاری، و قضاوت و اجرای احکام را یک‌جا در دستان توانمندش! متمرکز کرده بود و بدین ترتیب، از طریق والی‌های خود، بر مناطق تحت تسلط حکم‌رانی می‌نمود و کمر ملت را در زیر چکمه‌های خود خم کرده و هرگونه قدرت و اقتداری را از آنان سلب نموده بود.

در کنار مالکان و طبقه‌ی اشراف، "کلیساییان و رجال دین" قرار داشتند که با سوء استفاده از عنوان دین، خود را به عنوان امری مقدس بر مردم تحمیل کرده و امتیازات زیادی برای خویش قائل بودند به گونه‌ای که با بهانه‌های مختلف از مردم خراج می‌گرفتند و وادارشان می‌ساختند تا به صورت رایگان در زمین‌های تحت تصرف کلیسا کار کنند و به طور اجباری، در جنگ کلیسا بر علیه متمردین و کسانی که از مقدسات! سرپیچی می‌نمودند شرکت نمایند.

مجموع این نارضایتی‌های متراکم و این عقده‌های فروخفته بود که به انقلاب فرانسه منجر شد؛ همان انقلابی که آموخته‌های حاصل از رویارویی مسیحیان و مسلمین در جنگ‌های صلیبی، و حضور اروپاییان در سرزمین‌های اسلامی جهت تحصیل علوم مختلف، زمینه‌ساز آن گشته بود.

متاسفانه زمانی که اروپا انقلابش را به ثمر رساند در شرایطی قرار نداشت که دین الله ﷻ و شریعت عادلی را که بر سرزمین‌های مجاور آن حکمرانی می‌نمود به جای جاهلیت بنشاند زیرا جنگ‌های صلیبی و اسلام هراسی‌ای که کلیساییان به وجود آورده بودند مانعی شد میان اروپاییان و اسلام و در نتیجه، آنان به میراث یونانی‌رومی (Greco-Roman) خود بازگشتند و به جای اسلام، راه‌چاره‌ی مشکلات خود را در این میراث جستجو نمودند.

اروپا به جای سیستم فئودالیزم، نظام دموکراسی را پذیرفت و در این انتخاب، عوامل زیادی ایفای نقش نمودند. در یک طرف، ملت و عموم مردم ایستاده بودند؛ همان‌هایی که مدت‌های مدیدی تحت سلطه‌ی جور و ستم می‌زیستند و از هرگونه حق و حقوقی محروم بودند و در نتیجه بر علیه سیستم موجود قیام کرده و تلاش نمودند تا به یکی از بازی‌گران عرصه‌ی سیستم حکومت-داری مبدل شوند و در توزیع قدرت مشارکت داشته باشند، و در طرف دیگر، طبقه‌ی سرمایه‌دار صف‌آرایی نموده بود؛ همان طبقه‌ی جدیدی که جایگزین مالکین و زمین‌داران پیشین شده و مال و ثروت را به صورت تدریجی و به علت اختراع تجهیزات نوین و تغییر سیمای اقتصاد از کشاورزی به صنعتی در دست گرفته بودند و تلاش داشتند تا صاحب‌قدرتان عصر فئودالیزم را کنار زده و خود جایگزین آنان گردند، و به همین علت، دموکراسی ابزار بسیار مناسبی بود که می‌توانست میان این دو طیف متمایل به مشارکت در قدرت، نوعی هم‌گرایی ایجاد نماید و آنان را به هم پیوند زند؛ البته از یاد نبرید که در این سیستم، قدرت واقعی در دست سرمایه‌داران جای گرفت و طبقه‌ی عوام، تا حدود اندکی در حکومت فرصت مشارکت پیدا نمود.[۳]

۳- کمونیست‌ها معتقدند که حتی در نظام دموکراسی باز هم عامه‌ی مردم - علی‌رغم آزادی ظاهری - در همان بندگی و بردگی سابق باقی ماندند و قدرت اصلی، در دستان سرمایه‌داران افتاد اما ما نمی‌خواهیم در این زمینه عجله به خرج دهیم و در مطالب آینده به تفصیل در این مورد سخن می رانیم.

در این میان نباید از دو عنصر دیگر نیز غافل شد؛ یکی تاثیر تفکر و فلسفه‌ی یونان قدیم بر اندیشمندان غربی از زمان نهضت بیداری بود و به نوعی، خاطرات دموکراسی را در حکومت-شهرهای آتن و اسپارت زنده می‌نمود و دیگری، شعارهای فراماسونی‌یهودی در جریان انقلاب فرانسه بود که عبارت بود از "آزادی و برادری و برابری"، در واقع، دموکراسی مناسب‌ترین وسیله برای رسیدن به این اهداف ظاهری و همچنین اهداف پشت‌پرده و سرّی یهود به نظر می رسید.

به همین علت، در آن برهه و در آن شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری، دموکراسی به عنوان چارچوبی مناسب برای بازیگران عرصه‌ی تحولات روز اروپا به شمار می آمد، با این وجود، نباید گمان برد که این سیستم به راحتی در نظام حکومت‌داری جای گرفت بلکه مدت زمان زیادی به طول انجامید تا دموکراسی به جایگاه فعلی دست یابد و اوضاع به گونه‌ای بود که دستاوردهای دموکراسی به صورت بسیار جزئی و مقطعی به دست آمد، و این مهم حاصل نشد مگر بعد از نزاع‌های درازمدت توده با صاحب‌قدرتانی که لذت سلطه و حکومت را چشیده بودند و به راحتی دست‌بردار آن نبودند، در این میان، خیل عظیمی از مردم قیام کردند و دست به اعتصاب و نافرمانی مدنی و تحصن زدند و بسیاری از داعیان آزادی، به جرم برهم زدن نظم و امنیت ملی و تلاش برای تخریب و اخلال در نظم موجود بازداشت شدند و به زندان افتادند و حتی تبعید گشتند، و پس از حدود یک قرن قربانی دادن و تلاش مستمر و خستگی ناپذیر، دموکراسی رایج امروزی که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا شاهدش هستیم شکل گرفت.

نکته قابل توجه دیگر این است که أشکال مختلف دموکراسی اگرچه ممکن است در برخی جزئیات با هم اختلاف داشته باشند اما همگی دارای سیمایی کلی و چارچوبی مشترک می باشند.

***

نقطه‌ی شروع یا بهتر بگوییم نقاط شروع این جریان از دو امر نشات می‌گرفت:

اول، لزوم إشراف و نظارت ملت بر اعمال حکومت بود، به عبارت دیگر، الغای "حق مقدس الهی" و واداشتن حکومت به گردن نهادن بر خواست مردم، و تقسیم قدرت و جلوگیری از تمرکز آن، و سلب حق قانون‌گذاری از دولت، از اهداف اولیه‌ی حرکت بود زیرا این تفکر، دولت را مجری قوانین می‌دانست نه پایه‌گذار آن.

دوم، به دست آوردن حق انسانیتِ انسان برای ملتی که هزاران سال تحت سلطه‌ی نظام فئودالی زیسته بود و برای مدت‌های مدیدی از آن محروم گشته بود.

اگر واقع‌بینانه به قضایا نظری افکنیم درخواهیم یافت که دموکراسی در هر دو میدان فوق‌الذکر به نسبت عصر "فئودالیزم" و عصر "حق مقدس الهی "، به پیشرفت‌ها و پیروزی‌های خطیر و چشم‌گیری دست یافته است به گونه‌ای که هم‌اکنون، مجلس نمایندگان، بر کلیه‌ی اعمال و افعال حکومت رسیدگی و نظارت می‌کند و بودجه‌اش را به تصویب می‌رساند؛ همان بودجه‌ای که بیشترین خیانت‌ها و ظلم‌ها در آن صورت می‌گرفت و مردم مجبور می‌شدند برای تأمینش، باج و خراج هنگفتی بپردازند اما می‌دیدند که حاصل دسترنج‌شان، به جای صرف شدن در مصالح عامه، در دستان زمین‌داران و حکام به تباهی می‌رود و خرج خوش‌گذرانی آنان می‌گردد...

هم اکنون می‌بینیم که حکومت دیگر حق ندارد بدون اذن و موافقت مجلس نمایندگان، به طور خودسرانه اقدام به تعیین و اخذ مالیات کند و بدون اجازه‌ی مجلس نمی‌تواند دخل و خرج خود را تنظیم نماید، مجلس در حال حاضر، دستان توانمند گذشته‌ی حکومت در تصرف در امور مختلف را ناتوان کرده و برای افرادی که از بضاعت مالی کمتری برخوردارند نه تنها درخواست تخفیف مالیات می‌کند بلکه حکومت را موظف می‌سازد تا مالیات‌های اخذ شده را از طریق هزینه در مصالح عمومی و ارائه‌ی خدمات، به خود مالیات‌دهندگان بازگرداند زیرا معتقد است مالیات دهندگان، مستحق‌ترین افراد به استفاده از دست‌رنج خود هستند و می‌بایست به آنان خدماتی شایسته و مناسب ارائه گردد.

مشاهده می‌نماییم که در خلال استقرار دموکراسی، پیوسته مالیات کمتری از فقراء و مالیات بیشتری از ثروت‌مندان اخذ می شود در حالی‌که در گذشته کاملاً عکس این قضیه اتفاق می‌افتاد و بار اصلی مالیات، بر دوش مستمندان سنگینی می‌کرد و اغنیاءء با آنکه در میان مال و ثروت دست و پا می‌زدند و از تمامی امکانات برخوردار بودند اما مالیات بسیار اندکی می‌پرداختند که اصلاً به چشم نمی‌آمد.

در سیستم فعلی، تلاش بر این است که مالیات‌های اخذ شده، به جای صرف شدن در کالاهای لوکس و غیر ضروری، صرف خدمات و مصارف عامه از قبیل مسائل بهداشتی، و تحصیلی، و حمل

و نقل و... گردد تا قشر بیشتری از مردم، تحت پوشش این مصارف قرار گیرند و بتوانند به سهولت از این مزایا استفاده نمایند.

البته باید توجه داشت که در ابتدای امر، مسأله‌ی مجلس نمایندگان بسیار متفاوت بود و صرفاً افرادی که سطح خاصی از ثروت و دارایی را داشتند قادر به حضور در مجلس بودند و فقراء نمی‌توانستند در آنها نقشی ایفا نمایند تا خدای نکرده، صاحبان اموالِ کلان از شنیدن صدای فقراء احساس ناراحتی نکنند!! آری، مستمندان جهدی عظیم نمودند و پیکاری بی‌پایان و مستدام در پیش گرفتند تا توانستند روی سکه را به نفع خود برگردانند و در این جایگاه‌ها حضور یابند و نرخ مالیات‌های وضع شده را تعدیل نموده و به یک میزان، در سختی‌ها و در آسودگی‌ها شریک گردند.

ناگفته نماند که در فرایند تغییر رویه‌ی اخذ و صَرف مالیات، صِرفاً مجالس نمایندگی ایفای نقش نکردند بلکه سخنرانی‌ها و روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که در این دوره ظهور و بروز نمودند نقش بسیار مهم و موثری از خود به یادگار نهادند.

یکی از مهمترین مسائلی که در آن وضعیت، مورد نقد قرار می‌گرفت میزان برابر مالیات دریافتی از فقراء و ثروت‌مندان بود و اندشمندان این را ظلمی آشکار می‌خواندند زیرا معتقد بودند مالیاتی که از مستمندان اخذ می‌شود از قُوت و مایحتاج ضروری آنان گرفته می‌شود؛ مایحتاجی که بدون آن، امکان زندگی و گذران معیشت برایشان سخت و طاقت‌فرسا می‌گردد در حالی‌که مالیات ثروت‌مندان، از مازاد اموال آنان است و این اموال، سال به سال افرون‌تر می‌گردد و تاثیری در کم شدن اضافه‌ی رفاه‌شان ندارد.

این انتقادات، سبب ابداع نظام مالیات تصاعدی گردید بدین ترتیب که، هرچه درآمد و اموال بیشتر افزایش یابد مالیات بیشتری نیز به آن تعلق می‌گیرد و در نتیجه، میزان بیشتری از ثروت-مندان اخذ می‌گردد.

اما در مورد مالیات‌های غیرمستقیم - که عبارت‌اند از مالیات‌هایی که بر اجناس و کالاهای عرضه‌شده بسته می‌شود - هنوز هم اختلاف نظر وجود دارد زیرا در این نوع مالیات، تفکیک و تمایز میان فقیر و غنی به آسانی امکان‌پذیر نمی باشد، به عنوان مثال امکان ندارد که بگوییم ثروت‌مندان با یک قیمت بخرند و فقراء با قیمتی دیگر، البته برای حل این مسأله راه‌کارهایی

پیشنهاد شده است؛ مثلاً اینکه بیاییم کالاها و اجناس را به انواع ضروری و غیرضروری تفکیک نماییم و میزان مالیات تعیین شده بر هر کالا، بسته به نوع آن متفاوت باشد اما در این صورت، چالشی که پیش می‌آید این است که کدام کالا را بایستی در کدام طبقه قرار داد و در این زمینه اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد. در کل، نگرش غالب بر این است که رویکرد کلی بایستی مبتنی بر کاهشی بودن مالیات اخذ شده از فقراء و افزایشی بودن آن برای اغنیاء باشد.

در مورد مبحث کارهای عام‌المنفعه نیز مشکلات زیادی پیش‌رو بود به گونه‌ای که، واداشتن حکومت‌ها به انجام این کارها به سهولت انجام نگرفت و توده‌ی مردم در این راه، متحمل رنج‌ها و سختی‌های فراوانی گشتند و مشقت‌های زیادی را با دل و جان خریدند، به راحتی می‌توان متصور شد که در مجلسی که مملو از اغنیاء است و فقراء صلاحیت ورود به آن را ندارند مسائلی هم‌چون فراهم ساختن امکان تحصیل فراگیر و رایگان عمومی، چه حجمی از اذهان مرفهین بی‌درد را به خود مشغول می‌ساخت!!!

در این مجالس اغلب، بحث‌های بسیار شدیدی در مخالفت با نظریه‌ی تحصیل رایگان در می‌گرفت و استدلال و منطق‌شان این بود که اگر همه‌ی مردم تحصیل کنند و باسواد گردند دیگر چه کسی به عنوان کارگر در کارخانه‌ها کار می‌کند؟ اگر فرد کارگرزاده‌ای، به علوم روز مجهز شود و مسلّط گردد آیا امکان دارد که پا جای پای پدر بگذارد و به کارگری بپردازد و به مسئولیت‌های دون‌پایه اهتمام ورزد؟ آیا در صورت رخداد این مسأله، مصالح جامعه دست‌خوش ناملایمات نمی‌گردد و زندگانی اجتماع به فساد کشیده نمی‌شود؟ آیا...

به طور قطع، مسائل بهداشت و درمان عمومی هم از این دست استدلالات در امان نبود و نمایندگان محترم مجالس! با گسترش این امکانات جهت بهره‌مندی نیازمندان و فقراء از آنها مخالفت می‌ورزیدند و معتقد بودند که این امر جزء وظایف و مسئولیت‌های حکومت نیست و هر شخص باید به فکر خودش باشد و در آنچه برای خود می‌سازد آزادی عمل داشته باشد!!!

بدیهی است که تمامی مسائل عمومی این‌گونه به چالش کشیده می‌شدند و تلاش برای رهایی از این دست تفکرات، مدت‌های مدیدی به طول انجامید و عرق و خون زیادی در این راه ریخته شد و کوشش گردید تا محدودیت‌های ورود به مجالس برای طبقات دون پایه! برداشته و یا حداقل از حجم آن کاسته شود و بدین ترتیب بود که طرفداران اقشار بی‌بضاعت جامعه نیز به

پارلمان راه یافتند و به دفاع از مصالح عامه پرداختند و توانستند در زمینه‌ی الزام حکومت‌ها به ارائه‌ی خدمات عمومی و عام المنفعه، گام‌های جدی و عمیقی بردارند و نکات پیروزمندانه‌ای را برای سیستم دموکراسی به ثبت رسانند.

باید در نظر داشت که نظارت پارلمان بر اعمال حکومتی، فراتر از مسائل مالی و بودجه‌بندی است - گرچه نظارت بر دخل و خرج دولت از مهم‌ترین کارهای آنهاست - و نمایندگان می‌توانند در دیگر مسائل مربوط به افراد و ملت، دست حکومت‌ها را از دخالت در امور آنها کوتاه نمایند و بر آزادی‌های ملت بیفزایند.

در گذشته، اغنیاء به سبب ثروت و - به تبع آن - قدرتی که در دست داشتند و جایگاهی که در دولت‌ها برای خود ایجاد نموده بودند مصونیت قضایی! داشتند و به اصطلاح فراتر از قانون به شمار می رفتند، هرچند که این امر به طور صریح در قانون، مورد اشاره قرار نگرفته بود اما در قانون روم که به عدالت مشهور بود می‌بینیم که به طور آشکار میان ارباب و رعیت تفاوت وجود دارد و اربابان از همه نوع حقوق و ضمانت‌های قانونی برخوردارند و در صورت اثبات ارتکاب جرم‌شان، مشمول مجازات‌های بسیار خفیفی می‌شوند در حالی‌که اگر طبقه‌ی فرودست جامعه مرتکب خطایی ولو کوچک و حتی اثبات نشده گردد به اشدّ مجازات محکوم می گردد و سخت کیفر داده می‌شود.

هنگامی که سیستم دموکراسی پا به عرصه‌ی وجود نهاد، در نصوص و چارچوب‌های خود، این‌گونه تبعیضات را ملغی اعلام نمود اما با این وجود، تا مدت‌های مدیدی در عالم واقعیت، وضعیت بر منوالِ گذشته بود تا آنکه ملت‌ها با خون دل خوردن و تلاش و جهد عظیم‌شان توانستند قامت زمخت حکومت‌ها را خم کرده و در برابر خود به تعظیم وا دارند و به تدریج، حقوق و ضمانت‌های همه‌گیر و عمومی شکل گرفت و تمامی طیف‌ها را مشمول خود ساخت، که در این جا به برخی از آنها اشاراتی خواهیم داشت:

حق انتقال و جابجایی:

شاید عنوان این حق عجیب به نظر آید اما باید دانست که در عصر فئودالیزم، چنین حقی برای عامه‌ی مردم وجود نداشت و به گونه‌ای برده‌وار با آنان رفتار می‌شد و برای رفع و محو این دیدگاه ظالمانه بود که انقلاب فرانسه شکل گرفت، اگرچه نباید از یاد برد که نظام سرمایه‌داری نیز در

تخریب این بنیانِ نازیبا دستی بر آتش داشت زیرا این نظام، نیازمند افرادی بود که بتوانند چرخ‌های انقلاب صنعتی را به گردش درآورند و بدان رونق بخشند.

اما رسیدن به این حق نیز در یک برهه‌ی زمانی کوتاه‌مدت انجام نگرفته و تلاش فراوانی برای احقاق آن صورت گرفت، در عصر زمین‌داری، بسیاری از فقراء مجبور بودند مدت‌های مدیدی در یک مکان خاص به سر برند و در صورت تلاش برای تغییر این اوضاع، با برخورد بسیار نامناسب پلیس و نیروی انتظامی مواجه می‌شدند و به تلاش برای ایجاد اغتشاش و هرج و مرج متهم می‌گشتند و مجبور بودند برای اثبات مجرم نبودن از خود دفاع نمایند و ثابت کنند که به دنبال آشوب نیستند!! در حالی‌که ثروت‌مندان در رفت و آمدهای خود دارای آزادی عمل بودند و هر جا که می‌خواستند تشریف می‌بردند! بدون اینکه کوچک‌ترین اتهامی متوجه‌شان گردد.

رفته رفته اوضاع تغییر کرد و آزادی رفت وآمد شکل گرفت! و هر انسانی - بدون توجه به نوع کار و یا محل اقامت - می‌توانست آزادانه به جاها و مکان‌های مختلفی از یک کشور که از تابعیت آن برخوردار بود رفت و آمد داشته باشد.

عنوان "شهروند" از جمله کلماتی است که دموکراسی خلق نموده است، در حالت تئوریک، تمامی شهروندان در حقوق و مسئولیت‌های خود برابرند زیرا همگی آنان، شهروندِ وطنی واحد و یکسان می‌باشند و البته این نظریه در بسیاری از موارد نیز جنبه‌ی عملی به خود گرفت اما در مورد مساوات و برابری کامل در آینده‌ی نزدیک سخن خواهیم راند.

با دقت در کلمه‌ی شهروند - که معادل اروپایی آن "Citizen" می‌باشد - در می‌یابیم که این واژه از کلمه‌ی شهر"City" اقتباس شده است زیرا فریاد درخواست حقوق مساوی برای اولین بار در شهر به پا خواست و در آنجا بود که اهالی ندای تساوی حقوق سر دادند و پس از آنکه اعضای همه شهرها به حقوق مورد نظر خود رسیدند بالطبع، همه‌ی افراد کشور نیز به حقوق خود دست یافتند اما این واژه در اروپا تغییر نکرد و به جای کشور از همان "شهر و شهروند" استفاده نمودند و منظورشان از استعمال آن، کل کشور و مملکت بود. توجه داشته باشید که در ترجمه‌های عربی از این کلمه، به این علت که افکار دموکراسی به تازگی وارد آراء و نظریات کشورهای اسلامی عرب‌زبان شده است از واژه‌ی وطن به جای شهر بهره برده‌اند.

حق کار:[۴]

در زمان‌های پیش از دموکراسی، "حق کار" وجود نداشت و برای به دست آمدنش، ضمن تلاش و پیگیری بسیار از طرف ملت، تئوری‌های زیادی در مورد شیوه‌ی سامان‌دهی به آن شکل گرفت و سپس این نظریات پیاده‌سازی شده و جنبه‌ی عملی به خود گرفت، اگرچه از دید ما - به دلیل مواردی که در جای خودش ذکر خواهیم کرد - این نظریات هنوز در سیستم سرمایه‌داری به صورت تمام و کمال به اجرا گذاشته نشده‌اند.

در سایه‌ی نظام فئودالیزم حاکم بر اروپا که بیش از هزار سال به طول انجامید، "حق کار" عبارتی غریب و ناآشنا بود و محلی از اعراب نداشت، و تنها فعالیت اصلی و عمده در چنین جامعه‌ای، زراعت و کشاورزی بود و بس. در این شرایط، تعداد معینی از افراد در روستا یا ناحیه‌ای معین — صرف‌نظر از تعداد این افراد و بدون در نظرگرفتن مساحت زمین‌های زیر کشت - تحت فرمان‌روایی یک زمین‌دار کار می‌کردند و این صاحب‌زمین بر اساس هوی و هوس خود و بدون هیچ ضابطه‌ای به رتق و فتق امور می‌پرداخت، به صورت پیش‌فرض هر پسری که به سن بلوغ می‌رسید می‌بایست همان شغل پدر را دنبال می‌کرد و در همان مکان مشغول به کار می‌شد و در کنار خانواده‌ی پدری سُکنا می‌گزید و از خوراک موجود و پوشاکی که اکثراً دست‌ساز خود خانواده بود - صَرف نظر از کم و کیف این امکانات - استفاده می‌نمود و در چنین اوضاعی، بیشتر مردم در فقر و تنگ‌دستی به سر می‌بردند و مجبور بودند به حداقل‌ها قناعت ورزند.

اما در شهر اوضاع به گونه‌ای دیگر بود، در آنجا گروهی از کارمندان دولتی (که انگشت شمار بودند)، و عده‌ای از صاحبان صنایعِ دستی (که در آن زمان تنها صنعت‌های موجود بودند)، و تعدادی از تجار، و عده‌ای کسبه (که مایحتاج روزمره‌ی مردم را تامین می‌کردند)، و گروهی هتل‌دار، و افرادی از وام‌دهندگان یهودی، و دسته‌ای از زمین‌داران (که به طور پیوسته در حال تردد میان شهر و قلعه‌هایشان در نواحی تحت پوشش بودند) و نهایتاً گروهی از زنان روسپی (که به کار تن‌فروشی مشغول بودند و خود را به گروه‌های مذکور عرضه می‌کردند و از این راه کسب درآمد، و امرار معاش می‌نمودند) حضور داشتند و دور هم به زندگی می‌پرداختند.

۴- منظور از "حق کار" این است که هر کدام از شهروندان حق دارند که به تناسب توان و تمایل خود از کار و شغل مناسب برخوردار باشند. (مترجم)

خلاصه اینکه تمامی افراد ساکن در شهر به کار مختص به خود که از آن ارتزاق می‌کردند مشغول بودند و کسی در مورد “حق کار” - نه در شهر و در حومه‌ی آن - سخنی به میان نمی‌آورد زیرا هیچ‌گونه ذهنیتی از آن نداشتند و در خود احساس نیازی بدان نمی‌یافتند!

اما انقلاب صنعتی تمامی این اوضاع را به هم ریخت و در این محیط به رکود رفته، طوفانی شدید به راه انداخت، در جریان این انقلاب بود که تعداد بسیاری از بردگانِ آزاد شده از نواحی تحت سلطه‌ی زمین‌داران! در جستجوی کار جدید به شهر یورش بردند، بدیهی است که در بدو امر، به علت محدود بودن ظرفیت پذیرش این حجم عظیم از مهاجران در صنایع موجود (زیرا هنوز تعداد صنعت‌ها انگشت شمار بود و بسیاری از آنها ورشکسته شده و با صنایع جدید در حال جایگزین شدن بودند)، تعداد زیادی از تازه‌واردان نتوانستند کاری بیابند اما نباید از یاد برد که کسی که از آن شرایطِ پُر از محرومیت روستا خود را رهانیده و به شهر پناه آورده، به هیچ‌وجه نمی پسندد که به مکان اولیه خود بازگردد ولو اینکه مدت‌های مدیدی را در محیط جدید به بطالت و بیکاری بگذراند، زیرا این افراد، تازه طعم آزادی را چشیده بودند و با گوشه‌های مختلف شهر آشنا شده و توانسته بودند در امور شخصی خود، آزادی انتخاب و حریتِ چینش سبک زندگی داشته باشند بدون آنکه فشاری از سوی جامعه‌ی شهری بر خود احساس کنند، پر واضح است که این انسان‌ها هیچ‌گاه سودای بازگشت به محیط تنگ و پر از محدودیت ده و روستا را در ذهن خود نمی‌پروراندند و پر پرواز به سوی مکانی که آن را قفس خود می‌پنداشتند نمی‌گشودند!

در این زمان با هزاران نمونه‌ی مشابه موارد فوق مواجهیم که به امید یافتن شغلی جدید به شهر هجوم برده‌اند اما به سبب کم بودن تقاضا برای نیروی انسانی، نتوانسته‌اند برای خود کاری مهیا کنند و از سوی دیگر، افسون سحرانگیز شهر آنان را مست خود ساخته است، در نتیجه این مسأله نیازمند ارائه‌ی راه‌حل‌هایی شد... و لازم گشت تا "حق کار" برای سیل بیکارانِ سراریز شده به شهر به رسمیت شناخته شود، و تلاش گردید تا کارهای متنوعی به وجود آید و بدین‌وسیله زمینه‌ی جذب آنان فراهم شود اما این فرایند نیز به مانند دیگر فرایندها، به یک باره به وقوع نپیوست و در راه نیل به آن، هزاران کارگر به زندان افتاده و آواره شدند و بدون هیچ جان‌پناهی، از شدت گرسنگی در کف خیابان‌ها جان سپردند و یا اینکه به امراضی چون سل و سوء تغذیه و... مبتلا شدند و تلف گشتند.

حلّ این معضل به دلایلی چند به سهولت صورت نگرفت زیرا در آن زمان، احساس مسئولیت در قبال مسائل عمومی وجود نداشت و دولت به این امر اهتمامی نمی‌ورزید، ساختار حکومت در اختیار مرفهین بی‌دردی بود که تمام همّ و غم‌شان، مرتفع ساختن مشکلات اغنیاء و فراهم آوردن امکانات لازم برای آنان جهت لذت بردن از زندگی بود اما مستمندان - که از دیدگاه اغنیاء، موجوداتی در لباس انسان بودند - می‌بایست خود مسئولیت زندگانی خویشتن را بر عهده گیرند و حکمت خلقت‌شان! را جستجو نمایند و به تدبیر امورشان بپردازند و اگر از گرسنگی می‌میرند به این خاطر است که سرنوشت‌شان همین می‌باشد، در این شرایط، یا از روی تظاهر با فقراء ابراز همدردی می‌نمودند و آنان را افرادی می‌خواندند که خدا در پیشانی‌شان، فقر و گرسنگی و مریضی و فلاکت نوشته و یا به سرزنش‌شان می‌پرداختند و آنان را نه تنها لایق هیچ نعمتی نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند که این تهیدستان، مستحق تمامی درد و رنج‌هایی‌اند که متحمل می‌گردند.

آری، معرکه‌ی تغییر نگرش و اصلاح قلوب ثروت‌مندانِ صاحب قدرت!، معرکه‌ای سخت و طاقت-فرسا بود و سالیان مدیدی به طول انجامید تا آنکه در نهایت، دولت از مواضع سرسختانه‌ی خود پا پس کشید و به مسئولیت خود در قبال فقراء تن در داد هر چند که هنوز هم در هیچ دولتی از دولت‌های سرمایه‌داری، این مهم به صورت کامل اجرا در نیامده است.

در کنار این مسائل، مشاهده می نماییم که صاحبان کارخانه‌ها نیز ضمن عدم پذیرش مسئولیت خود در برابر طبقه‌ی فرودست جامعه، سخیف‌ترین و پست‌ترین انواع رفتار را با آنها به نمایش می گذاشتند چرا که در اذهان این آدمیان، نه تنها اندیشه‌ی مسئولیت جمعی محلی از اعراب نداشت بلکه از همان لحظه‌ی اول، سیستم ذهنی خود را بر مبنای تعاملی غیر انسانی با افراد فرودست برنامه‌ریزی کرده بودند و تمامی همّ و غم‌شان دست‌یابی به سود بیشتر بود و در این راه از هیچ وسیله‌ای چشم‌پوشی نمی‌نمودند و صد البته نزدیک‌ترین ابزار را برای رسیدن به این مقصد، افزایش سقف ساعات کار و کاهش سطح حقوق و دست‌مزد به حداقل ممکن می‌دانستند.

صَرف‌نظر از میزان تاثیر اخلاق یهود بر نظام سرمایه‌داری که از همان روزهای آغازین انقلاب صنعتی بر آن نظارت و اشراف داشتند (نباید از خاطر برد که از قدیم الایام، یهودیان بندگان و بردگان گوساله‌ی طلایی بودند!) باید اذعان کنیم که این سیستم، ذاتاً سیستمی جاهلی بوده، و

ظلم به مستضعفان و زورگویی زورگویان در برابر فرودستان (مگر آنکه بازدارنده‌ای نیرومند آنان را از این کار باز دارد) از خصیصه‌های بارز هر جاهلیتی است.

کارگران در مقابل این رفتار ظالمانه‌ی کارخانه‌دارن بیکار ننشستند و ضمن اعتصاب کاری، درخواست کاهش ساعات کار و افزایش حقوق و دست‌مزد[۵] را مطرح نمودند و اینجا بود که سرمایه‌داری در مواجهه با این امر، به «ارتش بیکاران» - که به شدت گرسنه بودند و نیاز مبرم مالی داشتند - پناه برد و آنان را با دست‌مزدهای بسیار اندک به کار گماشت تا بدین‌وسیله کارگرانی را که دست از کار کشیده بودند تحت فشار قرار دهد و وادارشان سازد طبق روال سابق به کارهایشان بازگردند (جرقه‌های استخدام و به‌کارگیری زنان با نصف حقوق و دست‌مزد از اینجا شروع شد و بعدها دست‌خوش حواشی زیادی گشت و مسأله‌ی زن، و تساوی کامل حقوق زن و مرد مطرح گردید.)

مشاهده می نماییم که روابط اولیه و ابتدایی میان کارگران و سرمایه‌داران بسیار خصمانه بوده و هیچ‌گونه مودت و ترحمی در آن یافت نمی‌شود و به راحتی می‌توان متصور شد که هیچ‌گاه قلوب ثروت‌مندان در برابر این "دشمنانی" که می‌خواهند با کاهش ساعات کار و افزایش حقوق و دست‌مزد از سود صاحبان صنایع بکاهند، و حتی گاهاً برخی مراکز را به تعطیلی می‌کشانند احساس مسئولیت نمی‌کردند! و هرگز از صمیم قلب بدان راضی نمی‌گشتند بلکه همه‌ی عقب-نشینی‌های گام به گام و تدریجی آنان در مقابل این قشر فرودست! صرفاً به خاطر تهدیدات مستمری بود که در جامعه احساس می‌کردند و تمامی حقوقی که برای کارگران به وجود آمد تحت تاثیر دو تهدید عظیم و خطرناک صورت گرفت، یکی اعتصاب کارگران بود که استمرار آن سبب تعطیلی کارخانه‌ها می‌گشت و زیانی بزرگ‌تر و بیشتر از افزایش سطح دست‌مزد و کاهش ساعات کاری را متوجه صاحبان صنایع می‌ساخت و دیگری، تهدید کمونیسم بود!

جاهلیت جدید - چه از طرف دولت و چه از سوی سرمایه داران - قدم به قدم و گام به گام به تعدیل مواضع خود در مسأله‌ی “حق کار” پرداخت و خصوصاً دولت، به پذیرش مسئولیتش در قبال این مهم تن در داد هرچند که تا امروز آن را به طور کامل به سرانجام مقصود نرسانده است.

۵- البته این قضیه هنوز هم ادامه دارد و هر چند وقت یک بار شاهد اعتصاب کارگران در گوشه گوشه دنیا می‌باشیم.

نحوه‌ی انجام کار در سیستم سرمایه‌داری مسأله‌ی دیگری است که سد راه به رسمیت شناخته شدن "حق کار" شده بود، به گونه‌ای که فرصت انجام کار برای تمامی افراد راغب، و یا قادر به انجام آن فراهم نبود زیرا پیشرفت تکنولوژیکی به سمتی پیش رفته بود که بیشتر کارها توسط ماشین انجام گیرد و در نتیجه نیاز به انجام کار دستی توسط نیروی انسانی، کمتر به چشم آید و به نسبت فعالیت‌های کاری موجود، نوعی مازاد منابع انسانی ایجاد شده و این مشکل، به چالشی عظیم مبدل گشته بود.[۶]

توجه داشته باشید که هنگامی که از واژه‌ی دموکراسی استفاده می‌نماییم، در واقع منظورمان تلاش فرودستان و تهیدستان جهت احقاق حق پایمال شده‌شان می‌باشد وگرنه، نظام پارلمانی - که ابزار اعمال قدرت در دموکراسی است - ماهیتاً تا زمانی که تحت فشار قرار نگفت تلاشی برای اعاده‌ی حقوق ضایع شده‌ی تهیدستان انجام نداد و اگر امروزه مشاهده می نماییم که این امر از نشانه‌های دموکراسی به شمار می آید سببش نیست که در ذات و ماهیت دموکراسی به صورت پیش فرض وجود داشته است و یا آنکه در تمامی ممالک به گونه‌ای اتوماتیک به اجرا در می آید بلکه بدین خاطر است که در این زمینه تلاش‌های فراوانی انجام گرفته و جهد عظیمی صرف شده تا اوضاع بدین سیما درآید و در صورت عدم وجود این تلاش‌ها و رنج‌ها، ممکن بود که دموکراسی همچنان در دست قدرتمندان و اغنیاء قبضه گردد و هیچ مستضعف و تهیدستی بدان راهی نداشته باشد.

حق تعلیم:

در اروپا، حق تعلیم به عنوان پیش فرض حقوق آحاد ملت پذیرفته نشده بود و برای تحقق آن، کوشش مستمر و پر از درد و رنجی انجام گرفت.

در نظام فئودالیستی، سابقه‌ی چشم‌گیری در مورد تعلیم و تحصیل وجود ندارد اما ثروتمندان همواره در قصرهای خود، علوم مختلفی را که اقتضای زمان بود فرا می‌گرفتند و به تحصیل زبان لاتین و رومی و شعر و ادب و متن‌هایی از کتاب مقدس و حساب و کتاب اهتمام می‌ورزیدند، عوام زادگان شرایطی دیگر داشتند و حتی اگر می‌توانستند مقدار ناچیزی از انجیل را نزد کشیش

۶- برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی، چاره‌ی کار را در تعطیلی دو روز در هفته و کاهش ساعات کار دیده‌اند.

روستا بیاموزند از سرشان هم زیادی بود! به راستی با علم چکاری می‌توانستند انجام دهند درحالی‌که تمامی عمر خود را در روستایی می‌گذراندند که هم زادگاه‌شان بود و هم قبرستان‌شان!

در چنین شرایطی، تمامی علوم اکتسابی رعیت‌زاده‌ها عبارت بود از سخنان ریش سفیدان درباره‌ی زمین و برداشت محصول و مالیات و عوارض تحمیلی بر آنها و ازدواج و فوت فلان و بهمان... و داستان‌های افسانه‌ای از درون کاخ‌های نجیبان و اشراف زادگان و ولیمه‌ها و غذاهای آنان و تمامی ظلم‌هایی که توسط آنها و یا به نیابت از آنها بر رعایا وارد شده بود!

به همین خاطر، بی‌سوادی ویژگی بارز مردم این عصر بود و تعداد انگشت‌شماری تحصیل‌کرده در میان‌شان وجود داشت که بیشتر متعلق به شهرها بودند زیرا در شهرها مدارس وجود داشت و اهالی آن قادر بودند از عهده‌ی مخارج تحصیل برآیند.

رفته رفته و با وقوع انقلاب فرانسه، و انقلاب صنعتی که پس از آن صورت گرفت، جامعه از آن حالت رکود و جمود خارج شد و اوضاع به کلی تغییر یافت، مردم دسته دسته به شهر هجوم آوردند و در آنجا سکنا گزیدند و اهمیت تعلیم و تعلم برای‌شان برجسته گشت و اعضای مجتمع جدید دریافتند که تحصیل به میزان زیادی می‌تواند در رشد و پیشرفت و اکتساب فرصت‌های جدید شغلی به آنان کمک کند و بدین ترتیب می‌توانستند از شرّ شغل‌های دستی و یدی که نیازی به دانش نداشت و از وجهه‌ی اجتماعی مطلوب بی‌بهره بود رهایی یابند.

در این هنگام بود که صدای مصلحان اجتماعی به هوا برخواست، آنان به دنبال عمومی کردن امکانات تحصیل برای تمامی افراد و ابناء جامعه بودند و در مقابل، محافظه‌کاران جامعه و نمایندگان مجلس که از مرفهین بودند در برابرشان به اعتراض برخواستند که چرا و به چه دلیلی باید دایره‌ی تعلیم را وسعت بخشید؟ تحصیل حق افرادی است که بار مسئولیت جامعه را بر عهده داشته و خود توان پرداخت هزینه‌های تعلیم را دارند و باری اضافی بر دوش دولت نمی-گذارند!! آخر با چه منطقی تحصیل فقراء را توجیه می‌نمایید؟ اصلا آنان چه نیازی به تعلیم دارند؟ هزینه‌ی تحصیل‌شان را چه کسی پرداخت می‌کند؟ تعلیم‌شان چه دردی از جامعه دوا می‌کند و چه تاثیری بر آن می گذارد؟ آنان اگر باسواد گردند دیگر در مشاغل یدی کار نمی‌کنند پس حاجات جامعه را دیگر چه کسی رفع کرده و برآورده می‌سازد؟ از سویی دیگر، بایستی توجه داشت که علم نیازمند اخلاق است در حالی‌که فرزندان فقراء فاقد اخلاق‌اند! و اگر وارد مدارس

شوند سطح فرهنگی مدارس به شدت افت خواهد کرد! پس چگونه اصرار دارید آنان در کنار اشراف‌زادگان در یک کلاس و پشت یک میز بنشینند؟! آیا اگر چنین اتفاق زشت و ناپسندی رخ دهد باز هم انتظار دارید که فرزندانتان - همان اشراف‌زادگان – بتوانند علوم ضروری را به راحتی اکتساب نمایند؟ هیچ‌گاه ضریب هوشی فرزندان نُجَبا و ثروتمندان با فقیرزادگان یکی نیست و به طور قطع، به علت پایین بودن ضریب هوشی فقراء و کندذهنی و عقب‌مانده بودن‌شان، سطح علمی مدارس به شدت افت خواهد کرد زیرا اگر تهیدستان هوش بالایی داشتند هرگز در چنین شرایطی قرار نمی‌گرفتند و بدیهی است که وخامت اوضاع معیشتی آنان به علت پایین بودن ضریب هوشی و روانی‌شان است و این ضعف عقلی به هیچ وجه ممکن نیست که اصلاح گردد!!

اما این اوضاع نیز آرام آرام رو به بهبود نهاد و اشرافیت به تدریج از مواضع دُگم و متحجرانه‌ی خود عقب نشست و موافقت نمود تا دایره‌ی تعلیم را گسترش دهد و حجم بیشتری از افراد را زیر چتر خود قرار دهد هرچند که همیشه از نبود امکانات کافی برای این منظور انتقاد می نمود اما در حقیقت، گلایه و شکایت‌هایش از ترس آن بود که مبادا روزی جایگاهش تسخیر گردد و قُطبیت خود را از دست دهد.

برخی از آنان به این مسأله اعتراض داشتند که اگر کل بودجه‌ی دولت را نیز صرف گسترش دانش نماییم باز هم کفاف نمی‌دهد، و تعدادی دیگر به نبود امکانات لازم، و مدارس و معلمین و مدرسین کافی اشاره می نمودند و گاهی نیز به تعداد فراگیران اعتراض داشتند و معتقد بودند که افزایش حجم دانش آموزان، مانع رسیدگی و توجه لازم به آنان می‌شود، برخی نیز به این امر معترض بودند که دیگر نمی‌توانند خادم داشته باشند و کسی عهده‌دار کارهای دستی‌شان نمی‌گردد و سنگینی این مسأله کمر اجتماع را خم خواهد کرد!

اما شدت درخواست‌ها و پیگیری‌های جمهور مردم و مدافعین حقوق آنان به حدی بود که بر تمامی اعتراض‌های واهی غلبه نمودند و نهایتاً تمام تلاش خود را بر حل مشکلات واقعی از قبیل کمی بودن میزان بودجه، و تعداد مدارس و معلمان متمرکز ساختند.

آری، روزگاری فرا رسیده است که در آن شهروندان، نه تنها تحصیل رایگان عمومی را مطالبه می‌کنند بلکه با صدای بلند، فراهم آوردن شرایط تعلیم اجباری را وظیفه‌ی اصلی دولت می‌خوانند و این صداهای پشتیبان به راحتی دم فرو نمی‌نهند. درست است که در کشورهای مختلف بر سر

میزان سنواتی که باید تحت پوشش تحصیل رایگان قرار گیرد، و اینکه افراد تا چه مرحله‌ای از تحصیل باید پیش بروند اختلافاتی وجود دارد اما مسأله‌ی مهم این است که تعلیم عمومی، تحت پوشش دولت در آمده و مورد تایید قرار گرفته است.

دانستن این مساله خالی از لطف نیست که در آن هنگام که معرکه‌ی تعلیم عمومی در اوج خود به سر می‌بُرد، دعوای حقوق زنان نیز بدان ملحق شد زیرا در ابتدا، بحث صرفاً بر سر تحصیل رایگان پسران بود و اگر دختران قصد ادامه تحصیل داشتند می‌بایست از طرف پدران‌شان حمایت می‌شدند و هزینه‌های تحصیل‌شان توسط آنان پرداخت می‌گردید و دولت به هیچ وجه در این زمینه قبول مسئولیت نمی‌نمود! اما زنان از مطالبه‌ی حقوق خود و درخواست برابری‌شان با مردان در تمامی موارد کوتاه نیامدند تا آنکه در نهایت، زیر چتر حمایتی تحصیل رایگان قرار گرفتند و توانستند همراه مردان در مدارس و دانشگاه‌ها حاضر گردند و از حقوق یکسان بهره‌مند شوند.

بار دیگر لازم می‌دانم که این نکته را متذکر گردم که گرچه هم‌اکنون فراهم آوردن امکان تحصیل رایگان از ویژگی‌های دموکراسی به شمار می‌آید اما نباید از این مهم غافل گشت که در نتیجه‌ی تلاش شبانه‌روزی و جهد خستگی‌ناپذیر توده‌ها بود که تحصیل رایگان در این سیستم گنجانده شد چرا که در بدایت امر، دموکراسی چنین ویژگی‌ای را در خود نداشت و اگر این زحمات نبود هیچ‌گاه این مبحث به ذهن گردانندگان آن نیز خطور نمی‌نمود!

حقوق سیاسی:

حق انتخاب، و حق کاندیداتوری و نامزد شدن، و آزادی بیان، و آزادی اجتماعی و آزادی اعتراض از مصداق‌های این نوع حقوق به شمار می آیند.

همراه با شکل‌گیری دموکراسی، حقوق سیاسی ملت نیز رشد و نمو کرد به طوری‌که در نهایت، حقوق سیاسی، جزء بارزترین خصیصه‌های دموکراسی گردید.

حقوق سیاسی عبارتست از اینکه ملت، حق إشراف و نظارت بر حکومت را داشته باشد و به راحتی بتواند اعمال دولت را نقد کرده و بدان اعتراض نماید؛ این حق به دو شیوه‌ی مکملِ هم اعمال می‌گردد، یکی این است که پارلمان تشکیل می‌شود و افراد واجد شرایط جامعه، از حق نامزد

شدن و انتخاب گشتن در فرایند شکل‌گیری پارلمان برخوردار می گردند و دیگری از طریق بهره‌مندی از حق برپایی تجمعات و اظهار نظرات خارج از چارچوب پارلمان به منصه‌ی ظهور می رسد و مشتمل بر روزنامه‌ها، و برپایی تجمعات سیاسی و تظاهرات مسالمت‌آمیز جهت درخواست امری مشخص، و یا رد موردی خاص نمود می یابد...

و بدیهی است که پیش از برپایی سیستم دموکراسی، مردم از هیچ‌کدام از این حقوق بهره‌مند نبودند، البته بایستی **توجه داشت که در روزهای نخستین استقرار دموکراسی، علیرغم اینکه در قوانین اساسی، عبارات آزادی و برادری و برابری مکتوب شده بود اما مجالس نیابی‌ای که شکل گرفته بودند به هیچ وجه، رنگ و بوی مردمی نداشتند و عوام نمی توانستند که به این میادین دسترسی داشته باشند، تمامی حقوقی که بعدها به دست آمد نتیجه‌ی تلاش مضاعف ملت بود و با هزینه‌های گزافی چون زندان رفتن‌ها و دربه دری‌ها و انواع آزار و اذیت و شکنجه‌ها حاصل گشت، پس از آنکه این ملت دردمند از خود استقامت نشان داد و بر خواسته‌ی خود اصرار ورزید و در برابر آزار مستبدان ایستادگی نمود تمامی این حقوق را به صورت تدریجی و گام به گام به دست آورد تا آنجا که اکنون، حق برخورداری از حقوق سیاسی، جزء بدیهیات دموکراسی به حساب آمده و حتی دموکراسی‌ها را هم با آن می‌سنجند!**

در ابتدا، دموکراسی کاملاً بر وفق مراد **ثروتمندان بود و** حتی نصی صریح در خود داشت که طی آن، **تنها کسانی می‌توانستند نامزد ورود به مجلس گردند که حد نصاب خاصی از ثروت و دارایی را داشته باشند** و حتماً می‌بایست این مورد را در مجامع رسمی به اثبات می‌رساندند تا از صلاحیت لازم جهت ورود به معرکه‌ی انتخابات بهره‌مند می گشتند! علاوه بر این، هزینه‌های تبلیغات انتخاباتی، عاملی بسیار دست و پاگیر برای ورود به مجالس بود - اگرچه هنوز هم این معضل به قوت خود باقی است - به طوری که صرفاً اغنیاء و ثروتمندان می‌توانستند از عهده‌اش برآیند و دست فقراء از آن کوتاه بود، همچنین، خود رای‌دهندگان نیز خویشتن را در معرض انواع محدودیت‌ها قرار می‌دادند و از ارزش خود می‌کاستند و این فرصت را برای دیگران فراهم می آوردند تا از طُرُق مختلف - از قبیل فروش رأی در مقابل مبلغی اندک - بر آنان تاثیر

بگذارند و این‌گونه می‌شد که افراد انتخابی در "خانه‌ی ملت"، در حقیقت از هیچ‌گونه رنگ و بوی مردمی برخوردار نبودند.[۷]

در پی اعتراضات مکرر مردمی، محدودیت‌های اعمال شده برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب شونده-ها برداشته شد و بدین ترتیب، حد نصاب مالی به عنوان پیش شرط ورود به مجلس کنار رفت و ضمن لغو شدن کلیه‌ی قید و بندهای سر راه انتخاب‌کنندگان، حد نصاب سنی نیز برای آنان تا حد امکان کاهش یافت به طوریکه هم اکنون در بیشتر کشورهای دنیا، حداقلِ سنی برای رای دادن، ۲۱ سال می باشد.[۸]

اکنون، هر فردی که به سن ۲۱ سالگی می‌رسد حق بدیهی و ذاتی خود می‌داند که با داشتن دو شرط در انتخابات شرکت نماید؛ اول اینکه ساکن حوزه‌ی انتخابی باشد که می‌خواهد در آن رای دهد و دوم اینکه در مواردی که ناقض شرف‌اند نباید بر علیه وی حکمی صادر شده باشد، البته توجه داشته باشید که در فرهنگ این کشورها، بی بند و باری جنسی ناقض شرف نیست و در مسائل جنسی، صرفاً تجاوز به عنف و مستی ناقض شرف می باشد البته نباید جرایمی از قبیل دزدی و کلاه‌برداری و... را نیز از یاد برد، از سویی دیگر، حق هر انسان ۲۱ ساله است که به شرطی که حکمی بر علیه وی در مبحث نواقض شرف صادر نشده و بر خواندن و نوشتن مسلط باشد بتواند نامزد حضور در پارلمان گردد (البته فراموش نکنیم که زنان در این مسأله پیوسته با مردان کشمکش داشتند تا اینکه بالاخره توانستند حرف خود را بر کرسی بنشانند و به حقوق خود نایل آیند).

در داخل پارلمان و پس از انتخاب شدن نمایندگان نیز، تمامی ضمانت‌های لازم به آنان داده می‌شود تا بتوانند با قدرت تمام سخن رانند و مسئولین مختلف حکومتی را بازخواست نمایند و در این زمینه، قادرند تا از تمامی ابزارها جهت نقد سیستم حاکمه بهره برند، البته به شرط آنکه وارد حریم شخصی افراد نگردند...

۷- میزان واقعی بودن این مجالس نیابی را در همین فصل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۸- البته این قوانین در کشورهای مختلف و حتی در برهه‌های زمانی مختلف یک کشور نیز می‌تواند متفاوت باشد و حد نصاب سنی خاصی در این زمینه وجود ندارد. (مترجم)

برای نمایندگان، حق مصونیت قضایی قائل شده‌اند تا بتوانند بدون ترس از تعقیب و مجازات، به وظیفه‌ی نظارتی خود عمل نمایند (البته در انجام این امر نبایستی به حریم شخصی افراد ورود کنند) و اگر حکومت در جایی خود را مُحِق بداند و یا احساس نماید که نماینده‌ای پا را از حدود خود فراتر نهاده، می‌تواند از مجلس، درخواست رفع مصونیت قضایی از آن نماینده‌ی خاص بنماید و در صورت موافقت پارلمان، آن شخص به دادگاه فراخوانده می‌شود و اگر جرمش محرز گردد از پارلمان اخراج شده و مجدداً در حوزه‌ی انتخابی فرد مذکور، انتخابات انجام می‌گیرد.

با این ضمانات محکم و با آزادی‌های نسبتاً مناسبی که نمایندگان کسب نموده‌اند (حداقل در حوزه‌ی تئوریک)، قادرند تا حکومت‌ها را به طریق صواب و درست هدایت کنند و مجموعه‌ی پارلمان (حداقل در حوزه نظری)، این توانایی را می‌یابد که بر فعالیت‌های حکومت نظارت کافی داشته باشد و حوزه‌ی اختیاراتش را محدود سازد و غیرمستقیم، ملت را نگهبان و مراقب تمامی اعمال حکومت بنماید و در خارج از پارلمان نیز، حقوق سیاسیِ پذیرفته شده، متضمن آزادی بیان - با استفاده از تمام وسایل ممکنه - و آزادی نقد و آزادی اعتراض می‌باشد و این موارد را تضمین می‌کند.

آزادی بیان در جامعه به گونه‌های مختلفی نمود می‌یابد، **گاهی خود را** در قالب وابستگی حزبی نشان می‌دهد، بدین معنا که فرد آزاد است به عضویت حزبی از احزاب موجود درآید (مادامی‌که آن حزب به صورت قانونی ایجاد شده باشد) و **گاهی نیز خود را** در قالب مقالات روزنامه‌ها (و سایر رسانه‌های موجود در کشور اعم از شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی شخصی و خصوصی که مالکیت‌شان متعلق به شرکت‌ها و هیات‌های خاص است و امثال‌شان را می‌توان در آمریکا، و انگلیس و فرانسه مشاهده نمود)، سخنرانی‌های انجام گرفته در انجمن‌های عمومی و خصوصی و مشارکت در "تظاهرات مسالمت‌آمیز" پس از اخذ مجوز از مراجع و منابع قانونی به نمایش می‌گذارد (در بسیاری از اوقات، تظاهرات و راهپیمای‌ها بدون مجوز صورت می‌گیرد و در این حالت، دولت‌ها بر اساس اقتضای موقعیت از خود واکنش نشان می‌دهند؛ اگر تحلیل‌شان این باشد که آسیبی به جایی وارد نمی‌شود و مشکلی پیش نمی‌آید نادیده‌اش می‌گیرند و در صورتی که تشخیص دهند ادامه‌اش مشکل‌ساز خواهد شد با آن برخورد نموده و ضمن پراکنده ساختن

متظاهرین با ابزارهای گوناگون، رهبران حرکت را دستگیر کرده و تحویل مراجع ذی صلاح می‌دهند).

اما اعتصاب‌ها و نافرمانی‌های مدنی ممکن است به صورت تحصنِ کاری و برگزاری تظاهرات انجام پذیرد و این ابزار نیز نوعی از آزادی بیان می باشد هرچند که خشونت بیشتری در خود دارد و حوزه‌ی نقد را به وادی اعتراض خشن‌تری می‌کشاند.

تمامی موارد مذکور نشان از آزادی اجتماع دارند، بدین معنا که مردم حق دارند ضمن بررسی مسائل و قضایای مشخص، نظر خود را در مورد آنها اعلام نمایند، و یا آنکه به انتقاد از عملی از اعمال حکومت بپردازند، و یا اعتراض خود را نسبت به مسأله‌ای که در جامعه به وجود آمده نشان دهند.

اجتماعات معمولاً در مقر احزاب برپا می‌گردد و در این حالت – مادامی‌که حزب، مشکل قانونی نداشته باشد - دیگر نیازی به کسب مجوز از مراجع قانونی نمی باشد مگر آنکه احزاب تمام اعضا را به جلسه فرا خوانند و در مقر حزب، جای کافی نداشته باشند و مجبور گردند معابر عمومی را نیز اشغال کنند و یا اینکه حزب، اجتماع عظیمی را در مکانی غیر از مقرّ خود برگزار نماید - این مکان می‌تواند دانشگاه‌ها، و سالن‌های سخنرانی همگانی و یا معابر عمومی باشد - و در این صورت است که مجبور به کسب مجوزهای لازم می‌گردد.

تمامی این مسائلی که اکنون جزء بدیهیات دموکراسی محسوب می‌گردند در سیستم اولیه‌ی دموکراسی نبوده‌اند بلکه محدودیت‌های بسیار شدید به همراه آزادی‌های بسیار ناچیز در آن وجود داشت و هیچ روزنامه‌ای از حق آزادی گسترده برای انتقاد بهره‌مند نبود و مردم نیز از حق آزادی برپایی تجمعات و اعتراضات برخوردار نبودند و تمامی این حقوق را ملت‌ها با خون دل از حلقوم حکومت‌های زمانه بیرون کشیدند و در این راه، متحمل انواع مخاطرات شدند به گونه‌ای که مشاهده می‌نماییم که تاریخ دموکراسی مملو از انواع سختی‌ها و شکنجه‌هایی است که مدافعان این حقوق با دل و جان خریدند تا این مسائل را در دل دموکراسی جای دهند و آن‌را بر این سیستم تحمیل نمایند، اگر چنین حرکتی صورت نمی‌گرفت درب هر روزنامه‌ی منتقدی را به جرم خروج از قانون

تخته کرده و از چاپ آن جلوگیری می‌نمودند و صاحب مقاله و مدیر مسئول روزنامه را به زندان می‌انداختند، و تمامی اجتماعات را مخلّ نظم و امنیت عمومی قلمداد کرده و با آن به شدت برخورد می‌نمودند، و با همه‌ی تظاهرات‌ها به بدترین شکل ممکن رودررو می گشتند و متظاهرین را بدون هیچ محاکمه‌ای، به حبس‌های نامحدود محکوم می‌ساختند! و برای جلوگیری از رخداد چنین مواردی، لازم بود از طریق پارلمان‌ها و سخنرانی‌ها و کتب مختلف بر دولت فشار وارد آید تا ضمن زدودن این محدودیت‌های ناعادلانه، حکومت‌ها را از زورگویی نسبت به مخالفین سیاسی و عامه‌ی مردم باز دارند و دولت‌مردان را عادت دهند تا به صداهای منتقد گوش فرا دهند و ضمن حفظ آرامش، راه را برای اعتراضات و راهپیمایی‌های اعتراضی عمومی هموار سازند.

اگر بگوییم که صد سال طول کشید تا حکومت‌ها و دولتمردان به این مسائل تن در دهند شاید چیزی به گزاف نگفته باشیم و همچنان هم مشاهده می‌نماییم که با وجود تمامی آزادی‌هایی که در دموکراسی مقرر شده باز هم اعتراضات خشونت‌آمیزی در این زمینه انجام می‌گیرد که آخرین آنها، اعتراضات خشونت‌باری بود که چند سال پیش توسط احزاب کمونیستی معارض در فرانسه و دیگر کشورهای دموکراتیک - که در آنها به کمونیست‌ها اجازه‌ی فعالیت داده شده است - به وقوع پیوست.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان اظهار داشت که در حال حاضر، صَرف نظر از مسیر و حرکت آزادی در کشورهای دموکراتیک،[۹] آزادی‌های سیاسی به عنوان بارزترین و مهم‌ترین ویژگی‌ها و نشانه‌های نظام دموکراسی شناخته می‌شود.

از دیگر تضمین‌هایی که ملت در سایه‌ی دموکراسی به دست آورد می‌توان به **"تضمین اتهام"**، و **"تضمین تحقیق"**، و **"تضمین حکم"**، و **"تضمین اجرای حکم"** اشاره نمود، در ادامه به معنا و مصداق هر کدام از این موارد به صورتی مختصر اشاره می نماییم و آن‌گاه، واکنش دموکراسی را به هر کدام از آنها از نظر می‌گذرانیم.

۹- هنگام بررسی چهره‌ی دیگر دموکراسی در این فصل، به بررسی مسیر آزادی نیز خواهیم پرداخت.

"تضمین اتهام" بدین معناست که ظن و گمان نمی‌تواند مبنای توقیف مردم باشد و آنها جز با دلایل محکمه‌پسند، تحت بازداشت و حبس قرار نمی‌گیرند، البته نباید این‌گونه برداشت نمود که هر کس که توقیف شد حتماً جرمی مرتکب گشته است - در چنین حالتی اگر ادامه‌ی تحقیقات دالّ بر برائت وی باشد حتماً آزاد می‌گردد - بلکه این تضمین بر این دلالت دارد که برای بازداشت یک فرد، لازم است که قرینه یا نشانه‌ای از نص قانون وجود داشته باشد که عمل یا فعالیت انجام‌گرفته توسط آن فرد را جرم به حساب آورد، همچنین، صِرف اینکه فرد با رفتار خود، دولت را به چالش کشیده و سبب ناراحتی دولت‌مردان شده نیز نمی‌تواند مبنایی برای حبس یا توقیف‌اش باشد.

"ضمانت تحقیق" بدین معناست که ابزارها و وسایل نامتعارف جهت اخذ اعترافات ناخواسته از متهم مورد استفاده قرار نگیرد و فرقی نمی‌کند که این وسیله جنبه‌ی تهدید داشته باشد یا تطمیع (مثلاً به فرد گفته شود که اعتراف به جرم، باعث تخفیف مجازاتت می‌گردد و یا به آزادی‌ات کمک می‌کند و در اینجا هدف این است که بدین وسیله، معلومات خاصی از وی استخراج شود).

منظور از **"ضمانت حکم"** این است که مجازات تعیین‌شده برای متهم می‌بایست متناسب با جرم انجام‌شده بوده و به همان نسبتی باشد که قانون تعیین نموده است و محکوم از حق درخواست تجدید نظر در حُکم برخودار باشد و در صورتی که مرجعی ذی صلاح، حکم صادره را خلاف قانون بداند آن حکم بایستی نقض گردد.

"ضمانت تنفیذ و اجرا" عبارتست از اجرای حکم و مجازات صادره از سوی دادگاه صالحه به صورت کامل، و بدیهی است که اگر در این بین، اجحافی در تنفیذ صورت گیرد و در اجرا زیاده‌رویی گردد محکوم حق دارد که در این زمینه اعلام شکایت نماید.

با وجود تکرار چند باره، اما باز تکرار می کنم که توده‌ها ، تمامی این ضمانت‌ها را به آسانی به دست نیاورده و به سهولت در دل دموکراسی اولیه نگنجانده‌اند؛ زیرا در بدو شکل‌گیری این سیستم، مردم فاقد هر نوع ضمانت حمایتی بوده و پلیس می‌توانست هر شخصی را دستگیر کرده و روانه‌ی زندان نماید ، در آن ایام، بیشتر جرم‌ها در دو نوع "فقر" و "مخالفت

با حکومت" خلاصه می‌گشت و پلیس حق داشت هر فردی را که مرتکب "آوارگی و بی‌خانمانی!!" است دستگیر کند و شخص موظف بود که خلاف آن را ثابت نماید، در ضمن این "نیروی حافظ نظم"، مجبور به اثبات جرم متهم نبود و طبق قانونی که مرفهین گذاشته بودند هر نوع شبهه‌ای برای بازداشت فرد کفایت می نمود زیرا اصل بر این بود که مردمِ تهیدست متهم‌اند مگر آنکه خلافش ثابت گردد!! و این بدان معنا بود که فقراء در صورت انجام هر کاری که نوعی بی‌ادبی به نسبت اغنیاء را به ذهن القا می‌نمود در معرض خطر بازداشت قرار می گرفتند.

اما برای معارضین حکومت، درب زندان و بازداشت و تبعید همیشه باز بود و اتهام معارضه با نظام، آسان‌ترین اتهام روز بود! عباراتی نظیر اقدام جهت براندازی نظام، اقدام علیه بدنام کردن نظام، اهانت به مقدسات ملی و... رایج‌ترین عبارات آن ایام به حساب می‌آمد!

تلاش‌های پیگیر و خستگی‌ناپذیر مصلحان و آزاد اندیشان برای تغییر این اوضاع به ثمر نشست و در واقعیت نظری -در تدوین قوانین- و عملی این مسأله گنجانده شد، آری! گنجانده شد که متهم بی‌گناه است مگر آنکه دلیل جرم و تخلف وی محرز گردد، همچنین اختیارات حکومت‌ها در زمینه‌ی دستگیری و بازداشت بی‌ضابطه و بلامدت افراد ملغی شد و حکومت موظف گشت که ظرف یک تا چهار روز - بسته به قانون هر کشور- متهم را با دلایل محکمه‌پسند به دادگاه صالحه ارجاع دهد و در این هنگام است که "**ضمانت تحقیق**" شامل حال وی می‌شود و او حق دارد برای اطمینان از تحت فشار قرار نگرفتن از طریق تهدید و تطمیع، درخواست حضور وکیل بنماید، وی حق دارد بدون آنکه تحت شکنجه قرار گیرد به سؤالات بازجو پاسخ ندهد و وکیل - به دلیل آشنایی بیشتر با پیچ و خم‌های قانونی - می‌تواند نکات لازم را در زمینه‌ی نحوه‌ی جواب‌دهی به پرسش‌های بازپرس به موکل خود گوشزد نماید و بار حقوقی هر پاسخ را برایش تبیین سازد، به طور خلاصه می‌توان گفت که اساس بازجویی و تحقیق بر مبنای دلایل و شواهد محکمه‌پسند است و نمی‌توان با هر ابزاری متهم را تحت بازجویی قرار داد!

امروزه این مجموعه ضمانت‌ها، جزء استانداردهای تمدن بشری محسوب می‌شوند و در واقع، لازمه‌ی کرامت انسانی نیز وجود چنین ضمانت‌هایی می باشد.

بدیهی است که شیوه‌ی رفتار با متهم در هر جامعه‌ای، نشان دهنده‌ی میزان وجود و پذیرش انسانیت انسان است، پر واضح است که نحوه‌ی برخورد با بزرگ زادگان و انسان‌های با جایگاه

اجتماعی بالا در جامعه نمی‌تواند ملاکی برای سنجش انسانیت باشد زیرا در این قضیه، عواملی غیر از احترام به ذات انسانیت دخیل‌اند لذا برای اندازه‌گیری این شاخص، باستی نحوه‌ی تعامل با ضعیفان و افراد فاقد سلطه و قدرت در نظر گرفته شود - حال مهم نیست که علت این ضعف چه باشد و یا اینکه این ضعیف بودن موقتی است (مانند متهمی که دستش از همه جا کوتاه است) یا دائمی (مانند فقراء و مساکین و یتیمان و...) زیرا در این شرایط، کسانی که قدرت و مسند را در اختیار دارند مستعد روا داشتن ظلم و جور در مقابل تهیدستان می‌گردند و اگر در چنین وضعیتی، قدرتمندان - حال مهم نیست که این قدرت از کجا نشات گرفته باشد و یا اینکه این قدرت موقت است (به علت دارا بودن منصب و مقام) یا دائمی - دست به آزار و اذیت ضعیفان نزنند و آنان را از خود نرانند بی‌تردید تحت تاثیر قوه‌ی انسانیت قرار گرفته‌اند و چیزی جز احترام به انسانیت انسان، آنان را از این کار باز نداشته است.

اگر در این بین، ابزار یا وسیله‌ای به نام قانون، این نوع اجحاف و ظلم در حق هم‌نوع را ممنوع کرده باشد در این حالت، قانون ضامن احترام به ذات انسانیت گشته است، حتی اگر افرادی که آن‌را اجرا می‌نمایند فاقد شعور انسانی و تهی از آن باشند...

بنابراین، بدیهی است که نحوه‌ی رفتار با متهم، می‌تواند به خوبی میزان احترام به انسان را در هر اجتماعی نشان دهد زیرا اگر فرد ضعیف بوده اما مرتکب جرمی نشده باشد ممکن است دل صاحب‌دلان را به رحم آورد و بی‌گناهی‌اش، در پیش‌گاه صاحبان قدرت، سندی برای ممانعت از تعرض به وی باشد، اما شرایط متهم به گونه‌ای دیگر است زیرا هاله‌ای از امکان ارتکاب جرم وی را احاطه نموده و بدبینی بسیاری در موردش وجود دارد و سبب آن می‌گردد که مستحق مجازات شناخته شود، حال تصور کنید که قدرت در دستان پرتوان آدم شرور و مستبدی است که کینه‌ی متهم را به دل داشته و با وی نوعی خصومت شخصی نیز دارد، در چنین حالتی، به احتمال بسیار زیاد، با متهم به گونه‌ای غیرانسانی برخورد شده و به شدت در معرض انواع شکنجه‌ها و آزارها قرار می‌گیرد و نمونه‌ی این موارد را می‌توان در تمامی انواع استبدادها مشاهده نمود؛ در اینجاست که متهم، با هر شبهه‌ای بازداشت می‌گردد و بدون استناد به هیچ دلیل و مدرکی، و صرفاً به خاطر سیرکردن شهوت استبداد مستبدّان، به شدت مجازات می‌شود، در این موارد، شبهه‌های مورد استناد، صرفاً از ترسِ از دست دادن مقام و موقعیت و تمایل شدید به حفظ آن نشات

می‌گیرد و فرقی نمی‌کند که این صاحب قدرتان، حاکمان باشند (در این موارد، علل محاکمه، رنگ سیاسی به خود می‌گیرد) و یا صاحب ثروتان (در این شرایط قضیه، رنگ و بوی جنایی پیدا می‌کند).

بنابراین، محدود نمودن قدرتِ قدرتمندان و حاکمان، و بازداشتن آنان از شکنجه‌ی متهم و مجازات وی، اعتراف و گردن نهادن به جنبه‌ای از انسانیت انسان است و در این باره شکی وجود ندارد اما در این میان نباید از نکته‌ای بس مهم غافل ماند و آن این است که صاحب‌قدرتان از روی میل و خواست خود به رعایت این امور تن در نداده‌اند و حتی در پذیرش آن نیز به شدت اکراه داشتند و پا پس نمی‌کشیدند و تلاش بسیار زیادی نمودند تا خباثت و پلیدی درون خود را پنهان نگه دارند و در این زمینه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند.

کار بسیار بزرگی که انقلاب - انقلابی که نتیجه‌ی واکنش مردم نسبت به ظلم‌هایی بود که بیش از هزار سال بر آنان رفته بود - به ثمر رساند این بود که از بسیاری از افراد و مفاهیم مقدسی چون زمین‌دارن و کلیسائیان، قداست را زدود و همین امر سبب گشت تا طبقه‌ی مقدس جدید - که همان سرمایه‌داران بودند - نتواند مشی مقدسان پیشین را در پیش گیرد. سرمایه‌داری از همان ابتدای راه، خود را در مواجه و برخورد با انقلابیونی دید که با افکار و اعمال‌شان، برایش کمین کرده بودند و با تمسخر افعال و کارهای سرمایه‌دارن، شأن‌شان را در دل توده پایین می‌آوردند و این عامل مستحکم سبب شد تا صاحبان قدرت، به مرور زمان از برخی از مظاهر تقدس خود دست کشند و از آن کوتاه آیند (هر چند که هنوز برخی از این مظاهر تقدس را برای خود حفظ کرده‌اند و در جای مناسب بدان اشاره خواهیم نمود).

گام بعدی - پس از گام‌های ضمانت اتهام و ضمانت تحقیق- "تضمین‌های محاکمه" است و آن عبارت است از اینکه، متهم وکیلی را به خدمت گیرد تا در برابر دادگاه از وی دفاع نماید، بدین‌صورت که اگر خود، توانایی به‌کارگیری وکیلی را در مقابل پرداخت حق‌الزحمه داشت شخصاً به استخدام وکیل می‌پردازد و در صورت عدم استطاعت مالی، دادگاه برای وی اقدام به معرفی وکیلی به اصطلاح "تسخیری" می‌نماید، در دادگاه، متهم می‌تواند به سوالات دادگاه جواب ندهد و وکیل نیز می‌تواند در صورت صلاح‌دید - اگر جواب سوال طوری باشد که به ضرر متهم تمام شود - موکل خود را از پاسخ به سوالات منع نماید و شاهدان مختلف را برای تبرئه‌ی موکل به

دادگاه فرا خواند، همچنین از این حق برخوردار است که جهت گردآوری اطلاعات بیشتر و یا ارائه‌ی ادلّه‌ی جدید برای اثبات بی‌گناهی مُوکِلش، از دادگاه درخواست کند که تاریخ برگزاری جلسات را به تعویق اندازد. پس از صدور حکم، در صورتی که متهم تشخیص دهد که مجازات تعیین شده با جرم انجام‌گرفته تناسب ندارد و حجم بیشتری از مجازات در نظر گرفته شده، می‌تواند درخواست "استثناء حکم" دهد (البته در طرف مقابل هم اگر دادستان تشخیص داد که مجازات صادرشده، کمتر از میزانی است که در قانون برای آن جرم تعریف شده می‌تواند درخواست "استئناف حکم"[۱۰] دهد).

ضمانت بعدی، "ضمانت تنفیذ و اجرا" است که عبارتست از اینکه اولاً، همان مجازاتی که در دادگاه صادر شده، بدون کم و زیاد اجرا گردد و دوماً در زمانی که محکوم، مشغول گذران دوران مجازات خود در داخل زندان است با وی به نیکی رفتار شود و هیچ‌گونه ضرب و شتم و اهانتی در حق وی روا داشته نشود مگر آنکه فرد خاطی در روند نظم زندان ایجاد اخلال نماید و در مورد اخیر هم می‌بایست مجازات برهم زدن نظم عمومی، طی لایحه‌ای مشخص، تعیین گردد که در این لایحه، نحوه‌ی رفتار زندان‌بانان با زندانی مکتوب اعلام می‌شود، چنانچه محکوم مریض گردد حق دارد به پزشک و بهداری مراجعه نماید، همچنین در صورت سوء رفتار کارکنان زندان با وی، می‌تواند نزد دادستان عمومی از آنان شکایت کند و اگر لازم باشد می‌تواند در زندان با وکیل و خانواده‌ی خود ملاقات نماید.

اکنون در برخی زندان‌ها، به محکوم اجازه می‌دهند در زمان‌های مشخص و محدودی، مرخصی گرفته و به دیدار خانواده‌ی خود رود - البته در طول این مدت تحت حفاظت است - و پس از اتمام مهلت مقرر به زندان بازگردانده می شود!

۱۰- استثناء حکم و استیناف حکم عبارتند از اعاده‌ی دادرسی پس از صدور حکم از دادگاه بدوی و درخواست تجدید نظر در حکم صادره، مترجم.

مسائل مطرح شده‌ی فوق الذکر، مجموعه "حقوق و ضمانت‌هایی" است که از طریق دموکراسی به ملت بخشیده شد به عبارت دیگر، مزایایی است که **مردم در سایه‌ی دموکراسی برای خود اکتساب کردند** و امروزه از دیدگاه غرب، جزء جوهری و ذاتی دموکراسی به شمار می‌آیند.[۱۱]

آن هنگام که فئودالیزم و دموکراسی را با یکدیگر مقایسه می نماییم به یقین در می‌یابیم که ملتی که در سایه‌ی نظام فئودالیزم، "خس و خاشاکی" بیش نبود و از "انسانیت" تهی گشته بود، در پناه دموکراسی به اعتباری مثال‌زدنی دست می‌یابد و "تعاملی انسانی" را در ابعاد مختلف زندگی برای خود اکتساب می‌کند و هر کس با دیده‌ی انصاف در این دو سیستم بنگردد بی‌تردید به این نتیجه می‌رسد که نتایج درخشانی را که توده‌ی مردم در دموکراسی به دست آورده‌اند صرفاً در تخیلات و آرزوهای فلاسفه‌ی بلندپرواز می‌گنجد!

اما باید به این موضوع نیز توجه داشته باشیم که این صفحه‌ی درخشان، تنها صفحه‌ی کتاب دموکراسی لیبرالی -این تعبیر، تعبیر دموکراسی غربی می‌باشد - نیست، همان دموکراسی‌ای که بر پایه‌ی آزادی‌های فردی در انجام کارهای دل‌خواه فرد شکل گرفته است، (این آزادی انتخاب، از شعاری معروف نشات می‌گیرد که سرمایه‌داری در بدو امر سر می‌داد: بگذار هر کس هر کاری که می‌خواهد انجام دهد "Laissez Faire"، بگذار هر کس هر جا که می‌خواهد برود "laissez Passer" و نمود بارز این شعار از دید عامه‌ی مردم، آزادی سیاسی و تعدد احزاب است)[۱۲] بلکه این سیستم، صفحه‌ای دیگر نیز دارد که بر خشونت و کشتار بنا شده و به اندازه‌ی روشنایی‌هایش، تاریکی نیز دارد.

آن‌گاه که دموکراسی لیبرالی را در ترازوی حق به وزن می‌کشیم، وزن واقعی آن مشخص گشته و نقاط پنهانش آشکار می گردد.

وقتی که این آیه‌ی کریمه نازل گشت:

۱۱- در فرصت مقتضی، در مورد دموکراسی از دید کمونیست‌ها نیز سخن خواهیم راند (در این باره به بخش "**الشيوعية**" کتاب "**مذاهب فکرية معاصرة**" مراجعه نمایید، مترجم).

۱۲- هنگامی که کمونیست‌ها از واژه‌ی لیبرالیستی برای توصیف دموکراسی غربی استفاده می‌کنند در حقیقت می‌خواهند به ذم آن بپردازند، آنها معتقدند که این نوع دموکراسی بهترین ابزار در دست سرمایه‌گذاران برای استثمار طبقه کارگر می‌باشد، إن شاءالله در صفحات آینده به بررسی این نظریه خواهیم پرداخت.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ﴾

«و یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند». **(البقرة: ۱۱۳)**

رسول‌الله ﷺ فرمودند:

«ما صدقتا إلا في هذه»

«جز در این مورد سخن درستی بر زبان نراندند!».

یعنی اینکه درست است که در بیان حسنات و صفات نیک خود دروغ می‌گویند اما در سخنی که در مورد یکدیگر می‌گویند صادق‌اند! و این قضیه هم در مورد کمونیست‌ها و دموکراسی خواهان کاملاً صادق است، به عبارتی دیگر، هر دو در بیان معایب یکدیگر صادق‌اند اما نکات مثبتی که برای خود بر می شمارند دروغی بیش نیست.

کمونیسم ادعا می‌کند که آن‌کس که در رأس امور است مالک و صاحب قضیه به حساب می‌آید و قطعاً هر طبقه‌ای که حکم‌رانی می‌کند و قدرت را در دست دارد به نفع خود قانون می‌گذارد و دیگران را نادیده می‌گیرد، از آنجایی که در دموکراسی لیبرالیستی، ثروت در دست سرمایه‌دار است پس هم اوست که قدرت دارد و هم اوست که حکم‌رانی می‌نماید و به وضع قوانینی می‌پردازد که مصالحش را در برابر مصالح طبقه‌ی کارگر محفوظ بدارد.

بیشترِ این سخنان درست‌اند و اگر رعایت می‌کنیم و نمی‌گوییم صد در صد صحیح است به خاطر روحیه مقاومت، و تسلیم‌ناپذیری طبقه‌ی کارگر - چنانکه در فئودالیزم تسلیم شدند - و پایداری سرسختانه‌ی آنهاست که منجر به تفاوت میان انسان عصر زمین‌داری با عصر سرمایه‌داری گشته است.

اما اکنون بیایید تا نگاهی به واقعیت موجود بیندازیم و از خود بپرسیم که به‌راستی چرخ‌های دموکراسی به نفع چه کسی می‌چرخد؟ چه کسی بیشترین بهره را ازآن برده است؟ البته به‌سان کمونیست‌ها نمی‌گوییم که تنها بهره‌بردار سیستم، طبقه‌ی سرمایه‌دار است! اما بی شک در پاسخ به این سوال باید اذعان کرد که بیشترین منافع، از آن سرمایه‌داران بوده است!

با وجود تمامی عقب‌نشینی‌هایی که سرمایه‌داری در مقابل ملت داشته اما باز هم، گوسفندان بزرگ‌تر! در دستان پرتوان سرمایه‌داران است و خرده‌ریزها در اختیار جمهور مردم.

به مانند کمونیسم ادعا نمی‌کنیم که تنها عامل تولید، طبقه‌ی کارگر است و تنها این طبقه سزاوار آن است که از نتایج تولید بهره‌مند گردد، چون این را مغالطه‌ای می‌دانیم که در فصل آینده[۱۳] بدان پاسخ خواهیم داد، همچنین مدعی نیستیم که صاحبان سرمایه، انگل‌هایی‌اند که صرفاً از خون کارگران می‌مکند و چون با دستان خود کار نمی‌کنند و دست‌رنجی ندارند مستحق بهره‌مندی از چیزی نیز نمی باشند.

آری، ما چنین ادعایی نداریم اما بیایید تا اندکی بر درآمد سرمایه‌دارن و دریافتی کارگران متمرکز گردیم! آیا این شکاف درآمدی، شکافی طبیعی و عادلانه است؟ آیا این نحوه‌ی تمایز، بر ارزش‌ها و مبانی انسانی انسان تاثیر نمی‌گذارد؟ این اختلاف دریافتی در روز اول چگونه شکل گرفته است؟ آیا درآمد بالای سرمایه‌داران، نتیجه‌ی استعداد ذاتی بالایشان است که الله‌ﷻ به آنان ارزانی داشته و مابقی خلایق را از آن محروم کرده است؟ یا اینکه این ثروت با وسایل و ابزارهای نامشروع به دست آمده است؟ آیا سرمایه داران از همان ابتدا، دست‌مزد کارگران را به گونه‌ای منصفانه تعیین کرده‌اند یا آنکه استثمارشان نموده‌اند؟ آیا آن‌گاه که از ساعات کاری کاسته شد و دست‌مزدها افزایش یافت عدالت انسانی ایده‌آل شکل گرفت؟

باید دانست که **انباشته شدن ثروت در بدو امر** از مکیدن خون کارگران و تضییع حقوق آنان به دست آمده است و اگرچه مبحث تعیین سطح حقوق و دست‌مزد، کاملاً اجتهادی بوده و بسته به زمان و مکان ممکن است متفاوت گردد اما این‌گونه نیست که حدّ و مرز و ضابطه‌ای در موردش وجود نداشته باشد، از نظر ما، این ضابطه عبارتست از مهیا نمودن و فراهم آوردن "زندگی آبرومندانه و شرافت‌مندانه" برای انسانی که تلاشش را در زندگی به‌کار می‌گیرد و برای حیات در روی زمین جهد و کوشش به خرج می‌دهد.

منشأ دیگر انباشت اموال و ثروت را می‌توان بنیان نهادن تمامی زندگی بر اساس ربا دانست؛ همان چیزی که الله‌ﷻ آن را به شدت مورد نکوهش و تقبیح قرار داده است:

۱۳- فصل کمونیسم از کتاب مذاهب فکری معاصر (مترجم).

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد؛ این از آن رو است که ایشان می‌گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است، و حال آن که الله خرید و فروش را حلال کرده و ربا را حرام نموده است. پس هر کس اندرز پروردگارش به او رسید و (از رباخواری) دست کشید، آنچه پیشتر بوده (و سود و نزولی که قبلاً دریافت نموده) از آن او است و سروکارش با الله است؛ امّا کسی که برگردد (و مجدّداً مرتکب رباخواری شود) این گونه کسانی اهل آتش‌اند و جاودانه در آن می‌مانند». **(البقره: ٢٧٥)**

﴿يَمْحَقُ اللهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾

«الله (برکت) ربا را (و اموالی را که ربا با آن بیامیزد) نابود می‌کند و (ثواب) صدقات را (و اموالی را که از آن بذل و بخشش شود) فزونی می‌بخشد، و الله هیچ انسان ناسپاس گنه‌کاری را دوست نمی‌دارد». **(البقره: ٢٧٦)**

و ربا همانی است که دکتر "شاخت" آلمانی در مطلبی که در دهه‌ی چهارم قرن بیستم عنوان داشته بدان اشاره نموده و می‌گوید که نتیجه‌ی حتمی آن از یک طرف، تراکم مال و ثروت در دست عده‌ی قلیلی از مردم است که تعدادشان، مدام رو به کاهش می نهد و از طرف دیگر، ازدیاد فقر و تنگدستی برای طبقه‌ای است که روز به روز در حال افزایش می‌باشد.

راه دیگر انباشت سرمایه، ایجاد صنایع بی‌اهمیت و پوچی است که نه تنها انسانِ جدی و مصمم، در اهداف با ارزش خود حسابی برای آنها باز نمی کند بلکه این صنایع، موجبات به فساد کشانیده شدن اخلاق، و تغییر فطرت انسانی و سرگرم شدن مردم به موارد پوچ و بیهوده به جای اهداف و مقاصد والا در زندگی می‌گردد. ناگفته پیداست که در این صنایع، بجز سود به چیزی دیگری توجه نمی‌شود زیرا در این مسائل،گردش پول، بسیار بالاتر از صنعت‌های مهم و ضروری است که حیات با عزت بشری بدان نیازمند است، برای مثال می‌توان در این زمینه به صنایعی

چون سینما، تجهیزات و ابزارآلات زینتی و انواع مدهای مرسوم در صنایع پوشاک و یا ماشین‌های مختلف اشاره نمود.

منابع مذکور، راه‌های انباشت سرمایه و یا بهتر بگوییم بارزترین طُرُق افزایش سرمایه در عصر سرمایه داری است .. لحظه‌ای با خود بیندیشید .. کدام سرچشمه، منبعی برای ازدیاد سرمایه است؟ کدام ابزار عادلانه‌تر است؟ کدامین ابزارها بر انسانیت انسان‌ها تاثیر چندانی ندارند؟

لطفاً نفرمایید این مسائل متعلق به سرمایه‌داری بوده و به حوزه‌ی دموکراسی ربطی ندارد! زیرا شما به هیچ وجه نمی‌توانید این دو مسأله را از یکدیگر تفکیک نمایید!

این سیستم دموکراسی است که با استفاده از مجالس و پارلمان‌هایش که درواقع نمایندگان مردم به حساب می‌آیند قوانینی را وضع نموده که طی آنها سرمایه‌داری، بدون آنکه با مخالفتی مواجه گردد در این حوزه‌ها ورود نماید و به راستی آیا کسی جرات دارد که در این مبحث موارد کرده و با سرمایه‌داری آن به مخالفت برخیزد؟!

از طرفی دیگر، هم‌چنانکه دموکراسی، نمود وجهه‌ی سیاسی سرمایه‌داری است می‌توان مدعی شد که وجهه‌ی اقتصادی دموکراسی لیبرال، سرمایه‌داری می‌باشد.

ما ادعا نداریم - آن‌گونه که کمونیسم مدعی است - که اوضاع اقتصادی به افکار و عقاید و قوانین و مؤسسات در خدمتش شکل می‌بخشد بلکه می‌گوییم -و این را به صواب نزدیک‌تر می‌دانیم- که اوضاع اقتصادی و سیاسی (و همچنین اوضاع اجتماعی که بعداً در موردش سخن می‌گوییم) دو وجه و دو جنبه‌ی هماهنگ با نظام و فکری هستند که در جامعه حکم‌رانی می‌کند و تمامی این سیستم کلی به نوبه‌ی خود از اصلی مشترک و عاملی مستقل به نام انسان سرچشمه می‌گیرد و انحراف و یا درستی این عاملِ مستقل است که بر دیگر متغیرها تاثیر می‌گذارد به طوری‌که اگر این انسان، هدایت یافته باشد و بر نهج مستقیم الله‌ﷻ سیر کند و سلوکش را از این منبع اخذ نماید، تمام جنبه‌های مختلف حیات و زندگی وی - از قبیل جنبه‌های اقتصادی، و سیاسی، و اجتماعی، و فکری و روحی و... - نیز رنگ الهی به خود می‌گیرد، ناگفته پیداست که این منهج، کلیتی است نظام‌یافته که تمامی اجزاء آن در ارتباط با یکدیگرند و در هماهنگی کامل باهم به سر می برند و به سوی هدفی واحد سیر می‌کنند اما در مقابل، اگر این انسان منحرف گردد، متناسب با میزان انحرافش، اوضاع اقتصادی، و سیاسی، و اجتماعی، و فکری و روحی و... وی نیز

به انحراف کشیده می‌شوند و به رنگ همان انحرافی که "انسان" به خود گرفته در می‌آیند، بنابراین، توجه داشته باشید که نه اقتصاد، نظام سیاسی را شکل می‌بخشد و نه نظام سیاسی، اقتصاد را دگرگون می سازد بلکه هر دوی آنها - و سایر ابعاد حیات انسان - از انسان و فکری که انسان از آن تاثیر پذیرفته متأثر می گردند.

انحرافی که سرمایه‌داری را به عنوان وجهه‌ی اقتصادی، و دموکراسی را به عنوان سیمای سیاسی و تفکیک اجتماعی[۱۴] را به عنوان سیستم اجتماعی خود می‌پذیرد در وهله‌ی اول، انحراف از منهج و شریعت الهی است -که به منظور اصلاح زندگی و برپایی قسط و عدل نازل گشته- و از طرفی دیگر، انحراف "فردیت لجام‌گسیخته‌ای" است که آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و هر جا که تمایل دارد روان می‌گردد.[۱۵]

این "فردگرایی لجام‌گسیخته"، که سرمایه‌داری را برای سیمای اقتصادی خود انتخاب نموده است، در جنبه‌ی اجتماعی خویش، شکل مجتمعی را به خود می‌گیرد که دارای روابطی تفکیک-شده همراه با اصول منحرف اخلاقی است و در این انحراف، قطعات کلی آن هم‌چون تکه‌های یک پازل در کنار یکدیگر می‌نشینند و ضمن ایجاد هماهنگی در میان خود، موجودیت واحدی را شکل می‌دهند و جدا شدن از همدیگر را غیرممکن می‌سازند!

برخی از افراد می‌گویند که برای سیمای سیاسی خود، از دموکراسی استفاده می‌کنیم اما می‌توانیم از هویت سرمایه‌داری لجام‌گسیخته‌ی آن چشم‌پوشی کرده و ظاهر اجتماعی دیگری را انتخاب نماییم، اینانی که این‌گونه فکر می‌کنند به شدت در توهم به سر می‌برند، همان توهم تلاش برای جدایی اجزاء یک نظام و بهره‌مندی از برخی جنبه‌ها و چشم‌پوشی از دیگر ابعاد آن! یا شاید این افراد از چیزی دیگر غیر از

۱۳- تفکیک اجتماعی، مفهومی با سابقه طولانی در جامعه‌شناسی است و عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی به کار می‌رود، این مفهوم به فرایندی اشاره دارد که طی آن، هر مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی به وسیله‌ی یک نهاد اجتماعی انجام می‌گیرد و بین نهادهای متفاوت اجتماعی، شکاف ایجاد می‌نماید. به عبارت دیگر، تفکیک، تخصصی‌شدن فزاینده‌ی بخش‌های جامعه و ناهمگونی در آن را نشان می‌دهد، مترجم.

۱۴- Laissez Faire , Laissez Passer

دموکراسی لیبرالی سخن می‌رانند که در این صورت ما از چارچوب و اصول آن بی-خبریم!!

هرگونه که می‌خواهید تصور کنید اما باید بدانید که دموکراسی لیبرال - آنچه که به صورت بالفعل وجود دارد نه آنچه که در مخیله‌ی رؤیاپردازان جولان می دهد! - همانی است که سرمایه-داری در سایه‌ی آن خود را پنهان می‌کند و با قواعد مورد نظر خویش به بازی می‌پردازد و در صفحات آینده، به تفصیل در مورد ابعاد مختلف بازی‌هایی که سرمایه‌داری در پسِ پرده‌ی نظام سیاسی دموکراسی لیبرالی به اجرا می‌گذارد صحبت خواهیم کرد اما در اینجا بر خود لازم می‌دانیم تا به دو نکته‌ی ظاهراً متناقض اما کاملاً هماهنگ و هم‌راستا اشاره‌ای داشته باشیم:

اول اینکه، ملت در سایه‌ی دموکراسی به تمامی ضمانت‌های حقوقی و انسانی خود رسیده است و **دوم اینکه،** صاحب تام الاختیار و همه‌کاره‌ی بازی دموکراسی که قانون‌گذاری را در دستان خود قبض کرده، همانا سرمایه‌داری است.

برای رفع تناقض میان این دو واقعیت باید گفت که اولاً توده‌ی مردم، تمامی حقوق اکتسابی خود را از طریق تلاش و جهد پیوسته و مستمر در واداشتن سرمایه‌داری به پذیرش حقوق مورد نظر و تضمین آن به دست آورده است؛ بدین ترتیب که ملت، سرمایه‌داری را وادار به پذیرش و به رسمیت شناختن این امتیازات کرد و سرمایه‌داری نیز به اکراه، بدان‌ها تن در داد، بنابراین بیداری ملت از زمان قیام علیه فئودالیزم شکل گرفت نه در هنگام پذیرش دموکراسی، و **دموکراسی نتیجه‌ی انقلاب است نه علت و دلیل آن.**

دوم اینکه، سرمایه‌داری با زیرکی خاصی، لباس دموکراسی را از تن خود به در آورد و آن را بر تن ملت پوشاند و از خلال این امر و در لابلای آن، به سوی منافعش حرکت نمود و تمام مواردی را که جهت حمایت از مصالح خود در نظر داشت از این طریق به دست آورد و برای همه‌ی ظلم‌هایی که روا داشت توجیهاتی قانونی خلق نمودا!

بنابراین مشاهده می نماییم که با آنکه سرمایه‌داری، تحت فشار وارده از سوی ملت، از برخی از منافعش دست کشید اما این مسائل، تاثیر چندانی بر مصلحت‌های آنان نداشت و تنها چند قطره از دریای بزرگ منافع از سدّ مستحکم و قطور سرمایه‌داری به بیرون خزید! و هم‌چنان شاهد آنیم

که سودهای هنگفت و نجومی نصیب‌شان می‌گردد، البته از جنبه‌ی دیگری نیز می‌توان به این عقب‌نشینی‌های جزئی نگریست؛ سرمایه‌داران از برخی خرده منافع چشم پوشیدند زیرا بیم آن می رفت که اگر این عقب‌گردهای تاکتیکی را به انجام نرسانند ممکن است کل ثروت و سامان خود را بر باد داده و هر آنچه دارند از کف بدهند! آنها با خود اندیشیدند و دیدند که بهتر است مشتی استخوان به سمت سگی گرسنه پرت کنند و بدین‌وسیله وی را سرگرم نمایند تا از خورده‌شدنشان توسط این جانور ممانعت به عمل آورند! آری! ترس از کمونیسم سبب شد تا غربی‌ها از برخی موارد عقب‌نشینی کنند و از نابود شدن کل دارایی‌ها و متعلقات خود جلوگیری نمایند. گمان دارم اکنون تناقض محسوس پیشین میان دو حقیقت مذکور از بین رفته باشد، سرمایه‌داری، صاحب اصلی و تمام و کمال نظام است و بیشترین بهره را نیز از این سیستم می‌برد پس چرا بایستی از پوشاندن لباس آزادی - یا همان لباس آزادی، برابری و برادری -[۱۶] بر تن ملت واهمه داشته باشد!

اکنون زمان آن فرا رسیده که این واژه‌ی آزادی را بیشتر بشکافتیم و به گونه‌ای عمیق‌تر به تحلیلش همت گماریم.

شکی نیست که انسان در دموکراسی لیبرال از آزادی کاملی برخوردار است، وی آزاد است که تصمیماتش را شخصاً و بدون اعمال فشار از طرف فردی دیگر اتخاذ نماید و نظر خود را با آزادی هرچه تمام‌تر بیان کند و با استفاده از وسایل مختلف تبلیغاتی، دیگران را به سوی آن فراخواند و آزادانه به انتخاب نماینده‌ی خود در پارلمان اقدام نماید؛ همان نماینده‌ای که بر اعمال حکومت نظارت داشته و بر نشست و برخواست‌های آن اشراف دارد.

اما اجازه دهید لحظه‌ای چند درنگ کنیم و مبحث را کمی بیشتر بشکافیم و عمق تحلیل خود را اندکی غنا بخشیم .. چه کسی در این جامعه به تولید فکر برای این فرد می‌پردازد؟ به عبارت دیگر، چه کسی "آراء عمومی" را که این شخص برای اخذ تصمیماتش با آن روبروست شکل می‌دهد؟

۱۶- پروتوکول اول یهود می‌گوید: اشاعه کلماتی چون آزادی، و برابری و برادری در چهارگوشه دنیا به ما نسبت داده می‌شود، ما باید از عوامل‌مان که ناآگاهانه پرچم ما را با شور و شوق فراوان برافراشته‌اند، سپاسگزار باشیم، می‌دانیم که کلمات مذکور در طول تاریخ همچون آفتی، رفاه، و صلح، و آرامش، و همکاری و اساس حکومت غیر یهودیان را نابود کرده‌اند.

به تاکید این رسالت بر عهده‌ی رسانه‌های جمعی است! رسانه‌های و میدیاهایی از قبیل روزنامه، و رادیو و تلویزیون، و سینما، و خطابه‌ها و سخنرانی‌ها و انواع کتاب‌ها!

قصد ندارم در این مجال، به اختاپوس رسانه‌ای که در اختیار یهود است و به دنبال تامین منافع و مصالح آنهاست بپردازم - البته در زمان مقتضی همین کار را انجام خواهم داد - اما بسیار مختصر عرض می‌نمایم که مالک اصلی رسانه‌ها، سرمایه‌داری است، برای درک این مسأله به این نکته توجه فرمایید که مثلاً صنعت روزنامه‌نگاری - که همچنان از مهم‌ترین رسانه‌های تاثیرگذار در جامعه است - بدون کمک خارجی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد، زیرا هزینه‌ی تمام‌شده‌ی آماده‌سازی و چاپ روزنامه، چندین برابر پولی است که در قبالِ خرید آن از مردم اخذ می‌شود، ضمناً تمام این درآمدها به خود اصحاب رسانه که در چاپ و نشر آن دخالت داشته‌اند بر نمی‌گردد زیرا این وسط، یک سری دلال و توزیع‌کننده‌ی خرد و کلان داریم که بخشی از آن پول‌ها را به جیب می‌زنند، به عنوان مثال، فرض کنید قیمت روزنامه‌ای صد تومان باشد، حال قابل پیش‌بینی است که حداقل پنجاه تومان این درآمد به جیب واسطه‌های خرد و کلان سرازیر می‌شود و مابقی آن همراه با نسخه‌های به فروش‌نرفته که عایدی‌ای برای دفتر روزنامه در بر نداشته برگشت می‌خورد، واضح است که این روزنامه حتی نمی‌تواند از عهده‌ی مخارج عادی خود از قبیل هزینه-های کاغذ و چاپ و نشر، وحقوق و دست‌مزد کارکنان و... برآید چه رسد به اینکه سود نیز ببرد و از این فرآیند منتفع گردد! پس ناچاریم بپذیریم که این روزنامه، ورودی‌های اساسی دیگری غیر از فروش محصولات اصلی خود دارد، آری! تبلیغات! و این تبلیغات ممکن است از هر جایی سرازیر شود! ناگفته پیداست که تبلیغات در دستان پرتوان شرکت‌ها و مؤسسات صنعتی است، به عبارت دیگر، در اختیار سرمایه‌داری است، حال فرض نمایید که روزنامه‌نگار آزاداندیشی بخواهد زبان‌درازی کند و پا را از حدّ خود فراتر نهد! با وی و روزنامه‌اش چه می‌کنند؟ کافی است سرمایه‌دارن، تبلیغات شرکت خود را از آن روزنامه دریغ دارند تا به خاک سیاه فقرش بنشانند البته حساب روزنامه‌هایی را که به گونه‌ای سطحی و بدون پرداختن به ریشه‌های اصلی به انتقاد

از وضع موجود می‌پردازند از این قضیه مستثنی کنید چرا که این کار کاملاً هدفمند بوده و نه تنها در راستای اهداف سرمایه‌داری است بلکه تماماً با آن هم‌خوانی دارد.[۱۷]

با خود اندکی درنگ کنید...

حال که نبض حیات و ادامه‌ی زندگی این رسانه با دستان پرتوان سرمایه‌داری به تپش می‌افتد و یا از حرکت باز می‌ایستد آیا توقع دارید مطالبی خلاف منافع و مصالح آنان در روزنامه‌ها درج گردد؟ آیا انتظار دارید به ترویج تفکری غیر از تفکر مقبول و موردپسند آنان دست زده شود؟ به راحتی می‌توان متصور شد که دیگر رسانه‌ها چگونه و به چه ترتیبی در مشت مستحکم سرمایه-داران قبضه شده‌اند؛ همان رسانه‌هایی که تفکرات مردم را شکل می‌دهند و بدان‌ها رنگ و بو می‌بخشند!

اکنون با بررسی سه مثال، به چگونگی شکل‌گیری "افکار عمومی"[۱۸] در مسائل سیاسی، و اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم، افکاری که در نگاه اول، گمان می‌رود که به خودی خود شکل گرفته و مسیر مطلوب و دلخواه را طی نموده‌اند اما با کنکاش بیشتر، مشخص می‌شود که با تمام وجود در خدمت مصالح سرمایه‌داری بوده و بدان خدمت کرده‌اند!

فرض را بر آن بگیرید که مصالح چنین ایجاب می‌کند که در مکانی خاص از کره‌ی زمین جنگی رخ دهد و این امر از جهات مختلف، مطلوب سرمایه‌داری است! به عنوان مثال، یکی از جهات، بحث فروش سلاح است که صنعتی بسیار پرسود بوده و منافعی نجومی برای صاحبان آن در بر

۱۷- فیصل قاسم، مجری مشهور برنامه‌ی الاتجاه المعاکسِ شبکه الجزیره، در یکی از خاطراتش، ضمن نکوهش اعتماد بالای اعراب به تحلیل‌های روزنامه‌های غربی می‌گوید که در غرب، نویسنده‌ها و روزنامه‌نگارانی هستند که قلم خود را به بهای اندکی می‌فروشند، در ادامه می‌گوید که در یکی از دانشگاه‌های اروپایی جهت تحلیل اوضاع روزنامه‌ها و رسانه‌های عربی دعوت شده بودم و با رئیس دانشکده در این مورد صحبت می نمودیم، گفتم که در گذشته، برخی از دولت‌های عربی، روزنامه‌نگارانی را با یک ساعت مچی رولکس می‌خریدند تا به نفع آنان قلم‌فرسایی کنند اما در کمال تعجب، رئیس دانشکده این‌گونه به من پاسخ داد: خوش به حال آن روزنامه‌نگاری که آن‌قدر قلم خود را گران فروخته است، در غرب روزنامه‌نگارانی داریم که با یک ساعت سواچ پلاستیکی نیز خود را می‌فروشند!!، مترجم.

۱۸- لرد مشهور انگلیسی، جرج ناتانل کرزون (George Nathaniel Curzon, ۱۹۲۳) می گوید: دنیا صفحه‌ی شطرنج بزرگی است که در آن، زیباترین بازی‌ها را به نمایش می گذاریم، مترجم.

دارد (فعلاً در مورد اینکه از قدیم‌الایام تجارت اسلحه‌ی دنیا در دست یهودیان بوده[۱۹] سخنی به میان نمی آوریم!)، حال بپردازیم به اینکه چگونه افکار عمومی را آماده می کنند تا اولاً جنگ را بپذیرد و دوماً از لحاظ روانی برای آن آماده شود و هیجانات لازم در وی ایجاد گردد و در گام سوم، اوضاع طوری پیش رود که خود ملت، خواهان انجام جنگ باشد!

فرایند این‌گونه آغاز می‌شود که روزنامه‌ها و دیگر وسایل ارتباط جمعی اقدام به نشر اخبار کوتاه و هیجان‌برانگیزی از مسأله می‌نمایند که افراد غافل از پس پرده - در اکثر مواقع، افکار عمومی جزء این دسته محسوب می‌شوند- آن‌را صرفاً نوعی اطلاع‌رسانی می‌پندارند، اندکی بعد، مدت زمان و هم‌چنین عمق تحلیل‌ها در مورد این جنگ افزایش می‌یابد و سپس به خبر روز تمامی رسانه‌ها مبدل می گردد و هر روز، روزنامه و رادیو و تلویزیون از آن سخن می رانند... و هر روز به ایجاد هیجانات می‌پردازند تا جامعه را از لحاظ روانی شارژ نموده و آنان را از درون برای پذیرش این امر کاملاً مهیا سازند آن‌گاه رسانه‌ها به بررسی نظریات عامه‌ی مردم در مورد این قضیه می‌پردازند؛ بررسی همان افکار عمومی‌ای که پیشتر از طُرُق مختلف آن را به هیجان درآورده‌اند و به نوعی اقناع رسانده‌اند و این کار را با چنان زیرکی خاصی انجام می‌دهند که گویی هیچ‌گونه نقشه‌ی قبلی در سر نداشته‌اند!!

اینجاست که حکومت‌ها چاره‌ای جز پذیرش افکار عمومی و حمایت از ولی‌نعمتان! خود ندارند و ناچارند به خواست آنان، جامه‌ی عمل بپوشانند .. اینجاست که شراره‌های جنگ شعله‌ور می-گردد و تجهیزات و ادوات جنگی در مقیاس بالایی جابجا شده و به فروش می‌رسند و با وسیله‌ای مشروع، اهدافی نامشروع اکتساب می گردد!

در جنگ جهانی دوم که تقریباً بیشتر این کره‌ی خاکی را در برگرفت و حدود ۴۰ میلیون انسان در کام مرگ فرو برد (این رقم سوای غیر نظامیان کشته‌شده‌ای است که توسط جنگ افزارهای مختلف جان خود را از دست دادند و در این آمار، کشته‌های بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی به حساب نیامده‌اند)، روزنامه‌های متحدین (منظور دموکراسی‌خواهان اروپای غربی و آمریکاست)

۱۹- به همین علت است که یهودیان همیشه منادیان اصلی جنگ بوده‌اند و الله ﷻ در این مورد می‌فرمایند: ﴿كلما أوقدوا نار للحرب أطفأها الله﴾ «آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، الله آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است». (سورة المائدة: ٦٤)

شروع به نگارش مطلب در مورد هیتلر و تجهیزات وی برای جنگ، و پیامدها و بحران‌های احتمالی آن (خصوصاً بحران گذرگاه دانزگ[20] که به عنوان اولین جرقه‌های جنگ جهانی اول شناخته می‌شود) نمودند و در باره‌ی نازیسم و نظام دیکتاتوری نازی و دشمنی‌اش با آزادی و دموکراسی و حقوق انسان و... قلم‌فرسایی کردند و گفتند که بر دموکراسی‌خواهانی که دنیای آزاد را شکل داده‌اند واجب است که این فرد قلدر دیکتاتور را که یکته‌تازی نموده و جامعه‌ی بشریت را به چالش کشیده، تادیب نمایند و سرجایش بنشانند! در اینجا به دنبال اثبات آن نیستیم که کدامین یک از طرفینِ این نزاع بر حق بوده‌اند و ممکن است تمامی چیزهایی که رسانه‌های "دنیای آزاد" از هیتلر نوشتند واقعیت داشته باشد چرا که هیتلر در عمل، دیکتاتوری مستبد و فردی نژادپرست بود که ادعای برتری نژاد آریایی داشت و به شدت در جنون برتری این نژاد گرفتار آمده بود و تلاش می‌نمود تا تمام عالم را تحت سلطه‌ی آن در آورد اما به راستی تفاوت "جبهه‌ی متحدین" با وی چه بود و آنان نسبت به هیتلر از چه برتری و مزیتی برخوردار بودند؟ آیا غیر از این بود که آنان نیز به مانند هیتلر، طاغوتانی بودند که بر دنیا حکم‌رانی می‌کردند و بیشتر دنیا را زیر چکمه‌های تمدن "مرد سفید" خوار و ذلیل نمودند و "مرد سفید" را تنها شخصیت شایسته برای مدیریت این کره خاکی پنداشتند؟ و به راستی این "مرد سفید" چه ویژگی‌هایی داشت که از سایر آدمیان جدایش می‌ساخت و او را شایسته‌ی زعامت و ریاست انحصاری بر کل جهانیان قرار می داد؟

مواردی که رسانه‌های غربی در باره‌ی هیتلر می‌گفتند و می‌نوشتند واقعیت داشت اما آیا به راستی در آنچه که خود مدعی آن بودند و ندایش را سر می‌دادند (آنان خود را حامیان آزادی و حقوق انسان می‌دانستند) از صداقت گفتار و کردار برخودار بودند؟ میزان این صداقت را پس از جنگ با گوش‌هایمان شنیدیم و با چشم‌های خود دیدیم که پس از آنکه فاتح نبرد گشتند چگونه تمام وعده‌های خود را به باد فراموشی سپردند و باد در گلو انداختند و با کمال پررویی و به بهانه‌ی حمایت از ملت‌ها در برابر خطر نازیسم، آنان را زیر یوغ خود گرفتند و به استثمار کشیدند! و منابع آنان را به تاراج بردند و وادارشان نمودند که در مدار آنان بگردند و در خدمت مصالح‌شان باشند.

۲۰- ویستر پلات یا یا گذرگاه دانزگ، شبه جزیره‌ای است که در شمال لهستان و در دریای بالتیک واقع شده است، مترجم.

حال بیایید راه‌کار روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها را برای این مسأله جویا شویم!

آنچه که مطلوب می‌نمود این بود که افکار عمومی را برای جنگ آماده سازند اما این تنها هدف نبود زیرا در ورای آن، چیزی دنبال می‌شد که خطرش، کمتر از هدف اول نبود: آری! **ایجاد و تشکیل دولت اسرائیل!**

حال اگر خود را در آن زمان تجسم کنیم مشاهده می نماییم که رسانه‌های جمعی، همه و همه از طغیان هیتلر و از وحشی‌گری‌های وی در نسل‌کشی و شکنجه‌ی یهود می‌نویسند ... تا آنکه روح عمومی را به جوشش در آورند و با قلم‌فرسایی فراوان آن را برای جنگ مهیا سازند، و با آنکه در زمان‌های قبلی به شدت نسبت به یهود نفرت داشتند اما اکنون بر قضیه‌ی یهود متمرکز گشته و بر طبل آن می‌کوبند! نتیجه آن شد که رفته رفته قضیه‌ی جنگ به امری عادی تبدیل شد و اکنون این مردم پرشور بودند که به شدت برای جنگ اشتیاق داشتند و بر حکومت‌هایشان فشار می‌آوردند تا با هیتلر وارد جنگ گردند؛ هیتلری که زمین را به سوی نابودی و تباهی سوق می‌داد و در جهت انهدام تمدن بشری گام بر می‌داشت و اکنون مستحق آن بود که درسی فراموش‌نشدنی به وی داده شده و تادیب گردد!

به تدریج مردم با یهودیانی که گرفتار شکنجه‌گاه‌های نازی‌ها بودند و زنده زنده در کوره‌ها سوزانده می‌شدند ابراز همدردی می‌نمودند،[۲۱] و افکار عمومی در جهت ضرورت ایجاد وطنی برای یهود در سرزمین فلسطین جهت داده می‌شد.[۲۲]

سپس شور و حماسه، و تب جنگ آن‌قدر در میان ملت‌ها اوج گرفت که کل کشورهای غربی درگیر آن شدند و همدردی با یهود چنان شدت گرفت که اعراب به خاطر دفاع از سرزمین‌شان

۲۱- ما این قضیه را که یهودیان دز زمان هیتلر تحت شکنجه قرار گرفتند انکار نمی‌نماییم اما معتقدیم که حجم این مسائل بسیار اندک بوده و رسانه‌های غربی به شدت در این زمینه بزرگ‌نمایی و اغراق کرده‌اند، نویسنده‌ای آلمانی که در اصل یهودی است ادعا می‌کند که این خود یهودیان بودند که به گونه‌ای تعمدی هیتلر را به سمت شکنجه‌شان سوق دادند تا بتوانند آن را دست‌مایه‌ای جهت مظلوم‌نمایی و مطرح نمودن قضیه‌ی فلسطین قرار دهند و با این توجیه که آنان ملتی رنج دیده و آواره هستند بتوانند سرزمینی برای خود داشته باشند.

۲۲- ویلیام کار معتقد است که وقوع جنگ جهانی دوم نتیجه‌ی دسیسه‌ی یهودی‌ها بود و آنان خواستند از این مسئله جهت ایجاد وطنی برای خودشان استفاده کنند و ما نیز این نظر را تایید می‌نماییم.

و راضی نگشتن به تقدیم دو دستی مملکت و وطن‌شان به ملت برگزیده‌ی شیطان!! مجرم و گنه‌کار قلمداد شدند!!

***

حال فرض کنید که مسأله‌ی مطلوب و مورد نظر سرمایه‌داری این است که نظام خانواده از هم بپاشد و فساد اخلاقی رشد کند و آنان خواهان این باشند که زن را بر علیه مرد بشورانند...

روزنامه‌ها شروع به قلم‌فرسایی در مورد ازدواج زودهنگام نموده و ضمن بر شمردن معایب و آثار سوءش، آن را به شدت مورد تهاجم قرار می‌دهند و به نشر مواردی چون عدم آشنایی کافی زوجین با جنس مخالف به علت عدم اختلاط کافی با آن، و کم بودن تجربه‌ی زندگی زوجین کم سن و سال، و پایین‌بودن اندوخته‌ی ذهنی‌شان در زمینه‌ی تربیت اولاد و اینکه تحقیقات نشان داده فرزندانی که در اوایل زندگی والدین جوان به دنیا می‌آیند از سوءتربیت رنج می‌برند و... می‌پردازند، آن‌گاه نتیجه می‌گیرند که ازدواج باید به تاخیر افتاده و در سنین بالا انجام گیرد، ضمناً در کنار آن بایستی اختلاط میان جنس‌های مختلف برقرار شود تا در مورد جنس مخالف، دانش و مهارت و تجربه‌ی بیشتری کسب گردد، همچنین لازم است پس از ازدواج، زاد و ولد فرزندان به تاخیر افتد تا والدین بتوانند از عهده‌ی تربیت بهینه‌ی فرزندان‌شان برآیند، و به تدریج نظر افرادی را که قبلاً نسبت به اختلاط دو جنس، دید مناسبی نداشتند به سمت خود جلب می‌کنند و نگرش‌شان را در این‌باره دگرگون می سازند تا آنکه در نهایت افکار عمومی، واکنش مثبتی به این قضیه نشان دهد، و این قلم‌فرسایی تا جایی ادامه می یابد که شور و شوقش را در دل مردم بر انگیزانند و افکارشان را به سمتی جهت دهند که کسی را که با اختلاط مخالفت نماید تندرو و دگم و مرتجع خوانند و ضمن متهم کردنش به کوته فکری و عقب‌ماندگی، او را گوساله‌ای تکامل‌یافته بدانند که مستحق سرزنش و نکوهش می‌باشد!

به زن القا می‌کنند که ازدواج زود هنگام و بارداری و وضع حمل، زیبایی‌اش را زائل می سازد و روحیه‌اش را تضعیف کرده و از شور و نشاط زندگیش می‌کاهد و سبب آن می‌شود که دیگر نتواند در فعالیت‌های جامعه دوشادوش مرد شرکت کند و ایفای نقش نماید، و بدین ترتیب از نظر زن، ازدواج تبدیل به قید و بندی می‌گردد که وی را کاملاً محدود می‌سازد، و بارداری و وضع حمل، کار مضری است که جمال و زیبایی‌اش را تهدید می‌کند و او را به پیری و فرسودگی زودرس

مبتلا می‌سازد، و خانه‌داری را کاری پیش پا افتاده و بی‌ارزش می‌بیند که نه تنها انرژی‌های مثبت وی را می‌گیرد بلکه کرامت انسانی‌اش را نیز زیر پا له می‌کند، این زن اکنون تغییر یافته و به جای آنکه گریه‌ی بچه را دوست بدارد و آن را نشانه‌ای از تحقق رسالت و وظیفه‌ی خود بداند و به عنوان شاهدی بر اثبات استعداد ذاتی‌اش در تولید مثل و زاد و ولد و رسیدن به خودشکوفایی بدان بنگرد از آن نفرت پیدا می‌کند و حتی اگر به ازدواج تن در دهد با انواع وسایل و ابزار جلوگیری از بارداری، از بچه‌دار شدن اجتناب می‌ورزد تا خدای ناکرده زیبای فریبنده‌اش تباه نگردد!

در اثر القائات رسانه‌ها، زن این‌گونه دنیایش را در ذهنش به تصویر می کشد که: من حق دارم به صورت آزادنه و بدون هیچ‌گونه قید و بند اخلاقی و یا اجتماعی از زندگی‌ام لذت برم، اگر مرد با من صادق باشد می‌توانم با وی رابطه داشته باشم حتی اگر با او پیمان ازدواج نبندم! من حق دارم ازدواجم را به تاخیر بیندازم تا روحیه‌ی آزادی‌خواهی‌ام را ارضا نمایم، من حق دارم بارداری را به تاخیر بیاندازم تا حاملگی، سدّ راهم نگردد و بتوانم در چرخاندن چرخ‌های اجتماع مشارکت داشته باشم و از زیبایی‌هایم در جشن‌ها و پایکوبی‌ها لذت برم و استفاده بنمایم.

آری! این‌گونه است که این دست مسائل در چارچوبی زیبا به اسم "دیدگاه جهانی در مورد زن" قاب می‌گردد و به دیوار ذهن افکار عمومی آویزان می‌شود و نه تنها زنان، بلکه مردان نیز آن مقررات را حاصل خرد جمعی می‌دانند که بایستی پاس داشته شود! این‌گونه است که مخالفینِ آن را، دیوانه‌هایی کودن می‌خوانند که هنوز در تاریخ سیر می‌کنند، و آنان را اسیر اوهامی می‌دانند که سالیان سال است در زباله‌دان تاریخ دفن شده و راه بازگشتی برای‌شان وجود ندارد.

***

فرض کنید رسانه‌ها می‌خواهند فعالیتی ربوی را در جامعه به عنوان عامل بقای زندگی معرفی نمایند، اینجاست که این وسایلِ ارتباط جمعی در مورد زندگی خانواده‌هایی که دچار درد و رنج شده‌اند داستان‌سرایی می‌کنند و به دنبال این‌اند که مشاعر و احساسات توده را در باره‌ی این معضل اجتماعی تحریک نمایند (آنان تعمداً از این نکته غفلت می ورزند که علت اصلی به وجود آمدن این مسائل در جامعه و عامل انتشار آن، فروپاشی بنیان خانواده و اضمحلال روابط اجتماعی در جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری است و این پنهان‌کاری به این منظور صورت می‌گیرد که مردم

از دست‌های پشت‌پرده‌ای که این بازی‌ها را خلق کرده‌اند غافل باشند و از این حیله‌گری‌ها بویی نبرند تا نقشه‌ی شوم‌شان برملا نگردد و توده، راه‌حل واقعی را برای رفع این مسأله نشناسد؛ همان راه‌حلی که عبارتست از ایجاد همبستگی اجتماعی در داخل و خارجِ سازمانِ خانواده و مکلف کردن دولت به تحت پوشش قرار دادن خانواده‌های مستضعف و تهیدست و بی‌سرپرست)،[۲۳] در این حالت، رسانه‌ها به بزرگ‌نمایی در مورد خدمات "شرکت‌های بیمه و شرکت‌های پشتیبان" و... می‌پردازند و از خانواده‌هایی سخن می‌رانند که خود را تحت پوشش بیمه‌ای قرار داده‌اند و با هیچ باد و طوفانی نمی‌لرزند! تلاش این رسانه‌ها تا آنجا پیش می‌رود که دیگر کسی در زمینه‌ی وجود شرکت‌های بیمه و بهره‌مندی از خدمات آنها نه تنها کوچک‌ترین شکی به خود راه نمی‌دهد بلکه این شرکت‌ها را جزء لوازم ضروری و حیاتی دنیای جدید می‌پندارد که هیچ گریز و گزیری از آن وجود ندارد! اینجا دیگر کسی از سودهای کلان و نجومی شرکت‌های بیمه‌ی ربوی سخنی به میان نمی‌آورد! و کسی از اقساط ربوی که مومنان! پرداخت می‌کنند سخنی نمی‌راند!...

و بدین ترتیب، این شرکت‌ها نه تنها تبدیل به پاره‌ی تن دنیای معاصر می‌گردند بلکه آن‌قدر روتین و تکراری می‌شوند که کسی حتی به فکر جانشینی برای آنها نیست و حتی به ذهنش هم خطور نمی‌کند که آیا بدیلی برای آنها می تواند وجود داشته باشد؟ و به تدریج "افکار عمومی" حول این موضوع شکل می‌گیرد و حصاری از خرد جمعی، گرداگرد آن را می‌پوشاند تا از هرگونه سوءبرداشتی مصون بماند!![۲۴]

اگر افکار عمومی‌ای که پایه و اساس نظام دموکراسی است - حداقل در ظاهر امر - این‌گونه ساماندهی و سازماندهی می‌گردند پس چگونه می‌توانیم ادعا نماییم که دموکراسی در حقیقت همان حکومت توده‌هاست؟

۲۳- این همان نظامی است که مکلف به سرپرستی و محافظت روابط خانواده و مجتمع می‌باشد و همانی است که بیت المال را برای مسلمین ایجاد می‌کند تا نیازمندان را تحت پوشش خود گرفته و حاجات حاجت‌مندان را برآورده سازد.

۲۴- این حصار به اندازه‌ای محکم چیده شده که اکنون در جهان اسلام، هر کس که با شرکت‌های بیمه که اساس ربوی دارند مخالفت ورزد و معتقد باشد که مبنای شرعی ندارند به شدت مورد هجمه قرار می‌گیرد و به جهالت و جمود فکری متهم می‌گردد.

فردی عادی - که گاهی وی را "رهگذر خیابانی" نیز می‌نامند انگار که هیچ وابستگی و تعلق خاطری ندارد - را در نظر بگیرید که به احوالات شخصی خود مشغول بوده و از اوضاع عمومی غافل مانده است و دیدگاهی مستقل در مورد مسائل مختلف ندارد، چرا وی چنین حالتی دارد؟

برای این امر دو علت می‌توان ذکر نمود:

علت اول، تا حدودی کلی است و منحصر به عصر و زمانی خاص نمی‌باشد و عبارتست از اینکه عامه‌ی مردم، از رغبت، و فرصت کافی برای پرداختن به امور عمومی زندگی و اندیشیدن عمیق درباره‌ی آن بی بهره می باشند و همچنین به وسایل مورد نیاز این امر از قبیل امکانات مادی مطلوب، و قدرت تفکر عمیق، و دوراندیشی و تسلط بر اسباب و نتایج پیدا و پنهان مجهز نیستند، در نتیجه تمایل دارند تا این امور را به افرادی خاص واگذار نمایند و به آنان اعتماد کنند تا آنها عهده‌دار حلّ و فصل این دست مسائل گردند.

علت دوم، که در جوهره‌ی دموکراسی لیبرالیستی نهفته است و به ذاتِ تمامی جاهلیت‌ها بر می‌گردد - و در این جاهلیت نوین که یهودیان همواره آن را رصد می‌کنند و بر آن اشراف دارند نمود بیشتری دارد - عبارت است از منحرف کردن "رهگذر خیابانی" از مسائل عامه و عمومی و ممانعت از ایجاد تفکری عمیق و مستقل از محیط اطراف بوسیله‌ی مشغول ساختن ذهن وی به امور معیشتی و لذت‌های مختلف و مهیج دنیایی.

این کار به این علت است که هسته‌ی اصلی قدرت را در دستان صاحب‌قدرتان نگه دارند و از هر موردی که سبب بیداری ملت‌ها گردد اجتناب ورزند، زیرا اگر توده‌ها از خواب غفلت برخیزند حقوقی را مطالبه می‌کنند که قدرتمندان به یغما برده‌اند و موجبات قدرتمند شدن خود را فراهم آورده‌اند.

سرگرم ساختن اذهان عمومی و دور ساختن‌شان از مسائل جامعه در این جاهلیت به شدت پیش می‌رود زیرا یهودیت - یا به قولی دیگر، سرمایه‌داری! - دائماً مردم را به اموری مشغول می‌سازند که برای سرمایه‌داری سودآوری بیشتری داشته باشد، مردم، امروزه دغدغه‌ی نوع یخچال دارند و فردا به فکر ماشین‌اند و پس فردا در اندیشه‌ی عوض‌کردن مدل ماشین‌هایشان می باشند چرا که دیگر کلاس اجتماعی بالاتری را برای آنان به همراه ندارند!! توده‌ها را با انواع لهو و لعب‌ها سرگرم

می‌سازند؛ و امروز به سینما مشغول‌شان می‌کنند و فردا آنها را به انواع اماکن تفریحی و تماشاخانه‌ها می‌برند، آنگاه به سفرهای خصوصی و شخصی دعوت‌شان می‌کنند، امشب با دختری هستند و فرداشب با دختری دیگر، امروز در یک مهمانی مختلط حضور به هم می‌رسانند و فردا در جایی دیگر، و این‌گونه است که سرمایه‌داری - و یا به عبارت دیگر، یهودیت! - به سودهای کلان چندوجهی دست می‌یابد؛ سود مالی، و سود به فساد کشاندن "غیر یهود"[۲۵]، و سود اغفال مردم از آنچه در اطراف‌شان می‌گذرد. آنها با استفاده از این منافع به هم وابسته و به هم پیوسته، در کاخ‌های امن خود به ترسیم نقشه‌ی راه دنیا می‌پردازند تا از شر بیداری مردم و هر آنچه به این بیداری می‌انجامد در امان باشند.

اگر حقیقت این‌گونه است که بیان نمودیم پس آن افکار عمومی حقیقی که رویکردهای سیاسی را در دموکراسیِ لیبرالیِ سرمایه‌داری انشاء و تدوین می‌کنند کجاست؟ باید اعتراف نماییم که این مهم صرفاً در دستان توانمند صاحبان سرمایه است و بس، همان‌ها هستند که نقشه‌های سیاسی را ترسیم می‌کنند و از طریق رسانه‌های ارتباط جمعی، افکار عمومی را بنیان می نهند و بدان جهت می‌بخشند و آن را به هر رنگی که مطلوب‌شان باشد در می‌آورند. و به طور قطع، سمت و سو دادن به افکار عمومی در همان جهتی است که مصالح گروه مورد نظر تامین گردد و برای رسیدن به این مهم، هیچ ایرادی ندارد اگر گامی به عقب نهند و بتوانند از طریق آن چند گام رو به جلو بردارند، آنان در اینکه از برخی خرده‌منافع چشم بپوشند تا منافع کلی و اصلی را حفظ نمایند هیچ مشکلی نمی‌بینند.

درست است که در دنیای واقعی، با نمایندگانی مواجهیم که در پارلمان حضور دارند و می‌توانند در مورد هر آنچه که می‌خواهند اظهارنظر کنند و هرچه را صلاح دانستند به باد انتقاد گیرند اما واقعاً بیایید و با خود بیندیشید، این نمایندگان چه کسانی هستند؟! آیا بر طبق اصول نظری که در دموکراسی وجود دارد، هر انسانی می‌تواند به پارلمان دسترسی داشته باشد و در آنجا به اداره‌ی امور بپردازد؟ آیا برای هر انسانی، دست‌یابی به کرسی پارلمان مقدور است؟ خواننده‌ی فهیم نیک می‌داند که کارزار انتخابات، کازاری هزینه‌بردار بوده و مستلزم صَرف هزینه‌ی هنگفتی

۲۵- از دیدگاه یهویان، تمام غیر یهودیان دنیا و به عبارت دیگر، أممیین، برای خدمت به **"شعب الله المختار"** و یا ملت برگزیده الله که همان ملت یهود است خلق شده‌اند، مترجم.

است که تنها أقویاء و ثروتمندان از عهده‌ی آن بر می‌آیند و ناگفته پیداست که حتی در مخیله‌ی طبقه‌ی فرودست و مستمند جامعه هم نمی‌گنجد که روزی در فکر کرسی مجلس باشد.

حال که تا حدودی از ترکیب نمایندگان مجلس آگاهی یافتیم آیا عاقلانه است انتظار داشته باشیم که این افراد به فکر فرودستان جامعه باشند؟ به طور قطع پاسخ منفی است! زیرا اینان به دید مستمند به آنان نمی‌نگرند! بلکه از دید اینان! آنان! دشمنانی حسود و طماع‌اند که به دنبال کاستن از دارایی ثروتمندان می‌باشند، همچنین، این مرفهین! چنین می نگرند که آن فرودستان، موجوداتی بی‌خاصیت‌اند که بدون اینکه خالق چیزی باشند به دنبال آنند که از همه‌ی دارایی‌های "خواص" بهره‌مند گردند؛ همان "خواصی" که با زیرکی و هوشیاری خود، از ساقط شدن ارزش‌ها و هنجارهای انسانی توسط فرودستان جامعه جلوگیری نموده و می‌نمایند!

ما پذیرای این حقیقت می باشیم که برخی از افراد طبقه‌ی فقیر و متوسط در انتخابات کاندید می‌شوند و حتی برنده‌ی میدان انتخابات نیز می‌گردند، اما اینان چگونه این پله‌های موفقیت را طی کرده‌اند؟!! این افراد هیچ‌گاه نمی‌توانند به صورت مستقل در انتخابات شرکت نمایند و انتظار پیروزی داشته باشند بلکه بایستی خود را در یک حزب جای داده و به صورت حزبی وارد کارزار انتخابات گردند، در این صورت است که احزاب، مسئولیت هزینه‌های انتخاباتی آنان را بر عهده می‌گیرند؛ هزینه‌هایی که برای فرد می‌تواند بسیار سنگین و کمرشکن باشد.

آن هنگام که انسان به یک حزب و یا یک جریان ورود پیدا می کند از لحاظ روانی کاملاً دگرگون شده و به آدم دیگری مبدل می‌گردد و در دنیای سیاست کارآزموده و کارکشته می‌شود، در این هنگام، فرد و حزب مطبوعش در یکی از دو حالت قرار می‌گیرند که سومی ندارد! یا این حزب، دولت و کابینه را در دست دارد که در این صورت، شخص مجبور است تمامی کارهای دولت را **تایید** نماید و فرقی نمی‌کند که آیا باطن وی از این کارها خشنود است یا ناخشنود، و یا با جریان حاکم و در قدرت، در تعارض می‌باشد که در این حالت، ملزم به **مخالفت** با تمامی تصمیمات و فعالیت‌های دولت است - البته به استثنای تصمیماتی که در ارتباط با مصالح عمومی سرمایه‌داری باشد - حتی اگر در باطن هم با آن اقدامات مشکلی نداشته باشد.

حزب معارض تا زمانی که در موقعیت تعارض قرار دارد شعارهایی از قبیل "عدالت و انسانیت و احترام به ارزش‌ها و مبادی انسانی" سر می‌دهد و آنگاه که به قدرت می‌رسد دقیقاً رفتارهایی را

به نمایش می گذارد که پیشتر از آنها انتقاد کرده بود و در اینجاست که جایگاه مخالفان و موافقان حکومت سابق، عوض شده و روال‌ها طبق معمول از سر گرفته می‌شوند.

به عنوان مثال، اگر به کارنامه‌ی حزب کارگر انگلیس نگاهی بیندازیم با اتفاقی مضحک روبرو می‌شویم! می‌بینیم که هرگاه این حزب در تعارض با جریان حاکم است ندای ضرورت ازدیاد دست‌مزد کارگران سر می‌دهد و آن‌گاه که به قدرت می‌رسد شعارهای خود را به باد فراموشی می‌سپارد - و یا توانایی برآوردن آنها را ندارد - و باز بر سیرت حزب محافظه‌کار سیر سلوک می‌کند و از ترس تورم، دست‌مزدها را ثابت نگه می‌دارد!

و این واقعیت را نیز می‌پذیریم که انسان‌های آزادی‌خواه و آزاد اندیشی نیز به مجلس راه می‌یابند که حق‌گو هستند و با جرات هرچه تمام‌تر به انتقاد از دستگاه حاکمه می‌پردازند اما به راستی این افراد در مجلس چند نفرند و از چه جایگاهی و چه وزنی برخوردارند.

شما نیک آگاهید که در مجالس، تصمیمات بر مبنای رای‌گیری و اکثریت آراء اتخاذ می‌گردند، اتخاذ تصمیمات بر این مبنا در اصل، مبنایی عادلانه و منصفانه است اما هنگامی این عدالت و انصاف ظهور و بروز می‌کند که رای‌دهندگان، انسان‌هایی شایسته و عادل بوده و دنباله‌رو هوی و هوس و سرگردان در وادی شهوات نباشند، زیرا اگر این افراد، فاقد سلامت روحی و روانی مناسب باشند - فرقی نمی‌کند در گروه معارضین باشند یا موافقین- در این حالت، رای افراد شایسته و صلاحیت‌دار تضییع شده و نظر بیماردلان بر کرسی می‌نشیند و در خلال فرایند بازیِ آزادی و دموکراسی و نماینده‌گزینی و پارلمان! است که مصالح سرمایه‌داری حاصل می‌گردد و البته ناگفته نماند که در این گیرودار، خرده‌ریزهایی نیز برای فریب افکار عمومی و کاستن از فشار وارده، از این مصالح کنده می‌شود!

آزادی حقیقی‌ای که دموکراسی به آدمیان می‌بخشد و انگار که برای إعطای آن نیز خلق شده،آزادی "شخصیت" و "الحاد و فساد اخلاقی" است! و گویا در این آزادی همه سهیم‌اند: معارضان، و موافقان، و ملت و سرمایه‌داران و حاکمان و محکومان!

دموکراسی لیبرالی، آزادی را آن هنگام که باید بگشاید محدود می‌سازد و زمانی که باید مقیدش نماید آن‌را گسترش می‌دهد!

هنگامی که مصالح سرمایه‌داری به خطر می‌افتد هیچ‌گونه آزادی را نمی‌توان متصور شد، از شما می‌خواهم برای درک بهتر این امر به حافظه‌ی تاریخی خود مراجعه نموده و داستان ترور "جان اف کندی"، رئیس جمهور فقید ایالات متحده آمریکا را بازخوانی نمایید! وی در سال ۱۹۶۳میلادی ترور شد زیرا دیگر نمی‌خواست دنباله‌رو مصالح سرمایه‌داران باشد، قضیه‌ی قتل رئیس‌جمهور کشور بزرگی چون آمریکا چنان مرموزانه مسکوت اعلام شد و چنان به اصطلاح، ماست‌مالی گشت که کسی نفهمید بالاخره حقیقت چه بوده است و هیچ‌گاه، فردی به جرم دست داشتن در این قضیه حتی به مجازاتی ولو اندک نیز محکوم نگشت!

در آن زمان، سیاست کلی سرمایه‌داری - و یا حداقل یهودیان جهت‌دهنده به جاهیلت جدید! - مبتنی بر گسترش جنگ در دنیا به منظور رونق دادن به صنعت اسلحه‌سازی و فروش بیش از پیش تسلیحات جنگی بود و همان‌گونه که پیشتر نیز گفتیم این صنعت، سود سرشاری در خود دارد، اما "کِنِدی" نظری بر خلاف این داشت و به دنبال برافروختن آتش جنگ نبود، و معتقد بود این کار در جهت حفظ مصالح کشوری نیست که وی مسئولیتش را بر عهده دارد، او معتقد بود که مصلحت ملی آمریکا در این است که جهان در صلح و ثبات باشد و به جای گسترش صنایع نظامی که سودی به حال آنان ندارد بایستی در زمینه‌هایی سرمایه‌گذاری انجام گیرد که موجبات افزایش رفاه ملت را فراهم آورد، به همین خاطر تلاش داشت تا با اتحاد جماهیر شوروی از درِ مصالحه وارد شود و در این زمینه گام‌های عملی نیز برداشت و به سوی خروشچوف که در آن هنگام رهبر شوروی بود دست دوستی و صلح دراز نمود و درب‌های مذاکره‌ی صلح را به روی شوروی گشود، خروشچوف نیز با آغوش باز این امر را پذیرفت و قبول کرد که در مذاکرات صلح شرکت نماید.

با وجود اینکه این طرز فکر، بسیار حکیمانه بود و نه تنها می‌توانست آمریکا را در مسیر منافعش سوق دهد بلکه قادر بود که تمام دنیا را نیز به سمت ساحل آرامش رهنمون سازد و سایه‌ی شوم جنگ را کم‌رنگ نماید اما نظام سرمایه‌داری (یا همان یهود) با آن به شدت به مبارزه برخواست زیرا این طرز تفکر، نقشه‌های شومش را نقش بر آب می‌ساخت و منافعش را در معرض خطر قرار می داد، به همین علت به مقابله با "کِنِدی" برخواست و در اولین قدرت‌نمایی، کارکنان صنعت فولاد دست به اعتصاب زدند (درست است که در کوتاه‌مدت این اعتصابات، سود کارخانه‌ها را

پایین می‌آورد اما چون در بلند مدت، باعث ناکامی سیاست صلح‌طلبی می‌گشت و مصالح آتی سرمایه‌داری را تامین می‌ساخت به عنوان یک راه‌کار مورد استفاده قرار گرفت)، پس از آنکه "جان اف کندی" به این اعتصاب توجهی ننمود و آن را جدی نگرفت، بار دیگر اعتصاب‌های شدیدتر و بلند مدت‌تری در این صنعت به جریان افتاد تا بیش از پیش، رئیس‌جمهور را تحت فشار قرار دهند اما "کِندی" باز هم تسلیم نشد و در مقابل آنها کوتاه نیامد و بر سیاست تنش-زدایی خود اصرار ورزید و آنان چاره‌ای جز حذفش از صحنه‌ی روزگار نیافتند و در نتیجه او را به قتل رساندند، آری! کسی را کشتند که فردی عادی نبود بلکه رئیس‌جمهور منتخب ملت آمریکا و مسئول تامین مصالح کشور بزرگی چون ایالات متحده بود! وی را در روز روشن و در ملأ عام ترور کردند و حتی تحقیقاتی را که در مورد این جنایت، در حال انجام بود به بازیچه گرفتند، بسیار جالب است که می‌بینیم چنین فردی با چنان مسئولیتی، حتی از حق **ضمانت تحقیق** در مورد نحوه‌ی ترور و مجازات عاملین ترورش نیز برخوردار نیست و دموکراسی نمی تواند به یکی از مهم‌ترین وظایفش در قبال یکی از بزرگ‌ترین ظلم‌های تاریخ معاصر جامه‌ی عمل بپوشاند، بدین ترتیب، ماجرای قتل "کندی" مسکوت ماند و به گونه‌ای لاپوشانی شد که انگار حادثه‌ای رخ نداده است طوری که بیست سال از آن جنایت بزرگ می‌گذرد اما هنوز کسی توضیحی روشن در این باره ندارد!

آری! آن هنگام که دموکراسی در برابر مصالح و منافع سرمایه‌داری قرار می‌گیرد این‌گونه از حرکت باز می‌ایستد و کارکردهای خود را از دست می‌دهد، براستی، این مصالح مشروع! چه هستند که مخالفینش مستحق آن می‌گردند که چنین تاوان سنگینی بپردازند؟ چه کسی یا کسانی آن را تدوین نموده‌اند که هرکس و هر چیز در سر راهش قرار گیرد و مانع حرکتش شود چنین وحشیانه از میان برداشته شده و نیست و نابود می‌گردد؟!

آیا جز این است که این مصالح به مشتی آدم جنایت‌کار طمّاع منتسب است که می‌خواهند دنیا همیشه بر گردنه‌ی جنگ سیر کند و هر لحظه خود را در معرض سقوط در پرتگاه نبرد و کشتار ببیند تا آنان بتوانند با سوءاستفاده از این اوضاع و احوال برای منافع حاصل از این موقعیت، کیسه دوخته و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند! و در این راه نه تنها حاضرند تمامی ضمانت‌های قانونی را

زیر پا بگذراند بلکه آماده‌اند تا تمامی آزادی‌های تعریف‌شده در دموکراسی را فدای مصالح‌شان سازند.

آنگاه که از فساد سخن به میان می‌آید شرایط به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و ندای آزادی بی حدّ و حصر از هر کوی و برزنی به هوا برخواسته و از هر در و دیواری بالا می‌رود! در اینجاست که آزادی الحاد و بی دینی را برای آدمیان قانونی می‌سازند و از آن به شدت محافظت می‌نمایند، و علی‌رغم اینکه بر دلارهای آمریکا عبارت "اعتماد و اتکای ما بر خداست: In God we Trust" نقش بسته، اما نص صریح قانون در مورد آزادی عقیده و مصداق‌های آن عنوان می‌دارد که هر کسی می‌تواند ملحد و بی‌دین باشد و ضمن آشکارکردن آن، دیگران را بدان فرا خواند و به طور آزادانه و بی‌قید و شرط به تبلیغ دیدگاه خود در جامعه بپردازد، وی آزاد است تمامی قید و بندهای دینی را به تمسخر گیرد و کسی حق تعرض به وی را ندارد!

همچنین، آزادی انسان در فساد بر روی زمین، یک آزادی تضمین‌شده است و حق تضییع آن به کسی داده نمی‌شود! در این سیستم، مسائل جنسی یکی از خصوصی‌ترین مسائل آدمی است که قانون به هیچ وجه حق دخالت در آن را به خود نمی‌دهد! هر کسی در انتخاب سبک زندگی جنسی خود آزاد است و این آزادی تا آنجا محترم است که کسی مورد تجاوز قرار نگیرد! زیرا در این صورت، نظر طرف مقابل اخذ نشده و وی مجبور به انجام این کار گشته است و این خلاف قانون است! اما هرگونه پیوندی میان طرفین اگر با موافقت هر دوی آنان باشد تحت حمایت قانون قرار می‌گیرد و به عنوان خط قرمزی در نظر گرفته می‌شود که هیچ‌کس حق تعرض به آن را ندارد و این مسأله صرفاً به دو طرف قضیه مربوط می‌شود؛ حال این رابطه از نوع عادی باشد یا استثنایی و غیرعادی، خواه طرف مقابل دختری مجرد باشد و خواه زنی متاهل.

می‌بینیم که در این سیستم، نه تنها خانه‌ها و خلوت‌گاه‌ها، بلکه جنگل‌ها و باغ‌های عمومی نیز مملو از روابط جنسی آشکار است و تمامی این موارد در جهت ایجاد آخوری بزرگ برای چریدن انسان‌های شهوت‌ران و ارضای دیو سرکش و سیری‌ناشدنی شهوت می باشد، و قانون نیز تمامی ضمانت‌های لازم را برای آن تدارک دیده و به شدت از آن حمایت می‌نماید!

چند سالی است که می‌بینیم در کلیساهای هلند به صورت قانونی و آشکار، برای از دواج هم-جنس‌گرایان، عقد شرعی توسط کشیش منعقد می‌شود و در همین چند سال اخیر بود که

پارلمان "نجیب" انگلیس جهت بررسی مسائل جنسی غیرمعمول تشکیل جلسه داد و به این نتیجه رسید که این‌گونه روابط بایستی آزاد باشند و کسی حق نقض حقوق این نوع افراد را ندارد و اسقف "کانتربری" نیز که ریاست اسقف‌های بریتانیا را بر عهده داشت اعلام نمود که این دسته روابط کاملاً مشروع می‌باشند!![۲۶]

سالیان سال است که در آمریکا، در تئاترها و در کانال‌های تلویزیونی، عمل جنسی به طور کامل به نمایش در می‌آید و تماشگران مشاهده می‌نمایند - و یا اینکه تعمداً برای تماشای همین صحنه‌ها می‌روند - که زن و مرد، عمل جنسی انجام می‌دهند و این کار به صورت مستقیم و زنده پخش می‌شود!

سال‌هاست است که در بریتانیا، گفتگوهای جنسی با حضور ده‌ها دختر کم سن و سال برگزار می‌گردد و سوال برنامه در این مورد است که کدام حالت جنسی را بیشتر دوست دارند، و آن دختران خردسال چنان جواب‌های وقیحانه‌ای می‌دهند که دل هر انسان باحیایی - که کوچک‌ترین اثری از حیای فطری در وی باشد - از شدت خجالت می‌لرزند و مو بر تنش سیخ می‌شود، اما زنان که دیگر جای خود دارند و در فساد اخلاقی گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند.[۲۷]

۲۶- در تیرماه ۱۳۹۴، دیوان عالی **آمریکا نیز**، **ازدواج هم‌جنس‌گرایان** را در همه ایالت‌های این کشور قانونی اعلام کرد، مترجم.

۲۷- بر پایه گزارش آسوشیتدپرس در مورد هک سایت معروف "اشلی مدیسون" (این سایت در تیر ماه ۹۴ هک شد) مشخص شده است که برخی از کارکنان کاخ سفید، کنگره و دادگستری ایالات متحده آمریکا با داشتن مشاغل حساس از طریق رایانه‌های مستقر در محل کار خود با این سایت ارتباط داشته و از این طریق حق عضویت پرداخت کرده‌اند و از چت‌روم یا اتاق گفتگوی آن استفاده نموده‌اند.

بر اساس اطلاعات داده شده به آسوشیتدپرس، ردیابی IP های افراد در طی ۵ سال نشان می‌دهد که دو وکیل پایه یک، و یک مدیر ارشد فناوری اطلاعات در دفتر اجرایی رئیس جمهور آمریکا، و رئیس یک بخش دیگر، و یک بازرس تحقیقاتی باز از همان حوزه و یک وکیل کارکشته در دادگستری آمریکا در این سایت حساب داشته‌اند. یکی از این افراد، هکری است که در وزارت امنیت داخلی آمریکا یا FBI مشغول به کار بوده و در قسمت ضد تروریسم فعالیت دارد.

آسوشیتدپرس اسامی این افراد را نیز در دسترس دارد ولی تنها به جایگاه شغلی آنان اشاره کرده است. درز این اطلاعات هویتی می‌تواند رسوایی بزرگی برای برخی افراد مرتبط با این سایت باشد. اطلاعات هک شده می‌تواند اسامی شریک جنسی آنها را نیز فاش سازد و حتی اطلاعات قرار ملاقات‌ها و گفتگوهای آنها را نیز در بر داشته باشد. این موارد به هکر این سایت مربوط می‌شود که آیا این اطلاعات را نیز ضبط کرده است و اینکه این اطلاعات را در اختیار آسوشیتدپرس قرار داده است یا خیر. سایت اشلی مدیسون (Ashley Madison) یکی از سایت‌های دوست‌یابی مشهور در ایالات متحده است و بر پایه مسایل جنسی پایه‌گذاری شده است.

این وب‌گاه، یک سایت خدمات دوست‌یابی آنلاین و خدمات شبکه‌های اجتماعی است که برای افراد متأهل و کسانی در رابطه جدی هستند (یعنی اینکه متعهد گشته‌اند که باهم باشند) طراحی شده است. شعار این وب‌گاه "زندگی کوتاه است، خیانت

با کمال تعجب هیچ‌کس نمی‌گوید (و یا نمی‌داند) که در پسِ پرده‌ی طراحی این نقشه‌های شوم، یهودیان جا خوش کرده‌اند و همه‌ی ما بر قضیه‌ی دموکراسی متمرکز گشته‌ایم. شما نمی‌توانید میان این رفتارهای وقیح و آن دموکراسی و تمام متعلقاتش از قبیل پارلمان و رسانه‌های جمعی و قواعد و پایه‌های آزادی، انفصال و جدایی قائل شوید زیرا این دموکراسی است که این اعمال وقیحانه و بی‌شرمانه را مجاز اعلام کرده و آنها را تحت قیمومیت خود قرار داده و با تمام وجود از آنها حمایت می‌کند و هم اوست که بدان‌ها مشروعیت کامل می‌بخشد.

پس اگر فردی، سیستمی خواست که این شیطان صفتی‌ها را در خود نداشته باشد (و در عین حال، اسمش دموکراسی باشد) یقین بدانید که وی چیزی غیر از دموکراسی لیبرالی دنیای واقع می‌خواهد! بلکه چیزی می‌خواهد که هیچ واقعیت و نمود عینی ندارد و ما واقعاً از درک آن عاجزیم!

به تاکید می‌گویم که آزادی‌هایی که دموکراسی لیبرال به ارمغان می‌آورد از نوع حیوانی است نه انسانی.[۲۸]

با حسن‌ظن می‌گوییم انقلابیونی که در برابر طغیان و سرکشی فئودالیسم قد علم کردند و متحمل سختی‌های فراوان گشتند به دنبال آن بودند که انسان را از بردگی‌ای که خوار و زبونش کرده و وی را از جایگاه انسانی انسان محروم داشته است نجات دهند و به قله‌های رفیع انسانیت برسانند اما یهود جهانی که از ابتدا بر فضای انقلاب صنعتی تسلط یافته و آن‌را در اختیار خود گرفته بود نقشه‌ای دیگر در سر داشت و چیزی دیگر در ذهن می پروراند، بنابراین از این فرصت پیش‌آمده نهایت استفاده را بُرد و بر گُرده‌ی "غیر یهود" سوار شد و توانست به آرزوی دیرین خود که همانا

کن!" می‌باشد و فرد متقاضی عضویت، می‌بایست برخی از اطلاعات جنسی همسر خود را در اختیار مدیران این شبکه قرار داده و حق عضویت ماهیانه پرداخت نماید. این وب‌گاه کار خود را از سال ۲۰۰۱ آغاز کرد و در سال ۲۰۱۵ این سایت ماهانه ۱۲۴ میلیون! بازدید کننده داشته که آن را در رده ۱۸ ام سایت‌های دوست‌یابی قرار می‌دهد.

این سایت در ژوئیه سال ۲۰۱۵ مورد حمله هکرها قرار گرفت و داده‌های این وبسایت به‌دست هکرها افتاد. این کار باعث شد که داده‌های مربوط به حدود ۴۰ میلیون کاربر آن، در معرض سوءاستفاده قرار گیرد. هکرها قبل از انتشار داده‌ها، تهدید کرده بودند که اگر وب‌گاه تعطیل نشود این داده‌ها را منتشر خواهند کرد، مترجم.

۲۸- در بررسی کمونیسم در همین کتاب، نشان می‌دهیم که چگونه کمونیسم هم، چنین آزادی‌ای به انسان بخشیده و در مقابل، وی را از بقیه‌ی آزادی‌ها محروم داشته است.

"استحمار"[۲۹] غیریهودیان بود جامه‌ی عمل بپوشاند وآنان را به تسخیر "ملت برگزیده الله" درآورد، پس انسانیت‌شان را مسخ کرد و به درازگوشانی انسان‌نما تبدیل‌شان نمود تا بتواند از آنان سواری بگیرد و بر گُرده‌شان سوار گردد.

به‌راستی اگر انسان از عقیده تهی گردد دیگر چه چیزی برایش می‌ماند؟

اگر انسان، خالی از اخلاق گردد دیگر به چه می‌نازد؟

الله ﷻ درمورد کسانی که خالی از عقیده‌اند می‌فرماید:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُوْلَئِكَ هُمْ الْغَافِلُونَ﴾

«آنان دل‌هائی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هائی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های شناخت الله و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هائی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند)، اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیاو آخرت خود) هستند». (**الاعراف: ۱۷۹**)

اما اگر نگاهی گذرا به زندگی فاقد اخلاق و ارزش‌های اخلاقی بیندازیم مشاهده می نماییم که در این کره‌ی خاکی، حیوانات هیچ‌گونه ارزش اخلاقی در خود ندارند زیرا فاقد اختیارند و تنها یک راه را می توان برای‌شان متصور شد، برای همین است که کسی در مورد رفتار حیوانات، قضاوت ارزشی و اخلاقی نمی کند و آن را با واژه‌های اخلاقی یا غیر اخلاقی نمی‌سنجد بلکه از واژه‌ی غریزه برای توصیف عمل آنها استفاده می‌نماید پس آنگاه که گربه، موش را شکار می‌کند و یا گرگی در ملأ عام با جفت خود هم‌آمیزی می‌کند کسی آن‌را کاری غیراخلاقی نمی‌داند! اما انسانی که توسط خالقش تکریم شده و برایش راه‌های خیر و شر ایجاد گشته و قدرت تمییز و انتخاب هر کدام از این دو راه به وی اعطا شده دارای شرایطی دیگر است:

۲۹- استحمار در لغت به معنای "خر کردن، خر شمردن و به اشتباه و خطا در انداختن" می‌باشد و در اصطلاح عبارت است از مسخ کردن ذهن انسانها به گونه‌ای که دیگر توانایی تفکر و اندیشیدن را نداشته باشند، مترجم.

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است)! * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است * کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد) * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید». (**الشمس**: ۷-۱۰)

این انسان آن‌گاه که ارزش‌های اخلاقی را پس می‌زند و دم از ایجاد سیستم سرمایه‌داری بر مبنای سود می زند و به حلال و یا حرام بودن و جایز و ناجایز بودن این مبنا توجهی نمی کند و معتقد است که این موضوع، بحثی اقتصادی بوده که ربطی به اخلاق ندارد، و می‌خواهد جامعه را به آخوری بزرگ برای ارضای شهوات جنسی تبدیل کند و چنین می پندارد که این مسأله، مسأله‌ای "بیولوژیکی و زیست‌شناختی" است و ربطی به اخلاق ندارد! به راستی وقتی این حرکات از وی سر می‌زند باز می‌توانیم این موجود را انسان بنامیم؟! آیا این **"قدیم‌انسان!"**، انسانیت خود را همچنان حفظ کرده و خوی حیوانی به خود نگرفته است؟ آیا این همان فرایندی نیست که "ملت برگزیده‌ی شیطان" خواهان اجرای آن است و از قدیم الایام آن را دنبال نموده است؟!

یقین بدارید که دموکراسی و شعار آزادی، بازی‌ای پیچیده و فریبنده در دست یهود جهانی است که از طریق آن، تمامی نقشه‌های شومش را عملی می‌سازد و غیر یهودیانِ غرب را به نفع "ملت برگزیده‌ی شیطان" به استحمار می‌کشد و قدرت تعقل و تفکر را از آنان سلب می‌نماید.

این مسایل را به این دلیل مطرح ننمودیم که تمامی ضمانت‌ها و حقوقی را که ملت در سایه‌ی دموکراسی به دست آورده و پیشتر بدان‌ها اشاره کردیم، نفی سازیم و در همان‌جا اذعان نمودیم که این جنبه از دستاوردها، بیان‌گر تکریم انسان و تحقق صفت انسانیت در وی می‌باشد، اما این را نیز عنوان داشتیم که ملت‌ها این دستاوردها را نه با ذات دموکراسی موجود در عصرشان، بلکه با تلاش و کوشش خود اکتساب کرده‌اند و باید تاکنون دانسته باشیم که ذات سیاسی دموکراسی موجود، نتیجه‌ی همین خون دل خوردن‌ها و همین تلاش‌های بی‌وقفه است اما هم‌زمان نیز نباید

از این مساله غافل گشت که شیطان‌صفتان - که ممکن است از این حقوق و ضمانت‌ها خشنود یا ناخوشنود باشند - در برخی جنبه‌های دیگر، آن‌قدر انسانیت انسان را به فساد کشانیده‌اند و آن‌قدر افتضاحات به بار آورده‌اند که این دستاوردهای مثبت را نیز تحت تاثیر قرار داده‌اند و تاثیرشان به حدی عمیق و فاجعه‌بار است که این موارد مثبت و انسان‌ساز، در زیر سایه‌ی سنگین آنها رنگ می‌بازند و زیان‌های به وجودآمده به شدت و با سرعت هرچه تمام‌تر از دستاوردهای مثبت پیشی می‌گیرند.

ما مدعی آن نیستیم که انسان در سایه‌ی فئودالیزم و پیش از اکتساب این حقوق و ضمانت‌ها از طریق دموکراسی، روزگار خوشی را سپری نموده بلکه معتقدیم که تمامی جاهلیت‌ها از نوعی انحراف شدید رنج برده و همه‌ی آنها، انسان را به سوی هلاکت سوق می‌دهند حال هر اسمی می‌خواهند داشته باشند، قبول داریم که در سایه‌ی جاهلیت جدید خیری اندک و جزئی به دست آمد اما در مقابل، بسیاری از نیکی‌ها و مزایای ذاتی انسان در این جاهلیت به فساد کشیده شد و این نظام منحرف، موجبات تضییع شدن و خراب‌گشتن این خیر جزئی را در سایه‌ی محیط وسیع و به‌شدت فاسدی که از آن نه راه گریزی هست و نه راه گزیر، مهیا نمود.

همچنین نمی‌گوییم که شایسته و جایز است که به قیمت نابودی این حقوق و ضمانت‌ها، جنبه‌های از دست رفته‌ی انسان را -که به علت فسادهای اخلاقی و عقیدتی از بین رفته- باید از نو اکتساب نمود، هیچ‌گاه چنین نمی‌خواهیم! بلکه معتقدیم اگر این ضمانت‌ها و حقوق از دست بروند امکان ندارد که دیگر بتوانیم انسانیت انسان را حفظ نماییم حتی اگر اندکی از عقیده و اخلاق نیز احیا شود!

به جرات می‌گویم که در هر دو حالت، انسانیت انسان حلقه‌ی مفقوده است، و به‌راستی کدامین جاهلیت را سراغ دارید که انسانیت در آن به بلوغ رسیده باشد؟!

ما در اینجا به نقد و بررسی دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری مطابق آنچه در عالم واقعی در جریان است می‌پردازیم و سعی می‌نماییم تا در نقد آن، جانب انصاف را رعایت کرده و نقاط ضعف و قوتش را برشماریم. اصل سخن ما این است که آن‌گونه که افراد خام‌اندیش و سطحی‌نگر گمان دارند این سیستم، نور و روشنایی خالصی نیست که سیاهی در آن جایی نداشته باشد بلکه، سیاهی و پلیدی آن بسیار بیشتر از چیزی است که این قشر گمان دارند، آنان چنین می‌پندارند

که این نظام، فسادی جزئی در خود دارد که به راحتی و با وضع پاره‌ای ضوابط و ارزش‌ها قابل اصلاح و درمان است!

دموکراسی از یک جهت، نمایشی است خیره‌کننده به کارگردانی سرمایه‌داری، و این سرمایه-داری است که نقش‌ها و بازیگران را مشخص می نماید و این کار را با چنان مهارتی انجام می‌دهد که بازیگران گمان دارند که در دنیای واقعی سیر می‌کنند غافل از آنکه بر اساس نقشه و طرح‌های صحنه‌گردانان، بازی داده می‌شوند و به تناسب و به اقتضای موقعیت، هر کدام از آنها در نقشی که برایشان تعیین گشته ایفای مسئولیت می‌نمایند و اجازه‌ی عبور از حدّ و مرزی مشخص را ندارند و در صورت تخطی به شدت مجازات شده و از جامعه طرد می‌گردند و چنان عِقاب داده می‌شوند که عبرت سایرین گردند؛ در این بازی، آزادی‌خواهان واقعی به جرم ایجاد آشوب و هرج و مرج و تخطی از قانون و اقدام علیه امنیت ملی متهم شده و از اجتماع طرد می‌گردند و به مانند "جان اف کندی" به محض آنکه پا را از گلیم خود درازتر نمایند و از نقش تعیین‌شده فراتر روند مستحق مجازات و حذف از صحنه شناخته می‌شوند!!

از جهتی دیگر، دموکراسی وسیله‌ای سهمگین است که مقدمه‌ی اتلاف انسانیت انسان را از طریق مهیا ساختن زمینه‌های فساد دینی و اخلاقی فراهم می‌آورد و انسان اروپایی، تحت شعار آزادی به طور مرتب تشویق و تحریک می‌گردد تا از دین و عقیده‌ی خود دست بردارد و توجیه کار این است که این مسائل، تابع خواست و مزاج انسان است و وی می‌تواند هرگونه که می‌خواهد در آنها دخل و تصرف نماید، البته اگر کسی خواست، می‌تواند بر عقیده و دین خود استوار بماند اما بایستی مسئولیت و عواقب این کار را بر عهده گیرد زیرا ممکن است در معرض تمسخر دائمی اجتماع و نویسندگان و متفکرین و داستان‌سرایان و اهالی رسانه و... قرار گیرد، و البته در کنار این مسائل، نباید از سایر مشوق‌های دیگری که دائماً وی را به ترک دین و عقیده فرا می‌خواند غافل گشت.

در این جامعه، هر فردی بنا به خواست و تمایل خود می‌تواند ملحد و بی‌دین شود اما کسی حق تعرض به وی را ندارد زیرا این موارد جنبه‌ی شخصی دارند و نباید حریم خصوصی افراد خدشه‌دار گردد، حتی رجال دین نیز حق ندارند این افراد را مورد تمسخر قرار دهند و حداکثر می‌توانند

در کمال احترام و تسامح، آنان را به بازگشت به ایمان دعوت کنند[۳۰] در حالی‌که از هر سو، وسایل و ابزار تشجیع و تشویق به کفر و بی‌دینی مهیاست!

در لِوای شعار آزادی، پیوسته مردم را ترغیب می‌کنند تا از اخلاق و ارزش‌های خود دست کِشند زیرا که اخلاق، جزء مسائل شخصی هر فرد است، البته مردم آزادند که بر روال اخلاق‌مندان سیر سلوک کنند اما بایستی مشکلات این راه را نیز به جان بخرند و ممکن است که از طرف اجتماع مورد انتقاد واقع گردند زیرا در این حالت، آنان غیرعادی و نامتعارف می باشند و نیاز به درمان دارند[۳۱] اما هر کس که از اخلاق دست کشد و پا در عرصه‌ی بی‌بند وباری نهد توسط نهادهای مختلف مورد حمایت قرار می گیرد و رسانه‌ها نیز از هر سو، وی را تحت پوشش قرار می‌دهند، خلاصه اینکه هر انتخابی به جز کنار نهادن دین و اخلاق، مشمول قید و بند می گردد و مسئولیت-های زیادی را متوجه صاحب خود می‌سازد.

سومین جنبه‌ای که می‌توان بدان اشاره نمود این است که این سیستم، بازی‌ای یهودی است، و در حالی‌که فریب‌خوردگان این امر چنین می پندارند که زمام امور در دست‌شان است و آنان خود به مدیریت مسائل می‌پردازند اما یهودیان توسط این نظام، همه‌ی نقشه‌های خود را عملی می‌سازند، و تمامی احزاب سیاسی، و پارلمان‌ها، و نمایندگان و رسانه‌های ارتباط جمعی و اصحاب رسانه که در شکل‌دهی به افکار عمومی، دستی والا دارند در جهت تحقق مصالح سرمایه‌داری یهودی تسخیر می‌گردند و به بازی گرفته می‌شوند و با فریب افکار عمومی، آنها را وادار می‌سازند تا هم‌سو با آن مصالح گام برداشته و آنها را محقق سازند و بدین وسیله، جویی از طلا را -که از قدیم الایام معبود یهودیان بوده است- به سوی جیب و قلب یهودیان سرازیر سازند و زمینه را برای سلطه‌ی هرچه بیشتر آنان فراهم آورند.

۳۰- در اینجا، روی اصلی سخن ما با رجال دین نیست بلکه با نظام و سیستمی است که آنان را در موضع ضعف و التماس قرار داده است، نظامی که چنان به ترویج الحاد پرداخته و آن را مشروع نشان داده که رجال دین گمان می‌کنند که در جامعه، فاقد اعتبار و ارزش‌اند و به همین علت، با شرمساری خاصی با مردم سخن می‌گویند، البته ما نمی‌گوییم که راه‌حل این است که مَجد و قدرت سابق کلیسا بایستی احیا شود بلکه معتقدیم که تنها راه چاره، ایمان به دین الله ﷻ و تحکیم کامل شریعت وی در جامعه می‌باشد.

۳۱- در آمریکا اگر دختری به سن ۱۴ سالگی برسد و هنوز دوست پسری اختیار نکرده باشد به دید مریضی نگریسته می‌شود که نیازمند درمان است و خانواده‌اش، او راجهت معالجه نزد روان‌پزشک می‌برند.

علاوه بر مصالح مادی، پای برخی مصالح دیگر نیز در میان است، بدین ترتیب که یهودیان تلاش دارند تا با سوءاستفاده از شعار آزادی و اینکه این آزادی عین دموکراسی است، زمینه را برای فساد عقیده و اخلاق مردم و در نتیجه استحمار آنان و تسخیرشان جهت تحقق مصالح این قوم و ملت شرور فراهم آورند و بدین ترتیب، خیر اندکی که ملت‌ها از طریق اکتساب حقوق و ضمانات به دست آورده‌اند در میانه‌ی این شرّ مهلک و خطرناک که بدطینتان کسب نموده‌اند، و در گرداب این نظام معیوب و سرشار از زشتی و پلیدی، گرفتار آمده و تضییع می‌گردد.

***

آن‌گاه که هر مسأله‌ای را بر اسلام عرضه می‌داریم - خواه دموکراسی باشد یا هر مذهب فکری دیگر - دو موضوع اساسی و اصلی خودنمایی می‌کنند:

اول اینکه: در این سیستم، معبود کیست؟

دوم اینکه: ....(این قسمت را نویسنده در کتاب خود به صورت نقطه‌چین آورده و مترجم ترجیح داد تا به همین صورت باقی بماند و شاید هدف شیخ، برانگیختن حس کنکجاوی خواننده باشد).

جاهلیت معاصر که شاگرد یهود است هر دو مورد را به نفع خود مصادره نموده و گمان دارد که - خصوصاً در قضیه‌ی اول - این قضایا محور حیات انسانی نبوده و مقیاس مناسبی برای سنجش آن به شمار نمی آیند بلکه از دیدگاه آنان، عکس قضیه صادق است و هرگاه که انسان از دین فاصله گرفته به سمت آزادی و پیشرفت حرکت نموده است و هرچه به دین نزدیک‌تر بوده، پسرفته‌تر شده و عقب‌مانده‌تر از قبل گشته است، می‌گویند که آدمی، سه مرحله را در طول حیات خود تجربه نموده که عبارتند از سِحر و دین‌داری و علم‌مداری، و دین که مرحله‌ی دوم از حیات است باید به عنوان مرحله‌ای گذرا تلقی شده و شایسته است که از این دوره عبور نماییم و برای پیشرفت و بهبود زندگی، اتکای خود را به جای دین بر علم نهاده و قدم در راه رشد و ترقی و تمدن بگذاریم!!

اما در مورد قضیه‌ی دوم، جاهلیت معاصر گمان دارد که مقیاس ثابتی برای انسان نیست و نمی‌تواند وجود داشته باشد، چرا که انسان، کیان و چارچوبی ثابت ندارد و هر عصر و مرحله‌ای،

شاخص و مقیاس جداگانه و مختص به خود دارد و در اصل، مقیاس، همان واقعیت موجود و امر واقع در آن عصر می‌باشد و انسان همیشه همان شکلی را به خود می‌گیرد که زمانه از وی می‌طلبد و به همین علت، ممکن نیست که برای انسانیت انسان، چارچوب و میزانی ثابت تعیین گردد.

اما در مقابل، اسلام تمامی امور را با مقیاس الله‌ﷻ می‌سنجد، همان میزانی که نازل شده تا در میان مردم به قسط و عدل رفتار شود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند». **(حدید: ۲۵)**

و این میزان الله‌ﷻ -که همان میزان حقیقی و اصلی است- می‌گوید که قضیه‌ی "معبود کیست"، مهم‌ترین قضیه‌ی حیات بشری است و تمام جوانب زندگی انسانی بر مبنای پاسخ این سؤال استوار می‌گردد، اینکه آیا معبود الله‌ﷻ است یا چیزی در کنار الله‌ﷻ و یا جدای از الله‌ﷻ؟

جاهلیت معاصر به صورت تعمدی از حیات اخروی غفلت ورزیده و زندگانی دنیای فانی را برجسته نموده و آن‌را تنها جایی می‌داند که شایسته‌ی توجه و کوشش و آبادانی است زیرا اگر جاهلیت به حیات اخروی اشاره نماید در همان وهله‌ی اول، کاخ آرزوهایش فرو می‌ریزد و همه چیز فروکش خواهد کرد...

هیچ کس نمی‌تواند ادعا نماید که در سرای آخرت جایی مناسب برای ملحدین و منکرین وجود الله‌ﷻ و شریعتش یافت می شود، کسی نمی‌تواند بگوید که افرادی که نسبت به شرع و قانون الله‌ﷻ کراهت دارند و از تبعیت از اوامر الهی و تطبیق آن در واقعیت حیات‌شان، خودداری می‌ورزند جایگاهی نیک خواهند یافت! به همین خاطر، جاهلیت معاصر به هیچ وجه از روز قیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب آخرت سخنی نمی‌راند، و اگر هم درباره‌ی آن سخنی گفته شود می‌گوید که این مباحث، وهمی و غیبی بوده و شایسته نیست که انسان متمدن، و موجودی که برای عقل و شعور خود احترام قائل است و به علم اهمیت می‌دهد و با روح علم‌گرایی، زندگانی خویش را سامان می‌بخشد وقتش را در راه فهم آن تلف نماید! در این هنگام است که حیات

دنیوی تبدیل به اهداف والای مردم گشته و تمام تلاش‌ها مصروف آن می‌گردد و هم‌گام با آن، کارگردانان شرور و صحنه‌گردانان بدطینت، امور را طبق میل و خواست خود برنامه‌ریزی نموده و به اجرا در می‌آورند و بدین ترتیب، "غیر یهودیان" در مسیری که ملت برگزیده‌ی شیطان برایشان تسهیل کرده‌اند روان می‌گردند و سیر حیات می‌کنند.

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلاَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى * وَللهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾

«از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد * منتهای دانش ایشان همین است، پروردگار تو کسی را که از راه الله منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می‌شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می‌داند) * هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، متعلّق به الله است، سرانجام الله بدکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند». **(نجم: ۲۹-۳۱)**

﴿وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنْ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْغَافِلُونَ﴾

«کسانی که پس از ایمان آوردن‌شان کافر می‌شوند – به‌جز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است- آری! چنین کسانی که سینه‌ی خود را برای پذیرش مجدّد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند) خشم تند و تیز الله (در دنیا) گریبان‌گیرشان می‌شود، و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند * این (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی‌تَرَش می‌دارند، و الله گروه کافران را (به سوی بهشت) رهنمود نمی‌گرداند * آنان کسانی‌اند که الله بر دل‌ها و گوش و چشمان‌شان مُهر نهاده است (و به سبب

زشتی‌ها و پلشتی‌هایشان، دریچه‌ی عقل‌شان را به روی همه‌ی حقائق بسته است، و حسّ تشخیص و قدرت تمییز را از ایشان گرفته است). و چنین افرادی (با آویزان بودن پرده‌های غفلت و بی‌خبری به دل و چشم و گوش‌شان، که ابزار شناخت انسان‌اند) غافلان واقعی می‌باشند». **(نحل: ١٠٦-١٠٨)**

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمْ الْغَافِلُونَ﴾

«آنان دل‌هائی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هائی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های شناخت الله و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هائی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان‌اند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیاو آخرت خود) هستند». **(اعراف: ١٧٩)**

هدف نهایی ملت شرور، استحمار دیگر امت‌ها و تسخیرشان در جهت مصالح خود می‌باشد به همین جهت، سعی در این دارند که دیگران را بنده و برده‌ی خود گردانند و آنها را به کلی از یاد و خاطر قیامت باز دارند تا هم‌چون حیوان، گذران زندگی کنند و دنیا نهایت علم‌شان باشد و تمامی همّ و غم ذهن‌شان! .. تا بدین‌وسیله آنان را بنده شهوات گردانند و به راحتی بتوانند استثمارشان نمایند و نیک پیداست که سرنوشت کسانی که از یاد آخرت غافل می‌مانند چگونه است و ارزش‌ها و هنجارهایی که بدان ختم می‌شوند چه رنگ و بویی دارند:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنْ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنْ

اللهِّ وَاللهُّ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ﴾

«برای انسان، محبّت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشاندار و چهارپایان (هم‌چون: شتر و گاو و بز و گوسفند ...) و کشت و زرع، این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاش‌گران در راه حق) در پیش‌گاه الله است * بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این (چیزهائی که در دیده‌ها آراسته و جلوه داده شده است) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغهائی (در جهان دیگر) است که رودخانه‌ها از پای (درختان) آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. (همچنین ایشان را) همسران پاکیزه (از هر پلیدی و نقصی) و خوشنودی الله است و الله (رفتار و کردار) بندگان را می‌بیند (و نیّت درونی ایشان را می‌داند) * و همان کسانی که (ایمان، دل آنان را لبریز می‌سازد و فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار * و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمّل مشقّات و ناملایمات) بردبار، و (در نیّت و کردار و گفتار) درست‌کار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند». **(آل‌عمران: ١٤-١٧)**

پس وقتی می‌بینیم که جاهلیت معاصر از یاد آخرت غافل مانده است و تمام تلاش و کوشش و همّ وغمش، زندگی این دنیا می‌باشد[٣٢] و حیات دنیوی را شاخص و ملاک سنجش هر چیزی قرار داده، هیچ‌گاه این جاهلیت را در مسیری که طی می‌کند همراهی نمی‌کنیم و با آن هم‌پیمان نمی‌شویم و در جهت به بردگی‌گرفتن مردم کمک‌حالش نخواهیم شد، و اعتقادمان بر این است که **قضیه‌ی " معبود کیست"** تنها به آخرت مربوط نمی‌شود بلکه دقیقاً از مواردی است که در دل حیات دنیوی نیز جای دارد و پاسخ این سوال، نه تنها جایگاه انسان را در آخرت مشخص

٣٢- رسول‌الله ﷺ در یکی از دعاهای خود می‌فرماید: «اللهم لا تجعل الدنيا مبلغ علمنا ولا غاية همنا» «بار الها، دنیا را نهایت علم ما و غایت هم و غم ما قرار نده». (به روایت ترمذی)

می‌کند بلکه زندگانی این دنیا را نیز به شدت متاثر می‌سازد، و این تاثیر، بسیار بیشتر و خطرناک‌تر از آن است که بردگان و شیفتگان جاهلیت معاصر و خودباختگان نقشه‌های امت برگزیده‌ی شیطان، گمان دارند!

با صرف نظر - البته به صورت موقت - از ارزش‌هایی که از دین نشات می‌گیرد و از سرچشمه‌ی عبودیت ذات باری تعالی جاری می‌شود، پاسخ به سؤال فوق بسیار مهم و اساسی است زیرا جواب این سوال، کلید حلّ معمای "قانون‌گذار و منبع تشریع حیات دنیوی" را در دل خود دارد!

تفسیر مادی تاریخ می‌گوید: - این تفسیر در این سخن اصابه به حق داشته است- «کسی که مالکیت را در دست دارد همان هم حکومت را در اختیار می‌گیرد و هر طبقه‌ای که حکومت‌داری می‌کند طوری قانون می‌گذارد که مصالحش در برابر سایر طبقات محفوظ گردد».

بنابراین قضیه‌ی **"قانون‌گذار کیست"** برای افرادی که در این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند بسیار مهم خواهد بود و نباید در مقابل مسائلی چون کالاهای بی‌ارزش دنیایی و یا مسائل دیوانه-کننده‌ی جنسی که بویی از اخلاق نبرده‌اند آن را قضیه‌ای دسته چندم به حساب آورد؛ همان کالاهایی که الله‌ﷻ در موردشان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾

«و کافران (چند روزی از نعمت‌های زودگذر جهان) بهره و لذّت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است». **(محمد: ۱۲)**

زیرا اینها، کالاهایی حیوانی‌اند نه انسانی!

عبارت **"قانون‌گذار کیست"** بسیار مهم است زیرا، تمامی انقلاب‌هایی که در طول تاریخ به وقوع پیوسته‌اند به سبب ظلم‌هایی بوده که از قانون‌گذاران سر زده است؛ همان قانون‌گذارانی که همیشه به دنبال منافع خود و مصالح گروه و جماعتی بوده‌اند که بدان تعلق داشته‌اند در نتیجه، مظلومین انقلاب کرده‌اند تا از شرّ این جرثومه‌های فساد نجات یابند و ظلم‌ها را به حداقل ممکن کاهش دهند.

حال که نشان دادیم این مبحث قانون‌گذاری چقدر مهم است و به چه میزان، حیات انسان‌ها را در این کره‌ی خاکی تحت تاثیر قرار می دهد - بدون توجه به زندگی اخروی - پس همراه شوید تا به منبع اصلی قانون‌گذاری در دموکراسی لیبرال و هر جاهلیتی که در آن به ﴿مَا أَنْزَلَ الله﴾ حکم نمی‌شود، نگاهی بیندازیم.

در وهله‌ی اول، منبع اصلی را در دستان بشر می‌بینیم و سپس این بشر، محدودتر شده و در انحصار طبقه‌ای معین و مشخص قرار می‌گیرد و این طبقه، مصالحی دارد که تحقق نمی‌یابد مگر آنکه دیگر طبقات، رنگ و بوی مورد نظر این طایفه را به خود گیرند!

در نظام فئودالیزم، حاکم هر منطقه، امیر آنجا بود و هم‌زمان، هم صاحب ملک به شمار می آمد و هم به حکومت‌داری می‌پرداخت و کسی نمی‌توانست وی را بازخواست نماید و یا تحت پیگرد قرارش دهد زیرا تنها نیروی موجود، خودش بود و کس دیگری بر چیزی تملک نداشت.

اما در دموکراسی لیبرال، اگرچه از لحاظ تئوریک و نظری، قانون‌گذاری حق ملت است و نظارت و بازرسی از آن ملت! اما این سرمایه‌داری است که صاحب همه چیز است و حکم‌رانی می‌کند و هیچ بنی‌بشری نمی‌تواند بازخواستش نماید، آری! این سرمایه‌داری - اعم از یهود و غیر یهود - است که زمام امور را در دست دارد و به نفع خود و مصالحش قانون می گذارد و تمامی این کارها را با هزینه‌ی ملت و از جیب آنانی انجام می‌دهد که در طول تاریخ، از سوی جاهلیت‌های مختلف، ظلم‌های متعدد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را متحمّل گشته‌اند.

نبایستی فریب فریادها و گول شعارهای فریبنده را خورد، نباید وجود برخی صداهای آزادی‌خواه در پارلمان و یا در روزنامه و وسایل ارتباط جمعی ما را به خود مشغول سازد، زیرا اینها نیز جزئی از نمایش پر زرق و برقی هستند که بدان اشاره نمودیم، سرمایه‌داری - اعم از یهود و غیر یهود - که قدرت را در دستان خود قبضه نموده از یک طرف، نیک آگاه است که این فریادها قادر به تغییر اوضاع نمی باشند و نمی‌توانند سکانس‌های مختلف نمایشش را دست‌خوش تغییری قابل‌توجه نمایند و از طرفی دیگر، این موارد را دستاویزی برای فریب افکار عمومی و تحقق مصالح خود قرار می‌دهد، بدین ترتیب، هرگاه این صداهای آزادی‌خواهانه به هوا بر می‌خیزند ایمان توده‌ها به بازی دموکراسی راسخ‌تر گشته و اطمینان خاطر بیشتری بدان می‌یابند و سُکّان کشتی

فرمانروایی را به راحتی به دست صاحب‌قدرتان می‌سپارند تا از اینان از خلال آن، هر آنچه را که می‌خواهند محقق سازند.

اما در مورد ضمانت‌ها و حقوقی که ملت به دست آورده‌اند – همان‌گونه که بارها اشاره کردیم - باید گفت که این مسائل، حاصل کار دموکراسی نیست بلکه نتیجه‌ی تلاش و کوشش مستمر مردم بوده است، و صَرف نظر نمودن سرمایه‌داری از برخی منافع کوچک - آن هم با اکراه - جهت محفوظ نگاه داشتن اصل دارایی‌هایش، به برکت ذات وجودی نظام پارلمانی حاصل نگشته است بلکه بخش اعظم آن ریشه در مساله‌ای دیگر دارد! آری! در نظام سرمایه‌داری آزاد و تکیه‌ی آن بر کارگرِ با بهره‌ی محدود از آزادی به منظور کسب سودهای کلان و نجومی که در حال اکتساب‌شان می باشد، ریشه دارد.

سرمایه‌داری آزاد، قدرت و سلطه‌ی خود را تا حداکثر ممکن افزایش داده و از این بیشتر جا برای گسترش ندارد وگرنه مطمئن باشید که در راه نیل به آن روان می گردد، زیرا اگر سیستم به صورت دیکتاتوری درآید و کارگر، تحت فشار آهن و آتش مجبور به انجام کار باشد دیگر امکان کار جمعی که در آن سرمایه‌داران دور هم جمع شوند و با هم کار کنند به وجود نمی آید و قدرت در دست گروه بسیار محدود و اندکی تجمیع می‌گردد و بدیهی است که سرمایه‌داری که قدرت نداشته باشد وجود هم نخواهد داشت! زیرا آتشِ سیستمی که می‌تواند کارگران را تحت فشار و اجبار به کار وا دارد دامن سرمایه‌داران را نیز خواهد گرفت همان‌گونه که دامن‌شان را در دولت‌های کمونیستی گرفت، و از اینجاست که سرمایه‌داری، با اکراه و برای حفظ موجودیت خود مجبور است به یک‌سری آزادی‌های محدود تن در دهد و این کار را از طریق بازی زیرکانه‌ی دموکراسی به انجام می‌رساند و به وسیله‌ی دموکراسی است که سرمایه‌داری بیشترین سودها را روانه‌ی خزانه‌های خود می‌کند و بسیاری از مظالم[۳۳] و مقدار کمی از خرده‌ریزها را برای ملت به ارث می‌گذارد.

در هر جاهلیتی که احکام انسانی جایگزین شرع مبین الله ﷻ گشته است می‌توان ظلم را به عنوان یکی از نشانه‌های آن مشاهده نمود. مجتمع جاهلی، ناگزیر به دو دسته و گروه تقسیم می‌شود:

۳۳- مظالم جمع مَظلِمَه است و در لغت، مالی را گویند که به ناحق از کسی گرفته شده است، مانند مال غصبی یا سرقت شده، و عبارت ردّ مظالم که ممکن است خیلی جاها شنیده شود به معنای بازگرداندن چنین مالی به صاحبش خواهد بود، مترجم.

گروهی به مقام ریاست نائل می‌گردند! و قدرت را در دست می‌گیرند و به قانون‌گذاری می‌پردازند و گروهی دیگر، هم‌چون بردگانی هستند که بر آنان اعمال قدرت صورت می‌گیرد و ناگزیر از اجرای قوانین مصوب می‌باشند و اگر بازی ظریف دموکراسی نباشد، این حقیقت نمی‌تواند مخفی بماند که سرمایه‌داران، آقا و ارباب قوم هستند و ملت و توده، بندگان آنان!؛ بردگانی که ناچار به اجرای قوانین اتخاذ شده از سوی ارباب خود می‌باشند!

این را انکار نخواهیم نمود که بردگان عصر دموکراسی لیبرال، زندگی بهتر و مرفه‌تری به نسبت بردگان دیگر جاهلیت‌های تاریخ دارند اما با این وصف، حقیقت وضعیت‌شان تغییری نمی‌کند و هر چند که صاحب برخی از مظاهر آزادیِ طراحی‌شده در نمایشِ ظریف و زیرکانه‌ی دموکراسی گشته‌اند اما همچنان در ردیف بردگان و بندگان به شمار می آیند.

در جامعه‌ای که سیمای جاهلیت دارد و به شریعت الله‌ﷻ گردن نمی نهد[۳۴]، آزادی واقعی محقق نمی‌گردد زیرا حکم به شریعت انسانی، به طور قطع مردم را به دو دسته‌ی **ارباب** و **رعیت** تقسیم می‌کند که در آن، ارباب، قانون می‌گذارد و رعیت اجرا می‌کند و در برابر ارباب خود، هیچ بهره‌ای از آزادی حقیقی ندارد. اجرای شریعت الهی در جامعه و عدم رجوع به شریعت و قوانینی غیر از دستورات الله، هم بر جای آوردن حق خالق بر بندگانش می باشد و هم از ویژگیهای الوهیتی پروردگار به حساب می آید:

﴿أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ﴾

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد». **(ألاعراف: ٥٤)**

و هم، ضمانتی حقیقی برای آزادی انسان در این کره‌ی خاکی به شمار می رود و تضمینی است جهت ممانعت از برقراری نظام ارباب و رعیتی که در آن، عده‌ای قلیل در منصب قدرت هستند و اکثریتی عظیم در مقام بردگی!

۳۴- جاهلیت، آن‌گونه که در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته، در اصل از عبادت غیر الله و تنفیذ حُکم بشری نشات می‌گیرد و حکم جاهلیت در مقابل حکم الله‌ﷻ نمود می‌یابد: ﴿أفحكم الجاهلية يبغون ؟ ومن أحسن من الله حكما القوم يوقنون؟!﴾ «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه الله نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟». **(مائدة:٥٠)**

به تاکید می‌گویم که، منحصر نمودن عبودیت برای الله - خواه شعائر تعبدی باشد و خواه تحکیم شریعت الله - تنها چیزی است که زمین را از لوث اربابان پاک می‌کند و مردم را از بندگی غیر الله می‌رهاند، و مادامی‌که الله به تنهایی عبادت شود - چه از جنبه‌ی شعائر باشد و چه اجرای بی کم و کاست شریعت او - هیچ کسی نمی تواند آزادی بشر را از وی سلب نموده و او را بنده و مطیع خود گرداند و با این وجود، آیا دیگر جایی برای اربابان می‌توان متصور شد؟![۳۵]

مردم تنها در صورتی می‌توانند طعم واقعی آزادی را بچشند که الله تعالی، به تنهایی در مقام الوهیت باشد و همه مردم - اعم از حاکم و محکوم - بنده و برده‌ی او باشند، تنها در این صورت است که آدمی آزاد به دنیا می‌آید و آزاد می‌زید و آزاد می‌میرد و تنها در این وضعیت است که در برابر تمامی نیروهای زمینی اعم از مادی و اقتصادی و... احساس بزرگی و استعلا - استعلای ایمانی - می‌کند زیرا این بشر، در این حالت، وجود و نیروی خود را از الله می‌گیرد و الله بالاتر از هر چیز و هر کسی است... بالاتر و بزرگ‌تر از تمامی نیروهای موجود در کائنات!

در این هنگام است که آنچه که در صدر اسلام به وجود آمد مجدداً ایجاد خواهد شد! و عبودیت در تمامی زمینه‌ها تنها و تنها از آن الله متعال می‌گردد.

عمر بن خطاب می‌گوید: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید! سلمان فارسی در برابر امیرالمومنین می‌ایستد و می‌گوید: تا زمانی که نگویی این تکه پارچه را که با آن سرتاپای خود را پوشانیده‌ای از کجا آورده‌ای! نه از تو می‌شنویم و نه اطاعتت می‌کنیم.

علی بن ابی طالب با یهودی‌ای که زره‌ی وی را دزدیده پیش قاضی شریح می‌رود، قاضی از وی می‌پرسد: ای امیرالمومنین! آیا گواهی بر مدعای خویش داری؟ امیرالمومنین می‌گوید: شریح راست می‌گوید! من هیچ دلیل و مدرکی ندارم و قاضی بر اساس شرع الله، حکم به نفع یهودی صادر می‌کند و زره را به وی می‌سپارد!

۳۵- شهید سید قطب در تفسیر آیه‌ی ﴿الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا﴾. چه زیبا می‌فرماید که: «و نشانه‌ها روشن و مشخص شده‌اند، در عقیده هیچ چیزی پنهان و پوشیده‌ای یافت نمی‌شود، الله همان کسی است که کتاب را نازل فرموده و این کار او شایسته حمد و ستایش است و محمد، عبد و بنده‌ی الله است، پس اکنون همه و همه عبید و بندگان الله هستند و الله هیچ فرزند و شریکی ندارد». مترجم

حتی کسانی که ایمان نیاورده بودند نیز از این میوه‌ی عدالت و مساوات - که احساس آزادی را خلق نمود- چشیدند و در سایه آن آرمیدند، آوازه‌ی این عدالت چنان بود که مردی قبطی، فرسنگ‌ها راه طی می‌کند تا از عمرو بن عاص - والی آن زمان مصر - به نزد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه شکایت بَرَد و به علت آسیبی که فرزندش در مسابقه اسب‌دوانی از پسر والی دیده از او شکایت نماید، این فرد کسی بود که پشتش توسط شلاق‌های رومیان شکافته شده بود و پیشتر، احساسی به نام آدمیت نداشت تا چه رسد به اینکه از والی زمان شکایت کند! به راستی چه چیزی وی را به طی نمودن این همه راه واداشته بود؟! چه چیزی سبب شد تا ضربه‌ی عصای بزرگ زاده‌ای! چنین پشت وی را به درد آورد که هزاران مایل را برای تظلم‌خواهی طی کند و به دنبال احقاق حق خود در شریعت الله سبحانه و تعالی گردد؟

هرگز! هرگز آزادی حقیقی و برابری و برادری حقیقی محقق نخواهد شد مگر آنکه حاکم زندگی، الله سبحانه و تعالی و شرع حکیمانه الله سبحانه و تعالی بوده و قانون بشری در آن محلی از اعراب نداشته باشد،[۳۶] تمامی شعارهای "آزادی و برابری و برادری" که در دموکراسی سر داده می‌شود صرفاً شعار و باد هواست؛ شعارهایی که در عالم واقع محقق نمی‌شوند زیرا در ورای این الفاظ، قلیلی از آدمیان، حق قانون‌گذاری را در دست دارند و اکثریتی قابل توجه، در مقابل این قوانین چاره‌ای جز تسلیم ندارند و مادامی‌که قدرت در دستان عده‌ای اندک است آنان با هزینه‌ی اکثریت، به دنبال محقق ساختن مصالح خود می‌باشند.

دموکراسی در اقوال نظری خود گمان دارد که تمامی مردم در فرایند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری مشارکت دارند و این توانایی به مردم بخشیده شده است تا با استفاده از قوانینی که خود وضع نموده‌اند میان مصالح خود و حاکمان، هماهنگی به وجود آورند و ظلم را ریشه‌کن کنند و بردگی و بندگی را از حیات این کره‌ی خاکی محو سازند، در حالی‌که این فرضیه کاملاً جدلی بوده و امکان ندارد نمود عینی پیدا نماید و در هیچ جاهلیتی از جاهلیت‌های تاریخ که به غیر شریعت

۳۶- پیشتر اشاره نمودیم که اجتهاد مجتهدین، در مسائلی است که نصی در مورد آن وجود ندارد و این اجتهاد، با اجازه الله سبحانه و تعالی صورت گرفته و مشروعیت خود را از وی می‌گیرد، در این امر، هیچ حرامی و حلالی نباید حلال و حرام شود و چارچوب شرع می‌بایست به طور کامل رعایت گردد، خلاصه کلام اینکه، اجتهاد نباید با مقوله‌ی قانون‌گذاری خودسرانه‌ی مردم که در نظام‌ها و جوامع جاهلی انجام می‌گیرد اشتباه گرفته شود.

الله ﷻ پناه برده‌اند محقق نشده است، آیا گمان دارید که اگر بنی بشر، قانون‌گذار زمین باشد زندگی بر سیمایی زیبا و بر مداری صحیح جریان خواهد یافت؟

آیا این بنی بشر نبود که قانون بی‌بندو باری جنسی را تصویب نمود؟

لحظه‌ای چند، یهودیت شرور را که القاء کننده‌ی این قوانین به آنان بود کنار بگذارید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً﴾

«همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسان‌های متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری عَلَم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبنده‌ی بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند». **(ألانعام: ١١٢)**

می‌گویم موقتاً شرارت یهود را کنار بگذارید زیرا، سیطره‌ی یهود بر دموکراسی نمی‌تواند توجیه‌گر مسایل زشتی باشد که از طریق این سیستم انجام می‌گیرد بلکه این مسائل قبیحانه و وقیحانه، از مشکلات پایه‌ای و زیربنایی دموکراسی نشأت می گیرد، ظاهر قضیه را بنگرید! آیا این بی‌بند وباری از رهگذر موافقت جمعی مردم اعم از مجالس نیابتی و یا رسانه‌های جمعی و یا واقعیت های زندگی به دست نیامده است؟ آیا زندگانی بر پایه‌ی این هرج و مرجی که بشر تصویب کرده پایدار و استوار خواهد ماند؟!

آیا این بشر نبوده که از رهگذر دموکراسی، ربا را قانونی و مشروع، اعلام نموده است؟

یهودیت شرور که مردم را تشویق به رواج ربا کرده نادیده بگیرید. زیرا افتادن مردم در دامان یهودیت جهانی نمی‌تواند آنان را معذور دارد و در پیش‌گاه الله ﷻ در روز قیامت از جرم و تاوان‌شان بکاهد. در حالی‌که الله ﷻ در مورد آنان و امثال‌شان می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ﴾

«یهودیان و ترسایان علاوه بر الله، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند (چرا که علما و پارسایان، حلال الله را حرام، و حرام وی را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانون‌گذاری

می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبال‌شان روان می‌گردند». (**توبه: ۳۱**)

یعنی اینکه در حرام و حلالی که مغایر با حرام و حلال الله‌ﷻ بود از آنان اطاعت کردند، چنانکه علما و مفسرین در تفسیر این آیه این‌گونه عنوان می‌دارند.[۳۷]

به واقعیت زندگی دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری نگاهی بیندازید! آیا ربا جز با موافقت عمومی به اجرا درآمده است؟ آیا زندگی با ربایی که بنی بشر حلال کرده دوامی خواهد داشت؟!

آیا این آدمیان نبودند که با "آزادی" موافقت نموده‌اند؟

یهود را باز هم کنار بگذارید - یهود شروری که این قضیه را وسعت بخشید و از آن برای فاسد نمودن جامعه‌ی بشری سوءاستفاده نمود - زیرا یهودیان صرفاً در جامعه‌ای می‌توانند به این دستاورد رسند که از هدایت الله‌ﷻ روی گردانیده و پشت خود را برای سوار شدن شیطان خم نموده باشد. به ظاهر اجتماع نگاهی بیندازید! اکنون زن دیگر آزاد شده و از قید و بند دین و اخلاق و ارزش‌ها، خود را رهانیده است، بلکه حتی پا را فراتر نهاده و از چارچوب حیای فطری و ذاتی خویش هم آزاد گشته است!! **آیا این آزادی جز با موافقت بشر و رضایت و درخواست آدمی بوده است؟!!** .. آیا زندگی، با این وضعیت آزادی زن که انسان تصویب نموده پایداری و استقامت خود را حفظ خواهد کرد؟

صدها قانون بشری دیگر را در جاهلیت معاصر بنگرید و ببینید که چه آثار و پیامدهای زیان‌باری در زندگی آنان برجای گذاشته است، آثاری چون دیوانگی، و اضطراب، و بیماری‌های روانی و عصبی، و خودکشی، و اعتیاد به الکل و مواد مخدر، و انواع جرم و جنایت‌ها، و بی‌خانمانی اطفال و سوق دادن آنان به سمت بزه‌کاری و... همه و همه در کنار فردگرایی لجام‌گسیخته، و فروپاشی خانواده، و فروپاشی جامعه و مرگ احساسات انسانی و تبدیل شدن انسان به حیوانی مکانیکی و بی‌اراده که نیمی از زندگیش را ابزار و تجهیزات اداره می‌کند و نیم دیگر را شهوات تسخیر نموده است.

۳۷- به علمایی همچون ابن کثیر و طبری و قرطبی و ابن تیمیه و غیر آنان مراجعه نمایید.

تمام این مسائل زمانی پیش می‌آید که انسان خود برای خویشتن تصمیم می‌گیرد، **حتی اگر تمامی این تصمیمات در سایه‌ی اجتماعی هماهنگ اتخاذ گردد که همه به یک میزان در آن دخیل باشند و هیچ ظلم و کشمکشی در میان نباشد باز هم درگیر چنین مشکلاتی خواهیم بود؛** زیرا تمامی این‌ها به بشر باز می‌گردد و آدمی بنا به طبیعت خود، خالی از جهل و نقصان نیست و احاطه‌ی کاملی بر مسائل ندارد و نمی‌تواند تمامی پیامدهای احتمالی ناشی از تصمیماتش را پیش‌بینی نماید، پس آن‌گاه که از حدّ و مرز اجتهاد[۳۸] - که الله‌ﷻ بدان اذن داده - خارج می‌گردند و بدون توجه به شرع الله‌ﷻ، به وضع حلال و حرام می‌پردازند، به درون چاهی نازیبا می‌افتند که خود حفر کرده‌اند و اوضاع زمین، این‌گونه تبدیل به آشفته بازار می‌گردد.

با تعمّق در چنین مسائلی پی می بریم که قضیه‌ی **"معبود کسیت؟"** آن‌گونه که جاهلان عصر جدید گمان دارند، مسأله‌ای ماورایی نیست که صرفاً با آخرت در ارتباط باشد بلکه در کنار ارتباط تنگاتنگ با آخرت، با عمق وجود حیات دنیوی نیز ارتباطی نزدیک دارد زیرا جواب این سوال، پاسخ معمای "حق قانون‌گذاری از آن کیست" را نیز در خود دارد؛ جواب اینکه چه کسی منهج و برنامه‌ی زندگانی مردم را تدوین می‌کند، و هرگاه که الله‌ﷻ، معبود انحصاری آدمیان نباشد خیالی وهم انگیز حیات دنیوی را فرا می‌گیرد و مردم را دچار فساد و تباهی می‌نماید.

نیک بنگرید! و ببینید که اگر دموکراسی با میزان "معبود کیست؟" سنجیده شود چه نتیجه‌ای به بار می آید؟!

آیا در دموکراسی لیبرال، الله‌ﷻ به تنهایی مورد عبادت قرار می‌گیرد و تنها معبود زندگی، باری تعالی است یا اینکه ده‌ها اله و معبود دروغین داریم که در کنار پروردگار و یا جدای از او پرستش می‌شوند؟ و بدیهی است که در کنار الله‌ﷻ و جدای از وی هر دو دارای سرنوشتی یکسانند! زیرا اگر اله و معبودی در کنار الله‌ﷻ داشته باشیم مرتکب شرک گشته‌ایم و اگر الهی جدای از او داشته باشیم به وادی کفر افتاده‌ایم، و شرک و کفر هر دو در نهایت به کفر ختم می‌شوند!

۳۸- الله‌ﷻ فقط به مومنین اجازه اجتهاد داده است زیرا صرفاً آنانند که شریعت الله‌ﷻ را می‌شناسند و به ذات مقدسش ایمان دارند، و چون غیر مومنان شناختی نسبت به شریعت الله‌ﷻ ندارند حق ورود به این وادی به آنان داده نشده است.

درست است که در جاهلیت جدید، هزاران کلیسا داریم که در روزهای یکشنبه، درب‌های خود را به روی نمازگزارن می‌گشایند - صرف نظر از عقیده‌ی منحرف کلیسا و میلیون‌ها انسانی که نه تنها نماز نمی‌خوانند بلکه اصلاً قائل به وجوب آن نیز نمی باشند - اما به این نمازخوان که از روی علاقه‌ی دینی به این مکان آمده بنگرید، به نظر شما وی به ربا چگونه می نگرد؟ و اگر خطیب بگوید که ربا حرام است و بایستی اموالش را از ربا دور بدارد و در امور ربوی نبایستی مشارکت داشته باشد چه واکنشی از خود نشان می‌دهد؟ آیا سخن‌ران را به تمسخر نمی‌گیرد؟ اگر دنبال آنید که پاسخ این نمازخوان را دریابید باید بدانید که تنها جوابی که یک فرد غربی برای این مسأله دارد این است که ربا، از الزامات اقتصادی است و دین نباید در امور اقتصادی دخالت نماید!

نظرش در مورد مسائل و روابط جنسی چه خواهد بود؟ اگر کشیش به یکی از حضار بگوید که این روابط جنسی به کلی حرام است مگر آنکه ازدواج شرعی انجام گرفته باشد و از وی بخواهد که رفتار خود را اصلاح نموده و از روابط نامشروع دست کِشد، این نمازگزار چه عکس‌العملی از خود به نمایش می گذارد؟ و جوابش چگونه خواهد بود؟ جوان آمریکایی می‌گوید که: روابط جنسی، مسأله‌ای بیولوژیکی و زیستی است و ربطی به دین و اخلاق ندارد!

آیا در سیستم دموکراسی لیبرالی، الله‌ﷻ معبود است یا ده‌ها اله و خدای دروغین که بر زندگی مردم سیطره یافته‌اند و بر آنان حکومت می‌کنند؟

دلار[۳۹]، و تولید، و مصالح ملی، و اجتماع، و افکار عمومی، و عقل، و علم، و انسان، و ابزار تولید، و عشق و محبت، و شهوات و هوی و هوس[۴۰]، از جمله خدایان دروغینی هستند که به همراه الله‌ﷻ و یا به صورت جداگانه مورد پرستش واقع می‌گردند و به نوعی به سؤال سرنوشت‌ساز ما در مورد اینکه در زندگی، "معبود" چه کسی است پاسخ قطعی و شفاف می‌دهند؛ اینکه آیا معبود، الله‌ﷻ است یا چیزی غیر از الله‌ﷻ؟

۳۹- رسول‌اللهﷺ می‌فرمایند: «**تعس عبد الدرهم، تعس عبد الدينار**» «(برده درهم و دینار به هلاک رفت و نابود شد). و چه بسیارند امروز، بردگان دلار در سرتاسر این کره خاکی!».

۴۰- اللهﷻ می‌فرماید: ﴿**أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ**﴾ «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است». **(الجاثية: ٤٥)**

و انگار که تمامی این خدایان پوشالین به زبان حال می گویند که در دموکراسی لیبرال، معبود به طور قطع، الله ﷻ نمی باشد.

***

اما قضیه‌ی دوم، قضیه‌ی انسانیت انسان است...

همان‌گونه که جاهلیت معاصر، بحث آخرت را از اذهان انسان‌ها پاک نمود تا مشروعیت خود را حفظ نماید و ایمان به الله ﷻ را ملغی اعلام کرد تا مصالحش به خطر نیفتد ونقشه‌هایش برملا نگردد، به همان گونه نیز، تمامی معیارهای حقیقی انسانیت انسان را کنار زد و به گوشه‌ای دیگر راند، و ما در اینجا به تشریح علل و اسباب این امر می‌پردازیم...

اگر جاهلیت معاصر اعتراف نماید که انسان از همان ابتدای خلقت، از حیوان متمایز بوده و عقیده و فکری آگاهانه نسبت به الله ﷻ داشته و ایمانی که در وی بوده همان ایمان به غیب است که حواس پنج‌گانه قادر به درک آن نیستند و تمامی اعمال و کردارش، برخلاف حیوانات، دارای دو وجه مثبت یا منفی است و قادر است میان دو راه، یکی را به انتخاب خود، اختیار نماید و...

اگر به تمامی این امور اذعان نماید چگونه می‌تواند تمامی تلاش خود را که بر مبنای بُعد حیوانی انسان است توجیه نماید؟ و اگر به تمامی این موارد اعتراف کند چگونه نقشه‌های شوم خود را به اجرا بگذارد و مصالحش را محقق سازد؟

آن‌گاه نظام سرمایه‌داری چگونه به سودهای حرام خود دست یابد؛ همان سودهایی که از راه منفک نمودن کامل اقتصاد و عملیات اقتصادی از دین و اخلاق کسب نموده است؟ و چگونه یهودیت، غیر خود را استحمار نموده و آنها را جهت سواری دادن به ملت برگزیده‌ی شیطان تسخیر نماید؟

چگونه سرمایه‌داری، سودهای نامشروعش را از ربا و از صنایع بی‌ارزشی که صرفاً عقل را به زوال می‌کشانند و اخلاق را فاسد می‌نمایند و از جنگ‌هایی که برای بازاریابی اجناس تولیدی راه‌اندازی می‌شوند، اکتساب نماید؟

چگونه یهودیت، نقشه‌های شوم خود را برای فاسد نمودن زن و مرد و مشغول نمودن‌شان به مسائل وقیحانه‌ی جنسی و غافل شاختن‌شان از تربیت نسلی از انسان‌های فرهیخته که پرچم‌دار

حق و عدل و مبانی اخلاقی باشند اجرا نماید؟ چگونه روابط خانواده و مجتمع را از هم بپاشد و آدمیت را به جنون جنسی و جنون سینما و تلویزیون و فوتبال و دوستی و عشق و مدهای جدید و... گرفتار سازد؟

هرگز! جاهلیت هرگز به این موارد اذعان نخواهد کرد، نه به این دلیل که این مسائل حقیقت وجودی ندارند بلکه بدین علت که اقرار بدان‌ها موجب می‌شود که جاهلیت، مشروعیت خود را از دست دهد و نقشه‌هایش نقش بر آب گشته و مصالحش از کف برود!

پس، برای حفظ وضع موجود باید دست به هر کاری بزند و حقیقت را از ذهن‌ها پاک نماید! باید بگوید که تمدن مادی، مقیاس و ملاک انسانیت انسان است، باید مدعی باشد که مقدار مصرف انرژی و برق[۴۱] توسط بشر، مقیاس سنجش انسانیت انسان است، باید ادعا نماید که آزادی انسان در انجام هر آنچه که می‌خواهد، مقیاس انسانیت انسان است! و **یا باید بگوید که هیچ مقیاس ثابتی برای سنجش انسانیت انسان وجود ندارد!**

مهم نیست چه بر زبان می‌آید، بلکه مهم این است که حقایق از دید مردم پنهان بماند تا بدان‌ها دست نیابند، تا انسانیت خود را در عمل از دست دهند و تبدیل به همان درازگوشانی گردند که ملت برگزیده‌ی شیطان می خواهد از آنها سواری بگیرند.

اما اسلام، دین برحق الله‌ﷻ است، و بر حقیقت اذعان می‌کند و ضمن برجسته ساختنش بر آن اصرار می‌ورزد: اینکه انسان از همان لحظه‌ی اول به صوت انسان خلق شده و مکلف به تکالیفی گشته است و امانتی را بر دوش گرفته که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از حمل آن إبا ورزیده‌اند و تا زمانی که انسان حامل این امانت است از انسانیت خود حفاظت نموده و به محض اینکه از آن غافل گشت انسانیتش را تباه ساخته است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم». **(البقرة:۳۰)**

۴۱- در کتاب «فی النفس و المجتمع»، فصلی را با عنوان «تمدن کیلو وات» به این امر اختصاص داده‌ایم.

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلّق به خود در او دمیدم در برابرش سجده (ی بزرگداشت و درود) ببرید». (ص:۷۱-۷۲)

﴿هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنْ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است». (**هود:۶۱**)

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنْسَانُ﴾

«ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها (و همه‌ی جهان خلقت) عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبه‌ی جهان) زیر بار آن رفت». (احزاب: ۷۲)

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ﴾

«من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام». (ذاریات: ۵۶)

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾

«ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمی‌زادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، پروردگار خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده‌ی جهان، انگار الله سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفتند: آری! گواهی می‌دهیم». (**ألاعراف:۱۷۲**)

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ❁ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتماً هم خواهد آمد) کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد ❁ و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند (و نادیده گیرند) اهل دوزخاند و همیشه در آنجا خواهند ماند». **(البقره:۳۸-۳۹)**

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ❁ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ❁ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ❁ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است) ❁ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است) ❁ (قسم به همه‌ی این‌ها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد) ❁ و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید». **(شمس: ۷-۱۰)**

﴿وَاعْبُدُوا اللهَّ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللهَّ لا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾

«(تنها) الله را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او نگردانید و نیکی کنید به پدر و مادر، و خویشان، و یتیمان، و درماندگان و بیچارگان، و همسایگانِ خویشاوند، و همسایگانِ بیگانه، و هم‌دمان (در سفر و در حضر، و همراهان و هم‌کاران)، و مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معیّنی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان، بی‌گمان الله کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد». **(نساء: ۳۶)**

﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ﴾

«و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمّل مشقّات و ناملایمات) بردبار، و (در نیّت و کردار و گفتار) درست‌کار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند». (**آل‌عمران: ١٧**)

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُوْلَئِكَ هُمْ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند * کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند * و کسانی‌اند که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه روی‌گردانند (و زندگی را جدّی می‌گیرند؛ نه شوخی) * و کسانی‌اند که زکات مال به‌در می‌کنند * و عورت خود را حفظ می‌کنند * مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست * اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشوئی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) به شمار می‌آیند (و زناکار می‌باشند) * و کسانی‌اند که در امانت‌داری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند * و کسانی‌اند که مواظب نمازهای خود می‌باشند (و پیوسته آنها را در وقت خود اداء، و ارکان و اصول و خشوع و خضوع لازم را مراعات می‌نمایند) * آنان مستحقّان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند * آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند». (**مؤمنون: ١-١١**)

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُون * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾

«و کسانی‌اند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می‌گردند (زمام اختیار از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلوده‌ی گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و بخشم آورندگان را) می‌بخشند * و کسانی‌اند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند * و کسانی‌اند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند)». (**شوری: ۳۷-۳۹**)

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾

«آن کسانی که به عهد (تکوینی و تشریعی) الله وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند * و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهائی را که الله به حفظ آنها دستور داده است، (از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده جهان، پیوند انسان با جامعه‌ی انسانیّت، و رابطه‌ی او با هم‌نوعان به ویژه خویشان و نزدیکان) و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند». (**رعد:۲۰-۲۱**)

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ﴾

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن الله است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها او را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره‌ی مماتم شود) * الله را هیچ شریکی نیست». (**أنعام:۱٦۲-۱٦۳**)

این است انسان و این است مقیاس انسانیت!

او از همان ابتدا نه حیوان، بلکه انسان بوده و از همان آغاز دارای رسالت و ماموریتی مشخص بوده است، او جانشین الله‌ﷻ در زمین بوده و بر کره‌ی خاکی تسلط دارد و حافظ آن می باشد و البته تمامی این کارها را می‌بایست در پرتو دستورات الهی انجام دهد و این مکان را با ضوابط

صحیحی میان هم‌نوعان خود تقسیم نماید؛ بر پایه‌ی همان دستورات و همان ضوابطی که الله‌ﷻ برای تنظیم زندگانی آدمی بر کره‌ی زمین تدوین نموده است، و این همان امانتی است که انسان پذیرفته آن را حمل نماید و بقیه‌ی خلایق که به صورت قهری، در برابر الله‌ﷻ، خاشع و خاضع هستند و فاقد اراده و اختیارند نتوانستند آن‌را بر دوش کشند.

انسانی که از نعمت اراده و ادراک و توانایی انجام کار و خَلق موارد گوناگون بهره‌مند شده و قدرت انتخاب و اختیار دارد، رسالت و ماموریتش - یا همان امانت بر گردنش - این است که الله‌ﷻ را از روی اختیار عبادت نموده و زمین را با بهره‌گیری از منهج او آباد نماید و این موجود، مادامی‌که بر این امانت استوار بوده و به عبادت الله‌ﷻ مشغول باشد و با حکم نمودن به ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ و تبعیت از منهج ربانی به شکوفا کردن زمین بپردازد و به اوامر الهی پایبند باشد در مسیر انسانیت انسانی خود گام برداشته است زیرا در قرآن، انسان با ویژگی‌هایی از قبیل خشوع در نماز، و پرهیز از موارد لغو و بیهوده، و پرداخت کننده‌ی زکات، و کنترل کننده‌ی شهوت جنسی، و رعایت کننده‌ی عهد و پیمان و امانت، و صبر و صداقت و فرمان‌برداری و انفاق و استغفار، و گذشت به هنگام خشم، و جنگ بر علیه ظلم و ستم و... تعریف شده است.

و این همان مقیاس ثابت برای سنجش انسانیت انسان است که تغییرناپذیر بوده و دگرگونی بدان راهی ندارد.

درست است که تعاملی دائمی میان عقل بشری و دنیای مادی در جریان است و انسان همواره به دنبال مهار انرژی‌های جهان و استفاده از آنها در جهت مصالح و منافع بشری بوده و همین مسأله، تغییرات زیادی را در زندگی انسان‌ها ایجاد نموده است، اما این دگرگونی‌ها نمی‌توانند ارزش‌های ثابت و بنیادینی را که حاکم بر زندگی بشری هستند دست‌خوش تغییر نمایند بلکه بایستی عکس قضیه بر جامعه حکم‌فرما باشد، یعنی، ارزش‌های ثابت و بنیادین، ملاک و معیاری باشند برای متغیرهایی که بر زندگی آدمی حادث می‌گردند تا از این طریق، زندگی سر وسامان یابد و امور جامعه در جایگاه مناسب خود قرار گیرند و این تغییرات دائمی، زندگی آدمی را دچار استرس و اضطراب و پریشانی نسازند.

توجه داشته باشید که **از یک طرف**، نیروهای دنیایی و نعمت‌های موجود در این کره‌ی خاکی، موهبت‌هایی الهی‌اند که برای بشر در زمین به ودیعه گذاشته شده است، و تلاش و کوششی که آدمی برای کشف و تسخیر و بهره‌گیری از این نعمات، به کار می‌گیرد نیز هدیه‌ای الهی به شمار می آید و لازمه‌ی شاکر بودن انسان در برابر این عطایا، استفاده‌ی بهینه از آن‌ها در همان جهتی می باشد که الله بخشنده و مهربان برای وی در نظر گرفته است.

از سویی دیگر، بایستی این مهم را نیز در نظر گرفت که درست است که استفاده از این موهبت‌ها، شیوه‌ی زیستن انسان را دست‌خوش تغییر و تحول می‌کند اما ذات انسان و ماموریتی که برای وی در زمین در نظر گرفته شده به هیچ وجه قابل تغییر نمی باشد، نباید انتظار داشته باشیم که تغییرات ایجاد شده در زندگی بشر، بر امور ثابت حاکم گردد و بر آنها حکم‌رانی نماید بلکه بایستی این دگرگونی‌ها بر مبنای مواردی که ثابت بوده و جزء جوهر و ذات مساله به حساب می‌آیند تفسیر شده و مورد سنجش و بررسی قرار گیرند.[۴۲]

"رنه دوبو" در کتاب خود تحت عنوان "انسانیت انسان" می‌گوید:

«کروماگنون[۴۳] حدود ۳۰ هزار سال پیش در بیشتر نواحی اروپا زندگی کرده است و زمان زیستن وی با دوران کشاورزی و زندگی روستایی فاصله‌ای فراوان داشته است، راه تامین معاش این انسان، صیادی و شکار بوده و از لحاظ جسمی و عقلی به ما شباهت داشته است و ابزار و اسلحه‌هایی که توسط وی ساخته شده، متناسب با حجم دستان ما می‌باشد و مهارت وی در ایجاد پناه‌گاه، احساسات ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد، کروماگنون‌ها، برای دفن مرده‌هایشان به شیوه‌های خاصی عمل می‌کردند که نشان دهنده‌ی اعتقادشان به آخرت و پایان دنیای انسان است و تمامی آثار مدون از انسانِ پیش از تاریخ بیان‌گر این نکته است که خواص اساسی و جوهری آدمی از عصر حجر تاکنون دست نخورده باقی مانده است».[۴۴]

۴۲- برای درک بیشتر این قضیه به کتاب "**التطور و الثبات فی الحیاه البشریة**" مراجعه فرمایید.

۴۳- Cro-Magnon

۴۴- صفحه ۷۱ از ترجمه عربی کتاب، این کتاب را دکتر نبیل صبحی الطویل به عربی ترجمه نموده و چاپ اول آن به سال ۱۳۹۹ هجری قمری بر می‌گردد و توسط موسسه الرساله در بیروت چاپ شده است، نویسنده کتاب، "رنه دوبو" نام دارد که استاد دانشگاه "راکفلر" در نیویورک بوده و متخصص زیست‌شناسی می‌باشد، وی در سال ۱۹۷۶، موفق به اخذ جایزه نوبل در

به این ترتیب مشاهده می‌نماییم که تغییر سبک زندگی، جوهر انسان را دست‌خوش تغییر قرار نمی‌دهد و سبب دگرگونی معیارها و ضوابط انسانی نمی‌گردد.

پیشرفت‌های علمی و مادی و تکنولوژیکی به ذات خود، شاخصی از شاخص‌های انسانی هستند زیرا الله ﷻ انسان را خلق نمود و همه‌ی آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است در قبضه‌ی قدرت او قرار داد تا به عمران و آبادانی زمین بپردازد، بدیهی است که اگر انسان در این زمینه توانایی‌های لازم را نداشته باشد جنبه‌ای از جوانب انسانی تضعیف می‌گردد اما نباید این معیار را تنها معیار و یا مهم‌ترین معیار دانست، بلکه هر ملاکی می بایست بنا به ارزش آن برای اعتلای انسان، ارزش‌گذاری شده و در جایگاه مناسب خود قرار گیرد، تفاوت معیارها از اینجا ناشی می‌شود که ارزش‌های اساسی و زیربنایی می‌تواند انسانیت انسان را شکل دهد حتی اگر این انسان در سطح پایینی از رشد و پیشرفت مادی و علمی لازم برای کامل گشتن نوع خود باشد اما هیچ‌گاه نباید انتظار داشت که این پیشرفت‌ها به تنهایی و فارغ از ارزش‌ها و معیارهای بنیادین انسانی، بتوانند موجودی به نام انسان و با ویژگی‌های انسانی شکل دهند و بدان هویت بخشند، و مصداق این وضعیت را می‌توان در انسان قرن بیستم مشاهده نمود؛ همان موجودی که به ویژگی‌های انسانِ جنگلی بسیار نزدیک‌تر و به آن بسی شبیه‌تر است،[۴۵] و در کمال تاسف باید گفت که امروزه، با آنکه انسان، در اوج پیشرفت‌های مادی است اما از لحاظ شعور انسانی، در پست‌ترین جایگاه خود به سر می‌برد.

ببینید و بیندیشید که آن‌گاه که دموکراسی را با معیارهای اسلامی - بحث معبود و انسانیت انسان – مورد سنجش قرار می دهیم چه چیزی از آن باقی می‌ماند؟

مشاهده نمودیم که در این سیستم، از بُعد عبادت، الله ﷻ به هیچ وجه پرستش شونده‌ی خاص و منفرد نیست و شیطان بر جایگاه معبود تکیه زده است، زیرا در هر جایی که الله ﷻ، معبود نباشد بدون تردید، شیطان مورد پرستش است حتی اگر اسامی و مصادیق این پرستش، متفاوت و متعدد باشند.

علوم گردید و چیزی که به سخنان این نویسنده ارزش می‌دهد این است که کتاب وی نه به طریقی فلسفی و ادبی و دینی بلکه با دیدگاهی کاملاً علمی نوشته شده است.

۴۵- انسان جنگلی، نوعی میمون است که در اصل "اورانگ اوتان" نام دارد، از آنجایی که این حیوان قادر است مدت‌های مدیدی را بر روی پاهای خود بایستد، به انسان جنگلی مشهور شده است.

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

«ای آدمی‌زادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ * و (آیا به شما دستور ندادم) این که مرا بپرستید و بس، که راه راست همین است». (یس: ۶۰-۶۱)

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد، پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه الله (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که الله شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید». **(أنعام: ۱۵۳)**

﴿اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾

«الله متولّی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌های (زمخت گمراهی شکّ و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌سازد، و (امّا) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شرّ و ضلال) متولّی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده به سوی تاریکی‌های (زمخت کفر و فساد) می‌کشانند، اینان اهل آتش‌اند و در آنجا جاودانه می‌مانند». **(البقرة: ۲۵۷)**

و طاغوت، هر شیئ، و شخص و نظامی است که مردم را از سمت و سوی الله ﷻ منحرف سازد و یا مردم، آن را جدای از الله ﷻ مورد عبادت قرار دهند و ناگفته پیداست که پرستش طاغوت، خود شاخه‌ای از شاخه‌های عبادت شیطان است.

و اما انسانیت انسان...

براستی برای این مفهوم مطلوب، در گرداب وحشتناکی که انسان جاهلی قرن بیستم گرفتار آن است چه جایگاهی را می‌توان متصور شد؟

- آیا در رفتارهای متمدنانه‌ی جنسی!! که گوی سبقت را از حیوانات ربوده است، جایگاهی دارد؟
- آیا در دامان انواع مشروبات الکلی و مخدرات جایگاهی دارد؟
- آیا در کنار جرائم روزافزون جامعه‌ی بشری جایگاهی دارد؟
- آیا در تلاش و کوشش‌های مستمر جهت گسترش کالاهای صرفاً مادی و لوکس جایگاهی دارد؟
- آیا در دامان ابزاری که بر زندگی انسان‌ها مسلط شده‌اند و خود تبدیل به هدف گشته‌اند جایگاهی دارد؟
- آیا در کتاب قانون جنگل که در آن، حق از آنِ قدرت‌مند است و قوی، ضعیف را می‌بلعد! جایی دارد؟
- آیا در میثاق‌ها و پیمان‌هایی که به راحتی نقض می‌گردند و عهدهایی که بر پایه‌ی فریب و نیرنگ استوارند جایگاهی دارد؟
- آیا در زندگیِ این موجودِ دوپایِ مسخ شده که روح و عاطفه‌ی انسانی خود را از دست داده است جایگاهی دارد؟

درست است که با به رسمیت شناخته‌شدن حقوق و ضمانت‌های مربوط به توده، زندگی آنان دست‌خوش تحولات بزرگی گشته و جنبه‌ای از جنبه‌های انسانی به اوج خود رسیده است، اما شرّ عظیمی که این خیر جزئی را احاطه نموده، در نهایت، بسیاری از این حُسن‌ها را زایل می‌گرداند و به قیمت بالا بردن وجهی از وجوه انسان، کلیت و بنیان وی را نیست و نابود می‌سازد و انسانیت انسان را از او سلب می‌نماید، واقعاً چه جای افتخار دارد که کلیت انسانی را فدای جزئی از اجزا نماییم؟!

این سخنان ما بدان معنی نیست که می‌خواهیم از ارزش و اعتبار ضمانت‌ها و حقوقی که کسب شده بکاهیم بلکه به دنبال آنیم تا هر چیزی را در جایگاه مناسب خود قرار دهیم و بدین‌وسیله،

مزایا و حسنات را به حدّ اعلا برسانیم و این امر ممکن نیست مگر آنکه انسان به سطح انسانیت برسد و بتواند ویژگی‌های انسانی خود را بر حیات خویش حاکم نماید و این همان چیزی است که دموکراسی در تحقق آن به شدت مشکل دارد، به عبارت دیگر، همان چیزی است که این سیستم از روز اول به دنبال تحقق آن **نبوده** است زیرا در غیر این صورت، جاهلیت سرمایه‌داری نه تنها قادر به رشد و پیشرفت نبود بلکه در همان نطفه خفه می‌گشت و همچنین، ملت برگزیده‌ی شیطان دیگر نمی‌توانست آن‌گونه که می‌خواهد از غیریهودیان سواری بگیرد!!

تنها یک حالت وجود دارد که می‌تواند هم‌گام با محافظت تمام و کمال از انسانیت انسان، تمامی ضمانت‌ها و حقوقی را که سیستم دموکراسی در خود گنجانده در بالاترین سطح برآورده سازد و آن هنگامی است که انسان، الله ﷻ را به تنهایی عبادت کند و شریعت او را به اجرا درآورد، به عبارت دیگر، تنها در صورت اجرای فرامین اسلامی توسط انسان است که این آرزوی بزرگ به واقعیت می‌پیوندد، و در این هنگام است که کرامت حقیقی انسان محقق می‌شود و تمامی حقوق و ضمانت‌هایی که الله ﷻ برای تحقق کرامت انسانی در این کره‌ی خاکی به انسان بخشیده به دست می‌آید، الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾

«ما آدمی‌زادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوش‌مزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم». (إسراء: ۷۰)

می‌بینیم که الله ﷻ، اصل کرامت را برای بنی‌آدم مقرر می فرماید و حضرت رسول ﷺ برای تحقق این کرامت در دنیای واقعی و در فضای تعاملی میان مردم، حرمت خون و مال و ناموس را اعلام می دارد، و آنگاه، الله ﷻ این مسائل را با توصیه‌های بیشتر و بیشتر، پیگیری می‌نماید تا سطوح بالاتری

از کرامت انسانی‌ای که تاریخ نظیر آن را به خود ندیده است به دست آید، الله ﷻ امر می کند که حریم خانه و کاشانه هتک حرمت نگردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هائی نشوید که متعلّق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن، این کار برای شما بهتر است (از ورود بدون اجازه و سلام). امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت و آنها را) در مدّ نظر داشته باشید * اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید (که به شما اجازه دهد) بدان‌جاها داخل نشوید تا (کسی پیدا می‌آید و) به شما اجازه داده می‌شود. اگر هم به شما (اجازه داده نشد و) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید)، این (کار رجوع، زیبنده‌تر به حالتان و) پاک‌تر برایتان می‌باشد. الله بس آگاه از کارهائی است که می‌کنید (پس با رهنمودهای او مخالفت نورزید)». (**نور: ۲۷-۲۸**)

و همچنین تجسس را حرام اعلام نموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنْ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده‌دری نکنید...». (**حجرات: ۱۲**)

رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«من استمع إلي حديث قوم وهم له كارهون صب في أذنيه الآنك يوم القيامة»

«هرکس به سخنان افرادی گوش دهد و آنان از این استماع ناراضی باشند در روز قیامت در گوش وی سرب ریخته می‌شود».[۴۶]

۴۶- امام بخاری و امام مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

عبد الله بن عتبهٔ بن مسعود می‌گوید که شنیدم روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه چنین گفت: مردم در زمان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به وسیله‌ی وحی مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند اما اکنون وحی قطع شده و ما از روی ظاهر، اعمال‌تان را مورد قضاوت قرار می‌دهیم، هر کس که در ظاهر، خیر و نیکی از خود نشان داد از جانب ما در امان است و ما با وی ارتباطی نزدیک برقرار می‌سازیم و کاری به نهانش نداریم و درون وی را به الله وا می‌گذاریم و هر کس که ظاهری بد از خود نشان دهد، نه او را تصدیق می‌کنیم و نه به وی پناه می‌دهیم هرچند که باطنی نیک و سیرتی زیبا داشته باشد.[۴۷]

در اسلام، کسی حق ندارد به جاسوسی از خانه‌ی اشخاص و یا سخنان آنان بپردازد و یا اسرارشان را افشا سازد و یا از محتوای نامه‌هایشان بدون اجازه اطلاع حاصل نماید، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«ولو أن رجلا أطلع عليك بغير إذن فحذفته بحصاة ففقأت عينه ما كان عليك من جناح»

«اگر فردی بدون اجازه‌ی تو بر حریم خصوصی‌ات نظر بندازد و تو او را با سنگ‌ریزه‌ای بزنی وچشمش کور گردد هیچ گناهی بر تو نوشته نخواهد شد».[۴۸]

و باز می‌فرماید:

«يا معشر من أسلم بلسانه ولم يفض الإيمان إلي قلبه: لا تؤذوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم ، فإنه من تتبع عورة أخيه المسلم تتبع الله عورته فيفضحه ولو في داخل بيته»

«ای کسانی که به ظاهر مسلمان شده‌اید و هنوز ایمان به قلوب شما رسوخ نکرده، مسلمانان را آزار ندهید و به دنبال عیب‌های آنان نباشید، آگاه باشید هر آن‌کس که به دنبال عیب برادرش گردد، الله عیب وی را بیرون خواهد انداخت و وی را رسوا می‌کند حتی اگر در داخل خانه‌اش باشد».[۴۹]

به همین خاطر، برخی از فقها گفته‌اند که جاسوسی از انسان، و پیگیری برای برملا ساختن اسرار و داخل شدن به خانه‌ی وی برای بازرسی جایز نیست مگر با وجود دو شرط:

۴۷- امام بخاری این حدیث را روایت کرده است.

۴۸- امام بخاری و امام مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۴۹- اما ترمذی و همچنین ابن حبان در صحیحش این حدیث را روایت کرده‌اند.

اول: وجود ادله و علایم و شواهدی که دالّ بر وقوع جرمی مشخص باشد.

دوم: اینکه خاتمه‌ی جستجو و عدم تفتیش خانه، منجر به هتک حرمتی شود که با به تاخیر افتادن تحقیقات، از دست برود، مثلاً خبر دهند که شخصی، فردی دیگر را به خلوت کشانده تا او را بکشد و یا با زنی خلوت نموده تا با وی زنا کند، در غیر این‌صورت جایز نیست که حریم خانه شکسته شود.

علاوه بر این، کسی را نمی‌توان صرفاً با ظن و گمان و بدون وجود اتهامی جدی که از منبعی موثق به دست آید مورد مؤاخذه قرار داد، زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره‌ی آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی (بدون آگاهی از حال و احوال‌شان و شناخت راستین ایشان)آسیب برسانید، و از کرده‌ی خود پشیمان شوید». (**حجرات**: ٦)

همچنین کسی به گناه دیگری گرفته نمی‌شود:

﴿وَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

«هیچ گناه‌کاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد». (**فاطر**: ١٨)

و مقید کردن و محدود ساختن آزادی انسان جز با حکمی شرعی که از طرف قاضی صادر شده جایز نمی باشد و اصل در انسان، تضمین آزادی وی در اقامت در هر مکان، و حرکت و جابجایی از هر جایی است که وی می‌خواهد زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است، در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست». (**الملک**: ١٥)

و محدود نمودن آزادی - یا همان بازداشت و حبس احتیاطی - بدون حکمی شرعی در اسلام جایز نیست، البته در این مورد میان فقها درباره‌ی انواع متهمین اختلاف نظر وجود دارد.

در عرف فقها، متهمین سه دسته‌اند:

نوع اول: متهمی است که به تقوا و نیک سیرتی مشهور می باشد و تهمتی که به وی زده شده با شخصیت وی سازگاری ندارد، در این مورد، نه تنها جایز نیست که این شخص به خاطر این تهمت حبس گردد بلکه بسیاری از علما بر این باورند که شخص مدعی بر این فرد، اگر کذبش ثابت شود و متهم بی‌گناه باشد - فرقی نمی‌کند که مدعی تعمداً قصد اذیت متهم را داشته یا خیر - به سزای عملش خواهد رسید و مجازات خواهد شد و هدف از این کار، بازداشتن افراد شرور، و بدطینتان و سفیهان از تعرض به اهل خیر و صالحان، و عدم هتک حرمت‌شان می‌باشد.

نوع دوم: متهمی مجهول‌الحال است که نه به نیکی شناخته می‌شود و نه تصور بدی در مورد وی وجود دارد، در مورد بازداشت احتیاطی این فرد، در صورت وجود اتهامی موجه، اختلاف نظر وجود دارد و جمهور علما معتقدند که تا زمان کشف واقعیت، جایز است که وی تحت بازداشت باشد و برخی دیگر قائل به عدم جواز بازداشت موقت‌اند، اما علمایی که قائل به جوازند ضمن آنکه این جواز را با قید ضرورت و لزوم وجود دلایل قوی بر علیه متهم همراه می‌سازند، در مورد مدت زمان بازداشت چنین شخصی با هم اختلاف نظر دارند و آن را از یک روز تا حداکثر یک ماه، بر حسب نوع ضرورت بر شمرده‌اند.

نوع سوم: متهمی است که به جرم و فساد شهره است و زندگی وی سرشار از جرم و جنایت می باشد، در این مورد، جمهور علما برآنند که این شخص تا زمان برائت از اتهام بایستی تحت حبس احتیاطی باشد، اگرچه برخی دیگر علما از قبیل ابن حزم ظاهری، معتقد است که چون در انسان، اصل بر بی‌گناهی است جایز نیست که صِرف اتهام باعث حبس فرد شود و درمورد متهمی که با اتهامات جنایی مربوط به حقُ الله روبروست این اصل زیر سؤال نرفته و نباید نقض گردد.

حتی بعضی از علما، پا را فراتر گذاشته و معتقدند که در مسائل جنایی مربوط به حقُ الناس نیز نمی‌توان متهم را وادار به قسم خوردن کرد (نمونه‌ی آن را می توان در کتاب الطرق الحکمیه ابن قیم، چاپ دارالکتب العلمیه بیروت، ص ۱۰۰ تا ۱۰۴ مشاهده نمود).

اما درباره‌ی وادار ساختن متهم به اعتراف باید عرض کنم که میان فقها در مورد عدم جواز شکنجه، و تعذیب و حبس که در مقوله‌ی اجبار به اعتراف وارد می‌شود، اختلافی وجود ندارد هرچند که برخی از آنان در اینکه آیا تهدید و تطمیع شامل این مبحث می‌شود یا خیر، اختلاف نظر دارند، جمهور علما آن را جزء اجبار به اعتراف می‌دانند اما برخی می‌گویند زمانی این موارد در مفهوم اجبار وارد می شود که فرد تهدید کننده قادر باشد تهدید خود را عملی سازد و متهم چنین گمان برد که اگر اعتراف ننماید در معرض خطرات جانی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند در برابر تهدید کننده، مقاومتی از خود نشان دهد.

از لحاظ شرعی، اجبار به اعتراف هیچ‌گونه سندیت و اعتباری ندارد زیرا رسول‌الله ﷺ می‌فرمایند که:

«رفع عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه»

«امتم در مقابل خطا، و فراموشی و آنچه که به اکراه انجام می‌دهند بازخواست نمی‌شوند و مورد مواخذه قرار نمی‌گیرند»، امام عمر رضی الله عنه نیز می گوید:[۵۰]

«هرگاه شخص را گرسنگی دادی، و شکنجه کردی و در غلّ و زنجیرش بستی، به هیچ وجه احساس امنیت خاطر نخواهد کرد».

(مراجعه شود به المعنی والشرح الکبیر ج۸/ص ۲۶۰ – ۲۶۲ ، ج ۱۰ص ۱۷۲ چاپ دار الکتاب العربی ببیروت ۱۳۹۲هـ – ۱۹۷۲م)

این بود مجموعه ضمانت‌های اتهام و تحقیق در اسلام.[۵۱]

۵۰- ليس الرجل بأمين علي نفسه إذا جوعته أو ضربته أو أوثقته.

۵۱- در مورد ضمانات اتهام و ضمانات تحقیق از نوشته‌های منتشر نشده‌ی دکتر محمد سعید الرشید، استاد دانشکده قضاء دانشگاه ام القری با عنوان "حقوق انسان در اسلام" استفاده نموده‌ام.

درباره‌ی ضمانت‌های محاکمه بایستی عنوان کنم که اسلام، ۱۴ قرن پیش، این ضمانت‌ها را تعیین نموده و اولین و بزرگ‌ترین ضمانت، اجرای شریعت الله ﷻ است که عدل کامل و جامع ربانی در آن نمود می‌یابد:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

«هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بی‌گمان کافرند». **(مائده: ٤٤)**

قاضی، حکم صادر نمی‌کند مگر آنکه کاملاً مطمئن باشد که مجرم در انجام جرم هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نداشته است، در غیر این صورت و در هنگام ورود شبهه، حدّ ساقط می‌گردد و دلیل آن نیز، قول رسول‌الله ﷺ است که می‌فرماید:

«**ادرءوا الحدود بالشبهات**»

«حدود را با شبهات دفع نمایید»[۵۲]

شاهد مثال اینکه روزی غلام‌های ابن حاطب ابن ابی بلتعه، شتر "مردی مزنی" را دزدیدند و وی، غلام‌ها را پیش امام عمر رضی الله عنه آورد و آنان در نزد امیرالمومنین به کار خود اعتراف نمودند، امام عمر به ابن حاطب رو کرد و گفت: اگر نمی‌دانستم که شما از غلام‌هایتان کار می‌کشید و آنان را به حدّی گرسنه نگاه می‌دارید که حرام الله برایشان حلال گردد، دست‌شان را قطع می‌نمودم، و اکنون چون نمی‌توانم دست آنان را قطع نمایم غرامتی از تو می‌گیرم که شکمت را به گرسنگی وا دارد، آن‌گاه رو به مرد مزنی کرد و گفت در بازار، شترت را به چند می‌خرند؟ گفت: ۴۰۰، امام عمر به ابن حاطب گفت برو و ۸۰۰ دینار به او پرداخت کن.[۵۳]

می‌بینیم که این شاگرد عظیم مکتب اسلام، ابتدا به علت شبهه‌ی گرسنگی، حدّ را در مورد سارقین به اجرا نمی گذارد و در آخر نیز، مقصر اصلی را مجازات می نماید؛ همان کسی که صاحب غلام‌ها بود و به آنان گرسنگی می‌داد و این نیاز گرسنگی، باعث سوق دادن‌شان به سوی

۵۲- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن را روایت کرده است .. این روایت در کتاب الکامل ابن عدی و در «**مسند الإمام أبی حنیفة للحارثی**» آمده است.

۵۳- طبرانی آن را روایت کرده است.

دزدی می‌شد، پس مقصر اصلی را به سزای اعمال خود رسانید و دو برابر ارزش شتر را از وی غرامت گرفت.

از دیگر ضمانت‌ها می‌توان به این اشاره نمود که قاضی، از روی برداشت‌های ذهنی خود حق ندارد حکم صادر کند بلکه بایستی به قرائن و شواهد و شهود عادل استناد نماید، و هنگامی که عصبانی است و یا تحت تاثیر مسأله‌ای است که ذهنش را درگیر نموده و مانع از صدور حکم مناسب و عادلانه می‌گردد نباید در مسند قضاوت بنشیند.

اسلام همچنین ضمانت تنفیذ و اجرا را نیز تعیین نموده و چیزی را در خود گنجانده که تاکنون هیچ قانون بشری نتوانسته به گرد پای آن رسد و آن عبارتست از برگرداندن اعتبار کامل به مجرم پس از جاری شدن حکم صادره.

در مورد مبحث تنفیذ و اجرا باید متذکر گردم که بر اساس شرع الله، جایز نیست که مجریان امور، از حدود و عقوبات مقرر در شرع تخطی ورزند، رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«من جلد حدا في غير حد فهو من المعتدين»

«هرکسی ضربه‌ای بیش از حدّ تعیین‌شده بر مجرم بزند از تجاوزکاران خواهد بود»!

اما در مورد مرحله‌ی پس از اجرای حکم، ذکر دو مثال بسیار جالب توجه خواهد بود، مثال‌هایی که نشان می‌دهند اسلام چگونه انسان‌ها را تکریم می‌نماید؛ همانانی که در یک لحظه، دچار غفلت گشته و مرتکب گناه شده‌اند اما با اجرای حدود الهی و توبه به درگاه باری تعالی، پاکی و پاکیزگی را به خود بازگردانده‌اند.

قتیبه بن سعید از ابوهریره رضی الله عنه چنین روایت می کند: مردی را که شراب خورده بود نزد رسول‌الله ﷺ آوردند تا حدّ را بر وی جاری سازند، و ما مشغول اجرای حدّ شدیم و هرکس با هر وسیله‌ی در دسترس از قبیل دست و کفش و لباس، حد را بر وی جاری می ساخت، پس از آنکه حدّ اجرا شد بعضی از نفرات حاضر گفتند که ای مرد، الله رسوایت کند، پیامبر ﷺ فرمود: این‌گونه سخن نرانید! کمک حال شیطان بر علیه برادرتان نباشید.[۵۴]

۵۴- طبرانی این حدیث را روایت نموده است.

همچنین در داستان ماعز بن مالک می‌بینیم که پس از آنکه رسول‌الله ﷺ دستور رجم ماعز را صادر کردند، شنیدند که برخی از مردم می‌گویند: این نگون‌بخت را بنگر! الله گناهش را پوشانید و رسوایش نساخت اما او خود نتوانست نفس کثیفش را نگه دارد و به مانند یک سگ رجم شد! رسول‌الله ﷺ چیزی نگفتند تا آن‌گاه که به جسد مردار الاغی رسیدند، فرمود: فلان و فلان کجایند؟ عرض کردند: در خدمتیم ای رسول الله، فرمود: از گوشت این حیوان مردار بخورید، عرض کردند: چه کسی می‌تواند این را بخورد ای رسول‌الله، فرمود سخنانی که در مورد ماعز بر زبان راندید از گوشت این مردار بدتر بود!

این است تضمین‌های اسلام برای انسان و انسانیت؛ اسلامی که قدمتش هزار سال از دموکراسی بیشتر است و زمانی این تضمین‌ها را تعیین نموده که نه تنها اروپا بلکه بخش اعظم دنیا، در میان انبوهی از تاریکی‌ها و ظلمت‌های متراکم به سر می‌بردند.

حقوق سیاسی‌ای که دموکراسی بدان افتخار می‌کند و می‌بالد را اسلام از همان ابتدای دعوت خود، به منصه‌ی ظهور رسانید و با منحصر نمودن الوهیت و ربوبیت برای الله ﷻ، قداست را از حاکمان زمینی زدود و موجب شد که معبود، تنها الله ﷻ باشد و شریعتی جز شریعت الله ﷻ بر زندگی مردم حکم‌رانی ننماید.

اسلام در حالی پا به عرصه گذاشت که قداستی نه مجازی، بلکه واقعی، در جریان بود و برخی از حکام از قبیل قیصر و کسری، حتی شعائر تعبدی را نیز مختص خود می‌دانستند و قوانینی می‌گذاشتند که کسی توان مقابله با آن و یا عدم اجرایش را نداشت.

اسلام آمد تا بگوید که هیچ اله و معبود برحقی جز الله ﷻ وجود نداشته و هیچ حاکمی بجز الله ﷻ، حق تشریع و قانون‌گذاری ندارد و درست در این هنگام بود که پایه‌های آزادی واقعی در میان مردم شکل گرفت.

آزادی حقیقی، هیچ‌گاه در دل مجالس نمایندگی و یا فرایند رای‌گیری و رای‌دهی ملت‌ها به دست نمی‌آید، زیرا خروجی این سیستم صرفاً یک چیز خواهد بود: اینکه گروهی مشخص و محدود از مردم، با هزینه‌ی اکثریت و به نفع مصالح خود، حکم‌رانی و حکومت‌داری می نمایند.

آزادی حقیقی، به طور تنگاتنگی با این قضیه سر و کار دارد که حق تشریع و قانون‌گذاری از آنِ کیست؟ و چنانچه این حق در دست بشر باشد، هرگز آزادی حقیقی نخواهیم داشت و بشریت، همیشه نوعی بردگی و بندگی پنهان و ظاهراً موجه را با خود حمل می‌نماید.

تنها زمانی این آزادی به دست می‌آید که حاکمیت از آنِ الله‌ﷻ باشد زیرا در این حالت، کلیه‌ی حاکمان از دایره‌ی ربوبیت خارج می‌شوند و همراه و همگام با دیگر مردمان، در صف بندگان الله‌ﷻ قرار می‌گیرند.

تصمیماتی که اسلام برای آزادی انسان گرفته و راه‌کارهایی که برای این منظور قرار داده، بسیار فراتر و والاتر از مواردی است که دموکراسی برقرار نموده است - آن‌هم پس از کشمکش‌های طولانی که توده برای احقاق حق خود از حاکمان ظالم و از طریق این سیستم به انجام رسانیدند - در حالیکه هنوز در پشتِ پرده‌ی سیستم دموکراسی، این حاکمان‌اند که در جهت منافع خود و با هزینه‌ی دیگران، قانون می گذارند و برای تحقق اهداف‌شان، نمایش نامه‌های ظریف و زیرکانه طراحی می نمایند و بازی‌های حق انتخاب و حق نامزد شدن و لزوم وجود نمایندگان و مجالس را به راه می اندازند.

راه‌کار اصلی و اساسی که اسلام با خود آورده این است که در همان گام اول، حق تشریع و قانون‌گذاری را از حاکمان صلب می نماید و دست آنان را از دست‌اندازی به حقوق مردم و روا داشتن ظلم و جور به انسان‌ها کوتاه می کند و در نتیجه، مردم را از بندگی بندگان می رهاند تا احساس عزت و احترام بنمایند، الله‌ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله (با پیروی از قرآن) و از رسول (الله محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان‌برداری نمائید (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به الله (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید چرا که الله قرآن را نازل، و

پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است باید چنین عمل کنید) اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنّت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است». **(نساء: ۵۹)**

امام ابوبکر﷛ می‌گوید: ای مردم، تا زمانی که از الله اطاعت نمودم از من اطاعت نمایید، و هرگاه که از الله و رسولش نافرمانی کردم شما نیز از من فرمان نبرید! و این همان چیزی است که امام عمر﷛ نیز آن‌را به مردم متذکر می‌گشت.

روزی امام عمر﷛ برای گروهی از مردم این‌گونه سخن می‌گفت: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید، سلمان فارسی﷛ گفت: امروز نه سخنت را می‌شنویم و نه از تو اطاعت می‌نماییم، عمر عربی قریشی که اکنون امیرالمومنین است، خشمگین نمی‌شود و دستور بازداشت و حبس سلمان را نمی‌دهد بلکه تنها می‌پرسد: چرا؟ سلمان جواب می‌دهد: بایستی برای ما روشن شود که این لباسی که سرتاپای خود را با آن پوشانیده‌ای از کجا آورده‌ای! زیرا می‌دانم که سهم یکسانی از پارچه به همه رسیده است و این میزان به حدی نیست که تمام قامت تو را بپوشاند! عمر فرزندش عبدالله را فرا خواند و از وی پرسید: آیا این لباسی که من بر تن کرده‌ام تو در آن سهیمی؟ عبدالله پاسخ داد: آری، و رو به مردم کرد و گفت: پدرم مردی بلندقامت است و سهمش از پارچه به حدّی نبود که بتواند لباسی کامل تهیه نماید، من سهم خود را به وی بخشیدم تا بتواند برای خود لباسی کامل بدوزد، آن‌گاه سلمان گفت: اکنون سخن بگو که هم می‌شنویم و هم اطاعت می‌کنیم!

بطور قطع، سلمان قصد سرپیچی از دستورات حاکم اسلامی را که اطاعتش بر وی واجب بود نداشت بلکه صرفاً می‌خواست - به خاطر اللهﷻ - مطمئن شود که آیا امام عمر﷛ شریعت اللهﷻ را به نحو احسن به اجرا می‌گذارد یا خیر، عمر نیز به خوبی دغدغه‌ی سلمان را می‌دانست و می‌فهمید که مشکل سلمان از کجا نشأت می گیرد به همین خاطر، بدون آنکه خم به ابرو آورد - به خاطر اللهﷻ - دست به شفاف‌سازی می‌زند و خود را در مقام پاسخ‌گویی قرار می‌دهد؛ امری که برای حاکمان دموکراسی سرمایه‌داری لیبرالی و یا هر سیستم دیگر بشری قابل هضم نبوده و نیست.

این امیرالمومنین عمر بن خطاب﷛ است که با شهامت هرچه تمام‌تر می‌گوید: ای مردم، تا زمانی که بر راه راست الله گام بر می‌دارم مرا در این راه یاری کنید و اگر انحرافی از من دیدید مرا به

راه راست برگردانید، سلمان به وی می‌گوید: قسم به الله اگر کجی‌ای در تو ببینیم با ضربات شمشیر تصحیحش می‌نماییم! عمر، این بنده الله می‌گوید: سپاس پروردگاری را که در میان زیردستان عمر، کسانی را قرار داده که انحرافات او را با شمشیر تصحیح می‌نمایند!!

این است آزادی سیاسی در اسلام! و منشأ و خاستگاه آن نیز، صرفاً عبادت انحصاری الله ﷻ است و بس، همان قاعده‌ای که قداست را از حاکمان زمینی می‌زداید و حق قانون‌گذاری پیدا و پنهان را از آنان سلب می‌نماید و مومن به سبب عبادت شایسته و منفردِ الله ﷻ، در پیش‌گاه حاکمان چنان احساس عزت و احترامی می‌یابد که در وصف نمی‌آید.

عمر رضی الله عنه در حالی‌که برای مردم خطبه می‌داد گفت: مهریه‌ها را بالا تعیین ننمایید، پیرزنی از میان جمعیت برخواست و گفت که الله آن را باز گذاشته و تو می‌خواهی برای آن حد و حدود تعیین نمایی؟! الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾

«هرچند، مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید». **(نساء: ۲۰)**

امیرالمومنین چنین پاسخ داد: **عمر به خطا رفت و زنی** اصابه‌ی حق نمود!

درست است که الله ﷻ، اموری را برای اجتهاد بشری در نظر گرفته و در مورد آن اظهار نظر ننموده است و انسان به مقتضای زمان در محدوده‌ی آن دست به اجتهاد می‌زند اما بایستی دو نکته را همواره در نظر داشت، اول اینکه این مسائل در حصار اصول عامه‌ی شریعت الله ﷻ قرار داشته و به مانند آنچه که در دموکراسی رخ می‌دهد در دست هوی و هوس بشری رها نگشته است و دوم این است که تنها صاحبان علم که فقهای امت‌اند و توانایی اجتهاد دارند مجازند در این امور اظهارنظر نمایند و هر کس و ناکسی نمی‌تواند در این مقوله ورود نماید و نظر خود را ابزار دارد در حالی‌که در دموکراسی، تمامی موارد با نظر اکثریت تصویب می‌شود و هر کسی - اعم از باسواد و بی‌سواد - می‌تواند در آن نظر دهد.

در مورد موضوعات جاری مملکت که در باب "مسائل سیاسی" وارد می‌شود، بر حاکم لازم است که برای اداره‌ی این امور با خبرگان مشورت نماید و پس از مشورت، مسئولیت انجام کار را

بپذیرد البته بایستی در این امور، به مخالفت با نصی از کتاب و سنت و یا اجماع علماء و یا اصلی از اصول شریعت عامه وارد نگردد.

درباره‌ی حق تعلیم هم لازم است بدانیم که رسول الله ﷺ در این مورد نصی صریح دارد که پرداختن به تعلیم را در حدّ یک فریضه قرار داده است:

«طلب العلم فريضة على كل مسلم»

«کسب علم بر هر مسلمانی واجب است».[۵۵]

و بدیهی است که این نص، زنان مسلمان را نیز در بر می‌گیرد.

در اینجا قصد ورود به به تفصیلات علوم و اینکه کدام فرض عین است و کدام واجب کفایی را ندارم و در حالت کلی عرض می‌نمایم که در جهان اسلام، مشکلی با امر تعلیم نداشته‌ایم هرچند که متاسفانه در زمان‌های معاصر مشاهده می‌نماییم که به علت دور شدن مردم از حقیقت اسلام، نواقص زیادی در این زمینه به وجود آمده است؛ وضعیتی که در عصر طلایی امت اسلامی به هیچ وجه اثری از آن نمی‌بینیم بلکه امر تعلیم همواره با استقبال عمومی زیادی همراه بوده و دولت و جامعه و افراد آن، همه با هم در گسترش رایگان علم و تحصیل علوم مختلف با یکدیگر همکاری داشته‌اند و طالبان علم در مسیر یادگیری، با کم‌ترین مشکلی برخورد ننموده‌اند، در این همکاری، دولت برای کمک به افراد مشتاق به امر تحصیل علم، مقرری تعیین می‌کرد، و از محل اوقاف مسلمینی که اموال خود را وقف طالبین علم ساخته بودند، مسکن و خوراك و پوشاك و هزینه‌ی تحصیل فراگیران تامین می‌گشت.[۵۶]

در مورد حق کار و امرار معاشی که دولت‌های دموکراتیک به سبب مطالبات مستمر کارگران و خطر روزافزون کمونیسم نسبت به آن کراهت داشتند مشاهده می‌نماییم که اسلام در همان شروع کار، آن را مقرر فرموده و بدون آنکه کسی مطالبه‌اش نماید و یا در مجتمع برای اکتسابش درگیری

۵۵- ابن ماجه این را روایت کرده است.

۵۶- دانشگاه الازهر سالیان سال است که با تکیه بر اوقاف مسلمین، درب‌های خود را برای تحصیل رایگان گشوده است و در این زمینه می‌توان مثال‌های مختلفی از دانشگاههای قدیمی اسلامی را نیز ذکر نمود.

و کشمکش رخ دهد آن را به اجرا گذاشته است، از همان ابتدا، رسول‌الله ﷺ قواعد مسئولیت جمعی دولت را با فراهم آوردن امکانات کار برای افراد در جست‌جوی شغل، و نیز تحت پوشش بیت المال قرار دادن افراد ناتوان، بنیان نهاد.

روزی مردی نزد رسول‌الله ﷺ آمد و از وی مبلغی پول درخواست نمود، پیامبر ﷺ آن پول را به وی داد اما از او خواست تا با آن، ریسمان و تبری تهیه کند و با آنها، هیزم جمع‌آوری نموده و از پول حاصل از فروشش به امرار معاش بپردازد، و دستور داد که پس از انجام این کار، نتیجه را به وی گزارش نماید.

پیامبر ﷺ به دستور الله ﷻ، زکات و غنائم و فیء را به تناسب اوضاع مسلمین میان آنها تقسیم می‌نمود:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفقراءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبّت‌شان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) الله، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد». (توبه:۶۰)

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ للهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾

«(ای مسلمانان!) بدانید که همه‌ی غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم الله و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید، بقیّه‌ی یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم

باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود)». **(أنفال: ٤١)**

﴿مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ﴾

«چیزهائی را که الله از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلّق به الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند)». **(حشر: ٧)**

علیرغم اینکه در اوائل کار دولت اسلامی، منابع قابل توزیع بسیار اندک بود اما نکته‌ی مهم اینجاست که از همان ابتدا تصمیمات مهمی اتخاذ گردید و برای دولت مسئولیتی جمعی تعیین شد تا به اندازه‌ی وسع و توانایی‌اش ، کمک‌حال افراد تحت تکفل خود باشد، البته توجه داشته باشید که در اسلام، سرپرستی از افراد، صرفاً به دولت محدود نشده و الله‌ﷻ برای درون خانواده نیز نظام بسیار دقیقی جهت توزیع ماترک و ارثیه طراحی کرده و خانواده را ملزم نموده تا تکالیف خود را به نسبت افراد تحت پوشش خود به خوبی به انجام برساند، همچنین، جامعه اسلامی موظف است که در قبال اعضایش مسئولیت پذیر باشد و افراد ناتوان را تحت تکفل خود قرار دهد، علیرغم این مباحث، و با وجود مسئولیت‌های خانواده و اجتماع نسبت به اعضای خود، اما مسئولیت عمومی دولت نیز کم‌رنگ نشده و از وظایفش در قبال مردم کاسته نمی‌شود، آری! همین مسئولیت‌پذیری است که بر دل و جان امام عمرؓ سنگینی می‌کند و دولت را نه تنها در مقابل آدمیان، بلکه در برابر هر نوع جانداری مسئول می‌داند و در یکی از اقوال مشهورش چنین می‌گوید: اگر در عراق (و یا در صنعا)، اَستَری (چارپایی) پایش بلغزد مسئولیتش بر عهده‌ی من است زیرا که من نتوانسته‌ام راه‌های مملکت اسلامی را به خوبی هموار سازم!

یحیی بن سعید می‌گوید: عمر بن عبدالعزیزؓ من را مسئول جمع‌آوری صدقات آفریقا نمود، عمر آن‌قدر سطح معیشتی مردم را بالا برده بود که من فقیری نیافتم تا صدقات را به وی دهم، پس با آن، بردگانی خریدم و آزادشان نمودم.

در کتاب "**الأموال**" امام حافظ أبی‌عبید القاسم بن سلام، متوفی سال ۲۲۴ هـ (ص ۳۵۷ – ۳۵۸) آمده است:

«سعید بن أبی‌مریم از عبد الله بن عمر العمری از سهیل بن أبی عبدالرحمن از مردی انصاری نقل می‌کند که عمر بن عبدالعزیر، به عبدالحمید بن عبدالرحمن که در عراق بود این‌گونه نامه نوشت: «اموالی که حاصل صدقات مسلمین بوده و در بیت‌المال است را میان مردم نیازمند توزیع نما، عبدالحمید پاسخ گفت: دستور را اطاعت نمودم اما هنوز اموالی در بیت المال باقی مانده است، امیرالمومنین دستور داد که: به بازار برو و بدهکارانی را که بدهی آنان نتیجه‌ی نادانی‌شان نیست پرداخت نما، عبدالحمید جواب داد که دستور را اجابت کردم اما باز هم موجودی بیت المال به اتمام نرسیده است، عمر دستور داد که: برای مجردهایی که تمایل به ازدواج دارند اما مشکلات مالی مانع کارشان است کمک هزینه‌ی ازدواج مهیا کن، عبدالمجید در جواب گفت که این کار را هم کردم اما باز اموالی باقی مانده است! عمر دستور داد: به میان اهل ذمه رو و به کسانی که به سبب پرداخت جزیه نتوانسته‌اند زمین‌شان را آماده‌ی کشت گردانند کمک کن تا بتوانند زمین‌هایشان را آباد سازند و به آنان اعلام نما که برای یک یا دو سال از آنان جزیه نمی‌ستانیم!».

در صفحه‌ی ۷۳۸ آمده است که عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله به والی خود دستور داد که بدهی ورشکسته‌گان را ادا نماید، والی جواب می‌دهد که ما با افرادی روبرو هستیم که از لحاظ مسکن و خدمت‌کار و وسیله‌ی سواری و اثاثیه‌ی منزل مشکلی ندارند! عمر پاسخ داد: از بدیهیات زندگی مسلمان این است که مسکنی برای اسکان و خدمت‌کاری برای برآوردن احتیاجاتش داشته باشد، و از اثاثیه‌ی لازم جهت گذران زندگی برخوردار بوده و اسبی مناسب در اختیارش باشد تا با آن در راه الله جهاد کند، برو دَین آنها را ادا کن که به‌راستی در ردیف ورشکسته‌گان به حساب می آیند!!

اسلام در تعیین مبدأ مسئولیت دولت در قبال اجتماع و در برابر عامه‌ی مردم، پیش‌تازانه عمل نموده و پس از گذشت چند سال از تعیین این مسئولیت - و پیش از آنکه هزار سال قبل، مردم بر علیه آن قیام کنند و حقوق خود را مطالبه کنند - به چنان درجه‌ای از عمل‌گرایی رسید که مثال‌زدنی است و دنیا نظیر آن را به خود ندیده است، در حالی‌که دولت‌های دموکراسی‌خواه، با

وجود تمامی ترسی که از کمونیسم و تمرد و اعتصاب کارگران داشته‌اند هنوز هم در مقرر نمودن این حق، به پای اسلام نرسیده‌اند.

اسلام در مورد حق آزادی بیان نیز گام‌های اساسی برداشته است و نه تنها آن را به عنوان حق مردم بر عهده‌ی حکام قرار داده بلکه این آزادی را وظیفه‌ی دینی مردم می‌داند! رسول‌اللهﷺ می‌فرماید:

«الدين النصيحة، قالوا لمن يا رسول الله؟ قال: لله ورسوله وخاصة المسلمين وعامتهم»

«دین عبارتست از نصیحت، می پرسند ای رسول الله نصیحت برای چه کسی؟ می فرمایند: برای الله و رسول الله و عام و خاص مسلمین»[57]

می‌بینیم که از دیدگاه اسلام، در همان گام اول، ارائه‌ی نصیحت، امری واجب شمرده می‌شود و نصیحت عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر، حال مهم نیست که آیا کسی که مرتکب منکر شده حاکم است یا محکوم. و این همان آزادی بیانی است که ملت‌ها سال‌های متمادی به دنبال اکتساب آن بوده‌اند و تلاش نموده‌اند تا آن را از قبضه‌ی حاکمانی که نسبت به این مسأله اکراه داشته‌اند خارج سازند، البته آزادی بیان مطرح شده در اسلام، تفاوت بسیار فاحش و آشکاری با آزادی بیان متداول در جوامعی غربی دارد که در آنها سیستم دموکراسی در جریان است. در اسلام، آزادی بیان همواره با اخلاص برای الله‌ﷻ و از بین بردن انحراف از مجتمع اسلامی همراه است و ربطی به موقعیت معارض بودن یا همراه بودن با حزب حاکمه و هوی و هوس و حب و بغض شخصی ندارد.

اسلام از تمامی مسلمین می‌خواهد که موضع و نظر خود را همیشه اعلام نمایند تا امت بتواند به مهم‌ترین وظیفه‌ی خود که پایه و اساس شکل‌گیری بهترین امت است و عدم انجام آن مایه دور گشتن از رحمت الهی است عمل نماید، این وظیفه‌ی خطیر عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

۵۷- به روایت امام مسلم نیشابوری.

«شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید». (**آل‌عمران: ۱۱۰**)

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند». (**آل‌عمران: ۱۰٤**)

و عدم انجام این وظیفه چنین عاقبتی دارد:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان الله) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند * آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند)». (**مائده: ۷۸-۷۹**)

و به همین دلیل است که رسول الله ﷺ از مسلمان می‌خواهد که **"إمعة"**[۵۸] نباشند، رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«لاتكونوا إمعة، تقولون: إن أحسن الناس أحسنا، و إن ظلموا ظلمنا، ولكن وطنوا أنفسكم إن أحسن الناس أن تحسنوا و إن أساؤوا فلا تظلموا»

«تلاش کنید تا هیچکدام‌تان إمعۀ (سست‌عنصر) نباشید به گونه‌ای که بگویید اگر مردم نیکی کردند ما نیز نیکوکار خواهیم بود و اگر آنان ظلم نمودند ما نیز ظلم روا می‌داریم بلکه نفس خود

---

۵۸ - **"إمعة"** عبارتست از فردی ضعیف النفس که رای و نظری مشخص ندارد و همواره نگاهش به دهان دیگران است تا ببیند که آنها چه دیدگاهی دارند، مترجم

را پرورش دهید و آن را آماده نمایید، اگر مردم نیکوکار بودند شما نیز نیکی پیشه کنید و اگر شرّ و بدی نمودند شما بر کسی ظلم روا ندارید».[۵۹]

و البته تمامی این دستورات بر خلاف مصالح حاکمانی است که بر منهج صحیح گام بر نمی دارند و بر مدار درست نمی گردند!

به نفع حکّام نیست که مردمان‌شان بر اعمال آنان آگاهی یابند و از طریق امر به معروف و نهی از منکر، خطاهایشان را گوشزد نمایند اما باید توجه داشته باشیم که اسلام بر خلاف دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری که بر پایه‌ی مصالح سرمایه‌داری استوار است برنامه‌های خود را مطابق مصالح صاحب‌منصبان نمی‌چیند و در فکر مصالح مردم است زیرا این برنامه، برای هدایت همه‌ی انسان‌ها، و به منظور برپایی قسط و عدل در میان آنان نازل گشته است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند». (حدید: ۲۵)

رسول‌الله ﷺ در مورد شأن و جایگاه نصیحت حکّام بسیار جدی سخن می‌گوید - برخلاف دموکراسی که در اکثر اوقات، ابراز رأی صرفاً برای ابراز نظر است نه چیزی دیگر!

«لا والذی نفسی بیده حتی تأطروهم علی الحق أطرا»

«نه قسم به آن کسی که جانم در دست اوست تا اینکه آنها را به راه حق و صراط مستقیم برگردانید».[۶۰]

همچنین می‌فرماید:

«سید الشهداء حمزة، ورجل قام إلی إمام جائر فأمره ونهاه فقتله»

---

۵۹ - ترمذی این حدیث را روایت نموده است.

۶۰ - ابو داوود و ترمذی این حدیث را روایت کرده اند.

«حمزه، آقا و سید شهیدان است و فردی نیز که در مقابل حاکم ستم‌کار به پا خیزد و وی را به نیکی امر نموده و از منکر نهی نماید و در نتیجه‌ی این کار، کشته شود در این مقام با حمزه شریک است».[۶۱]

و اینجاست که برای ما مشخص می‌گردد که آنچه را که دموکراسی حقی اکتسابی می‌داند و ملت‌ها در به دست آوردنش متحمل رنج‌های بی‌شماری گشته‌اند، اسلام به عنوان امری واجب برشمرده و هزار سال پیش از دموکراسی، آن را مقرر نموده و به مانند تمام محتویات برنامه‌اش، این مسأله را به بهترین، و درست‌ترین و عمیق‌ترین شیوه‌ای بنیان نهاده است، **اسلام در کنار مقرر نمودن تمامی این حقوق و ضمانت‌ها، مسأله‌ی مهم دیگری را نیز به طور تمام و کمال مراعات نموده که همانا انسانیت انسان است، و اینجاست که راه اسلام، از تمامی جاهلیت‌ها و تمامی دموکراسی‌ها جدا می‌گردد!**

الله در همان ابتدا انسان را به بالاترین مقام رسانده و او را تکریم نموده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾

«ما آدمی‌زادگان را (با اعطاء عقل، و اراده، و اختیار، و نیروی پندار و گفتار و نوشتار، و قامت راست، و غیره) گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوش‌مزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم». **(إسراء: ۷۰)**

تمامی فرایض و تکالیفی که اسلام بر انسان واجب فرموده و تمامی حقوق و واجباتی که برای بشر تعیین نموده به تزکیه و پاکی وی منجر می‌شود و این خود نه تنها از اجزاء تکریم انسان می باشد بلکه از ارزش‌ها و اصول این تکریم به شمار می آید.

عبادت انحصاری برای الله - صرف نظر از اینکه حق وی بر بندگانش می باشد - سبب تزکیه و تکریم انسان می‌گردد، انسان بنا به طبیعت ذاتی‌اش، موجودی عبادت‌گر است و همواره بایستی

---

۶۱ - حاکم این حدیث را روایت کرده و گفته است که اسنادش صحیح می باشد.

چیزی برای عبادت داشته باشد و هیچ‌گاه نمی‌توان انسانی یافت که چیزی یا کسی را مورد پرستش قرار ندهد، تفاوت بین انسان‌ها صرفاً در معبودشان می باشد؛ اینکه آیا معبود آنان الله‌ﷻ است یا معبودی است پوشالی که از لیاقت و استحقاق قرار گرفتن در چنین نقشی برخوردار نمی باشد.

هنگامی که آدمی به عبادت انحصاری الله‌ﷻ می‌پردازد، در بالاترین و پاک‌ترین حالات خود قرار دارد اما آن زمان که توجه خود را به عبادت غیر وی معطوف می‌دارد به پست‌ترین جایگاه سقوط می‌کند و از انسانیت تکریم‌شده‌ی خود خالی گشته و تبدیل به جانداری می‌گردد که هیچ ارزش و اعتباری ندارد:

﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ﴾

«ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است، (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هائی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های شناخت الله و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) هم‌سان چهارپایان‌اند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند)». (**أعراف: ۱۷۹**)

در نتیجه، عبادت خالصانه برای الله‌ﷻ و یگانه دانستن وی در الوهیت و ربوبیتی که اسلام بر انسان واجب شمرده علاوه بر اینکه حق خالق بر بندگان خویش می باشد سبب علوّ جایگاه آدمی و تکریم وی نیز می‌گردد و سعادت دنیا و آخرت را برایش به ارمغان می آورد به گونه‌ای که تزکیه، او را به رفیع‌ترین قله‌های عظمت و احترام می‌رساند:

﴿ اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنْ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴾

«الله متولّی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌های (زمخت گمراهی شکّ و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌سازد. و (امّا) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شرّ و ضلال) متولّی و سرپرست ایشان‌اند، آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده به سوی تاریکی‌های (زمخت کفر و فساد) می‌کشانند». (**بقره: ۲۵۷**)

﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾

«آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال هم‌چون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره‌ی ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل‌گوئی در تاریکی‌ها فرو رفته است (و توده‌های انباشته‌ی ظلمت‌کده‌ی کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکی‌ها نمی‌تواند بیرون بیاید؟». (**أنعام: ۱۲۲**)

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

«سوگند به زمان * انسان‌ها همه زیان‌مندند * مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته انجام می دهند، و هم‌دیگر را به تمسّک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یک‌دیگر را به شکیبائی (در تحمّل سختی‌ها و دردها و رنجهایی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای الله می‌گردد)». (**عصر: ۱-۳**)

﴿إِنَّ الإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلاَّ الْمُصَلِّينَ﴾

«آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است * هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بی‌قرار می‌گردد * و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد * مگر نمازگزاران». (**معارج: ۱۹-۲۲**)

اسلام برای رساندن انسان به مقام انسانیت تکریم‌شده، دل‌های مومنین را به الله ﷻ پیوند می‌زند و پاسداری و صیانت از عقیده را به عنوان اولین و واجب‌ترین واجبات هر مسلمان می‌داند، همچنین برای دسترسی به این مهم، مسلمانان را به اخلاق والایی مجهز می‌سازد که این اخلاق، احساسات، و عواطف و رفتارشان را پاک گردانیده و از خباثت و پلیدی‌هایی که انسان را به مقام حیوانی می‌رساند باز می‌دارد به همین خاطر، الله، پاکی و درستی را بر تمامی اعمال فرض نموده است، رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«إن الله كتب الإحسان على كل شيء ، فإذا قتلتم فأحسنوا القتلة ، وإذا ذبحتهم فأحسنوا الذبحة ، وليحد أحدكم شفرته وليرح ذبيحته»

«همانا الله متعال نیکی را بر هر چیزی نوشته است، پس هرگاه کشتید به بهترین شیوه بکشید و هرگاه سر بریدید به نیک‌ترین روش ذبح کنید و بایستی هر کدام از شما کارد خود را تیز کند و قربانی‌اش را راحت کند».[۶۲]

می‌بینیم هرگاه که قرار است عبادتی برای الله ﷻ انجام گیرد اسلام از ریا پاکش نموده و نفاق را از آن می‌زداید، و اگر بحث معاملات در میان باشد، نظامی کامل و دقیق برای آن تعبیه می نماید.

اسلام در معاملات مالي، **ربا**، و **احتکار، و دزدي، و زورگیری، و غارت و چپاول، و تقلب، و فریب، و بالا کشیدن اموال زیردستان و کارگران را حرام اعلام نموده و اسراف و تجمل-گرایی و مال اندوزی** را مورد لعن قرار داده است.[۶۳]

از طرفی دیگر در تعاملات اجتماعي، **غیبت، و سخن‌چینی، و عیب‌جویی، و طعنه زنی و جاسوسی و حسدورزی و بغض‌ورزی را ممنوع کرده و خودمحوری و نادیده انگاشتن دیگران** را حرام اعلام نموده است.[۶۴]

رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

۶۲ – به فصل "و قربانی خود را راحت کنید" از کتاب «**قبسات من الرسول**» مراجعه نمایید.

۶۳ – تمامی این موارد از ابزار های سرمایه داری برای افزایش سرمایه هستند.

۶۴ – این علایم، از نشانه های زندگی غربی است.

«من لم يهتم بأمر المسلمين فليس منهم»

«هر کس که به امور مسلمین بی‌توجه باشد و به حلّ آنها اهتمام نورزد از زمره‌ی مسلمین نیست».

در جایی دیگر می‌فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا»

«مومنین همانند خشت‌های یک دیوارند که همدیگر را محکم نموده و موجب استحکام یکدیگر می‌گردند».[۶۵]

رسول‌الله ﷺ در توصیف اجتماع مؤمنین می‌فرماید:

«مثل المؤمنين فى توادهم وتراحمهم وتعاطفهم كمثل الجسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحمى والسهر»

«مومنین در دوستی و رحم و عاطفه برای همدیگر، همانند بدنی هستند که هرگاه عضوی از آن دچار مشکل گردد دیگر عضوها، همدلی خود را با تب کردن و شب نخوابی با آن ابراز می دارند».[۶۶]

اسلام برای حفظ شخصیت انسانی، در تعاملات جنسی، تمامی انواع **فواحش و پلیدی‌های جنسی و تمامی پشت پرده نشینی‌ها، و تبرَجها،**[۶۷] **و اختلاط‌های بی‌دلیل و... را که به فواحش** منتهی می‌گردد حرام اعلام نموده است.

مشاهده می‌نماییم که در این نظام، اخلاق در تمامی موارد خودنمایی می‌کند و این همان چیزی است که انسان بایستی بدان آراسته گردد و همان موردی است که درخور شأن انسان و انسانیت می‌باشد.

---

۶۵ - به روایت بخاری و مسلم

۶۶ - به روایت بخاری و مسلم

۶۷ - بنا بر آیات و احادیث، فقها تبرّج را حرام شمرده‌اند، به این معنا که هرگونه عملی که زن به منظور خودنمایی، جلوه‌گری، جلب توجه مردان بیگانه و تأثیر در دل آنان انجام دهد مصداق تبرّجِ نهی شده قرآنی است؛ هرچند که نمونه‌ها و مصادیق آن غالباً به تناسب عادات و فرهنگ دست‌خوش تغییر است، مترجم.

هنگامی که انسان تکریم می‌شود و عواطف و رفتارش بدین نحو پاک می‌گردد آن‌گاه است که از ضمانت‌ها و حقوق مناسب و متناسب بهره‌مند می‌شود و در مکان طبیعی و نرمال خود قرار می‌گیرد و فرایند تکریم و احترامش تکمیل می‌گردد در حالی‌که در سیستم دموکراسی لیبرالی، ضمانت‌ها و حقوق به افراد داده می‌شود اما در نهایت، **کلیت انسانی انسان** به کلی نیست و نابود می‌گردد.

این است اسلام و این است دموکراسی از منظر اسلام.

به راستی که راهی برای اختلاط و در هم تنیدن اسلام و دموکراسی، و دموکراتیک دانستن نظام اسلامی نداریم و صرفاً به علت وجود یکسری شباهت‌های عارضی نمی‌-توان گفت که اسلام پذیرای دموکراسی است و با آن همراه می گردد.

شباهت‌های عارضی میان اسلام و دموکراسی در دو قضیه‌ی ضمانت‌ها و حقوق، و مبحث شورا، نباید سبب آن گردد که از دو حقیقت مهم غافل گردیم:

اول اینکه، از لحاظ فکری و عقیدتی، شایسته‌ی ما نیست که به هیچ وجه، نظام ربانی را به نظامی جاهلی پیوند زنیم تا چه رسد به اینکه تلاش نماییم نظام الهی را با ملاک و معیار نظام‌های جاهلی بسنجیم و گمان بریم که با برشمردن نقاط اشتراکِ میان این دو نظام، در حق برنامه‌ی الهی لطف روا می‌داریم و سطح آن را والا می‌گردانیم!!

با کمال تاسف باید بگویم که این طرز تفکر، از نوعی شکست درونی و پنهان نشات می‌گیرد که در درون ما رسوخ نموده و به راحتی برای‌مان قابل درک نمی باشد، و سبب می شود که بپنداریم نظام الهی نیازمند آن است که برای دفاع از آن به پا خیزیم و به شبهه‌زدایی از برنامه‌هایش بپردازیم!! و گمان بریم که چنانچه به مردم بگوییم و برای‌شان ثابت نماییم که اسلام نیز دارای مزایای نظام‌های امروزی است در راه خدمت به دین گام بر داشته‌ایم، متاسفانه این طرز تفکر، از شکست فکری مسلمین در برابر تمدن قدرت‌مند غرب سرچشمه می‌گیرد؛ همان تمدنی که امروزه دست بالا را دارد و بر بلاد اسلامی سیطره یافته و آنها را از درون تهی ساخته است در حالی‌که اگر ما به خود برگردیم و معارف‌مان را به درستی بشناسیم و اعتماد به نفس‌مان را باز

یابیم، مشاهده می نماییم که مادامی‌که ایمان داریم و با الله ﷻ در ارتباطیم، جایگاهی رفیع داریم و سزاوار آنیم که به خود ببالیم و افتخار بنماییم:

﴿ وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

«و (از جهاد در راه الله به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات الهی و قوّه ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می‌کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید (و بر ایمان دوام داشته باشید)». (**آل‌عمران: ۱۳۹**)

شکستی که مسلمین متحمل گشتند به سبب خالی شدن از حقیقت اسلام و ترک مفاهیم روح‌بخش اسلامی بود و هنگامی که علاوه بر شکست فکری، شکست نظامی نیز خوردند آخرین ضربه بر این پیکر نحیف نواخته شد و آن را از پای درآورد و موجب شد تا سر تسلیم در مقابل دشمن فرود آورد، به یقین می‌گویم اگر مدعیان اسلام، از چشمه‌ی حیات‌بخش اسلام روی بر نمی‌گرداندند و در وادی دیگری سُکنا نمی‌گزیدند هیچ‌گاه - حتی با وجود شکست نظامی- روحیه‌ی خود را نمی‌باختند و دچار ضعف درونی نمی‌گشتند و آن‌قدر احساس حقارت نمی‌نمودند و در برابر دشمنان به نفس نفس نمی‌افتادند.[۶۸]

بنابراین، از لحاظ عقیدتی، نه تنها شایسته نیست که اسلام را در هیچ چیزی به جاهلیت پیوند دهیم بلکه موظفیم در مواجهه با این موارد، این آیه از قرآن را وِرد زبان گردانیم:

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه الله نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟». (**مائده: ۱۳۹**)

۶۸- در مورد اسباب این شکست درونی در کتاب "واقعنا المعاصر" توضیحات لازم را داده‌ام، همچنین در مورد علل انتشار مذاهب از هم گسیخته در جهان اسلام مطالبی نگاشته‌ام.

حقیقت دوم این است که شباهت عارضی نباید موجب آن گردد که تفاوت‌های عظیم و بنیانی در اصل و اساس را از یاد بریم و نادیده انگاریم؛ و باید بدانیم که اصل و اساسی که اسلام بر پایه‌ی آن استوار گردیده دارای اختلافات ذاتی و بنیادی بسیار زیادی با اساسی است که دموکراسی بر پایه‌ی آن استوار می‌باشد.

در اسلام، عبادت در انحصار الله‌ﷻ است و شریکی برای وی وجود ندارد و شریعتی که وی برای بشر نازل نموده تنها شریعت مشروع و پذیرفته شده است که می‌تواند در میان نوع بشر به اجرا گذاشته شود اما در دموکراسی، غیر الله مورد عبادت قرار می‌گیرد و برای اثبات این موضع، شریعت‌های ساخته‌ی دست بشر در جامعه پذیرفته شده و اجرا می‌گردد.

در اسلام، انسان تزکیه می‌شود و پاک می‌گردد تا جایگاه انسانی در بهترین و بالاترین حالت حفظ گردد اما در دموکراسی، انسان در هم شکسته می‌شود و تا اعماق اسفل‌السافلین سقوط می‌کند!

با وجود این تفاوت‌های آشکار در ذات و جوهر اصول بنیادی، دیگر، شباهت‌های عارضی میان این دو سیستم، چه ارزشی ممکن است برای ما داشته باشد؟!

همچنین، از دیدگاه تاریخی نیز جایز نیست که بخواهیم اسلام را به دموکراسی نزدیک گردانیم زیرا اسلام بیشتر از هزار سال بر دموکراسی تقدم زمانی دارد و شایسته است بگوییم که دموکراسی در برخی نقاط، مشابهت‌هایی با اسلام دارد نه اینکه اسلام با دموکراسی دارای تشابه است! در عرف تاریخی، چیزی که قدمت بیشتری دارد مُحِق‌تر و مقدم‌تر است.

در جهان اسلام، کتاب‌ها و متفکرین و داعیانی مخلص داریم که فریب دموکراسی را خورده‌اند و می‌گویند آنچه که مناسب است از دموکراسی اخذ می‌نماییم و شرّها و بدی‌های آن را به خودش وا می گذاریم.

می‌گویند آن را مقیّد به میزان ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ می‌کنیم و به شریعت الله‌ﷻ پایبندش می‌نماییم و الحاد و نابسامانی‌های اخلاقی و ناهنجاری‌های جنسی‌اش را مورد تایید قرار نمی‌دهیم!

این چیزی که شما می‌گویید و مشخصاتش را ذکر می‌نمایید دیگر دموکراسی نیست .. بلکه این همان اسلام است!!

دموکراسی حکومت **مردم** بر **مردم** و به واسطه‌ی **مردم** است و تشریع و قانونگذاری از آنِ ملت است، هرگاه این اصل را ملغی اعلام نمودید و آن را پایبند قید و بند گرداندید دیگر آن دموکراسی‌ای نخواهد بود که امروزه گوش فلک را کر کرده و آوازه‌اش همه جا پیچیده است!

اگر باور ندارید از دموکراسیون بپرسید! به آنها بگویید: ما می‌خواهیم به ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ عمل نماییم و آن را در جامعه‌ی خود پیاده سازیم، بگویید جز در مواردی که نصی از قرآن و سنت و موردی از اجماع علمای اسلامی سراغ نداشته باشیم مردم و نمایندگان آنها نمی‌توانند قانون-گذاری نمایند و از حق تصویب و ایجاد قوانین برخوردار نمی باشند!

به آنان بگویید ما به دنبال آنیم که حکم الله ﷻ را در مورد کسی که از دینش برگشته، در مورد کسی که زنا کرده یا سرقتی انجام داده و یا شراب‌خواری نموده به اجرا بگذاریم!

به آنها بگویید ما می‌خواهیم که زنان‌مان را ملزم به رعایت حجاب اسلامی کنیم و از خودآرایی‌های آنان ممانعت به عمل آوریم و از برهنه شدنشان در سواحل و خیابان‌ها جلوگیری نماییم!

بپرسید و ببینید چه پاسخی می‌شنوید!!

بلافاصله این‌گونه جواب می‌گیرید: این آن دموکراسی‌ای نیست که ما می‌شناسیم، در دموکراسی، تنها مرجع قانون‌گذاری، ملت است و بس، هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند این اختیار را محدود سازد (البته در بُعد نظری، چون پیشتر اشاره نمودیم که همه‌کاره‌ی پشت پرده‌ی دموکراسی، سرمایه‌داران هستند!)

می‌گویند دموکراسی به حریم شخصی افراد وارد نمی‌شود! هر کسی خواست می‌تواند از دینش برگردد، اگر خواستند دوست دختر یا دوست پسر بگیرند در این کار مختارند! هر کسی هرطور که می‌خواهد می‌تواند بپوشد و تنها خودش می‌تواند نوع پوشش و میزان پوشیده بودن بدن خود را تعیین نماید!

هر مردی می‌تواند به همسرش خیانت کند به شرطی که همسرش از وی شاکی نگردد!

می‌گویند: برای آنچه که می‌خواهید اسم دیگری انتخاب نمایید .. اسمی غیر از دموکراسی!

پس ای برادرانم! اگر اوضاع چنین است دیگر چه اصراری داریم که نام نظام و سیستمی را که می‌خواهیم، دموکراسی بگذاریم؟! به‌راستی چرا آن را با نام زیبای اسلام مزیّن نسازیم؟!

برخی از مسلمانان مخلص می‌گویند: ما به دنبال آنیم که حاکم مسلمان را در مواردی که نصی برایش وجود ندارد، ملتزم به رای و نظر مردم گردانیم و این همان عصاره و چکیده‌ی دموکراسی است که می‌خواهیم لذتش را بر امت اسلامی بچشانیم تا به وسیله‌ی آن، از طغیان و سرکشی حاکمان جلوگیری بنماییم.

در این مجال، قصد ورود به اختلافات فقهی موجود پیرامون مبحث شورا و لزوم التزام حاکم اسلامی به خروجی‌های آن را ندارم چون باعث می‌شود از موضوع اصلی خارج شویم و صرفاً به این نکته بسنده می‌نمایم که بحث التزام به تصمیمات و نظریات شورا، امری اجتهادی بوده و در مورد آن نصی وجود ندارد، نص، صرفاً حولِ لزومِ بودن شورا اظهارنظر نموده است اما درباره‌ی التزام ولی‌امر به تصمیمات آن، اظهارنظری از قرآن و سنت یافت نمی‌شود، و مادامی‌که این امر اجتهادی است، این حق برای هر نسل از نسل‌های امت اسلامی محفوظ است که بنا به مصالح خود در آن تجدیدنظر نماید، بنابراین در آن هنگام که به دنبال تطبیق شریعت اسلامی هستیم مجتهدین اسلامی دور هم جمع می‌شوند و در مورد آن رای و نظر خود را اعلام می‌کنند و بر اساس شرایط موجود و مصلحت زمانه، لزوم و یا عدم لزوم اطاعت از تصمیمات شورا را مشخص می‌نمایند و امت اسلامی و حاکم مسلمین، ملزم به رعایت خروجی نظریات علمای مجتهد خواهند بود، پس اگر مجتهدین امت تشخیص دادند که حاکم، ملزم به رعایت نتیجه‌ی شورا می‌باشد اولیای امور بایستی نتیجه‌ی این اجتهاد را بر روی دیدگان خود بگذارند و آن را با دل و جان پذیرا گردند.

اما اینکه بخواهیم صرفاً با این توجیه که چیزی مفید و مناسب است آن‌را از یک سیستم و نظام خارجی گرفته و وارد اسلام بنماییم تفکر درست و متینی نخواهد بود، بایستی به این مهم توجه داشته باشیم که اسلام، نظامی کامل و جامع است و تمامی نیازهای مسلمین در چارچوب آن می تواند مرتفع گردد و لزومی به امانت‌گرفتن تئوری‌ها و نظریات خارج از سیستم خود ندارد، آنچه که بر ما لازم است انجام دهیم این است که در وهله‌ی اول تلاش نماییم تا به معنای واقعی کلمه، مسلمان باشیم و اسلام را در سرتاسر زندگانی خود پیاده نماییم و به طور کامل و بی‌چون

و چرا، به آنچه که الله ﷻ بر ما نازل نموده ملتزم باشیم، و پس از آن، منتظر بمانیم تا الله ﷻ درب‌ها و افق‌های جدیدی را در تمامی زمینه‌ها بر روی ما بگشاید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾

«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً الله با نیکوکاران است (و کسانی که الله در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند)». **(عنکبوت: ۲۹)**

بسیاری از مردم، به طغیان و سرکشی و ظلم ظالمانِ قدرت به دست در جهان اسلام می‌نگرند و هم‌زمان هم به دموکراسی و کشورهای دموکراتیک دنیا نظری می‌افکنند و با خود می‌گویند: به‌راستی آیا دموکراسی از این همه ظلم و جور بهتر نیست؟ آیا بهترین جایگزین برای این اوضاع نابسامان نیست؟ مگر نه این است که در آن می‌توانیم نفسی راحت فرو بریم و در کنار آن احساس امنیت نماییم! مگر جز این است که دیگر، حاکم نمی‌تواند به دل‌خواه خود اقدام به حبس و بازداشت خوسرانه‌ی افراد جامعه بنماید و به شکنجه و تعذیب خارج از قاعده‌ی انسان‌ها بپردازد، مگر نه این است که دیگر نمی‌تواند خودسرانه آدم بکشد و کسی را یارای مقابله با او نباشد؟ تمامی این موارد در نبود نظام دموکراسی به وجود می‌آید و اگر بتوانیم همزمان با تطبیق شرع الله ﷻ، دموکراسی را نیز در جامعه نهادینه سازیم از طغیان و سرکشی حکام در امان می‌مانیم.

این توجیه، در وهله‌ی اول بسیار منطقی و پذیرفتنی به نظر می‌رسد، در نظام‌های دموکراتیک موجود در غرب، حاکمان و قدرت به دستان هرگز این‌گونه یکه‌تازی نمی‌کنند، و هزاران نفر را به شکنجه‌گاه‌ها نمی‌فرستند و جان آنها را در زیر انواع شکنجه‌های وحشیانه نمی‌گیرند - چیزی که بسیاری از دعوت‌گران راه حق آن را با گوشت و پوست خود لمس نموده اند.

اما با دقت و تفکر بیشتر در مسأله، دیدگان روشن‌تر می‌گردد و غبار ناآگاهی کم کم فروکش می‌کند، به گونه‌ای که عمق مسأله و جوانب مختلف آن برای ما واضح‌تر گشته و قضاوت را برای

ما آسان‌تر می‌نماید، می‌بینیم آنچه که در نگاه اول بسیار متین به نظر می‌آید آن‌چنان هم پسندیده و دلچسپ نمی‌باشد.

نکته مهم این است که بدانیم هیچ نظام و سیستمی در این کره‌ی خاکی یافت نمی‌شود - حتی نظام الهی - که به صورت اتوماتیک اجرا شود، و بدون پشت‌کار و درخواست مردم، حقوق و ضمانت‌های مورد نیاز را در اختیارشان قرار دهد و ابزارهای خودکنترلی و حفظ بقا را در خود داشته باشد بلکه به شدت نیازمند این است که گروهی از مردم به حفظ و حراست از آن بپردازند و به شدت به دنبال آن باشند که حقوق و ضمانت‌هایی که استحقاقش را دارند، مطالبه نمایند.

دموکراسی سیستمی خودکار نیست که تمامی ویژگی‌های مثبت را به صورت ذاتی و پیش‌فرض در درون خود داشته باشد و به محض اراده‌ی افراد جامعه، به گونه‌ای اتوماتیک در میان آنها به اجرا درآید بلکه همانند هر سیستمی دیگر، نیازمند افرادی است که به دنبال تطبیق و تحقق آن در جامعه باشند و آن را به پیش ببرند.

اگر به تاریخ ملت‌هایی که دموکراسی در میان آنها اجرا شده و ضمانت‌ها و حقوق مورد نظرشان تحقق یافته نگاهی بیندازید به یقین خواهید دید که آنها، تاریخی سرشار از انقلاب و خون و قیام داشته‌اند و آنچه را که به دست آورده‌اند حاصل خصیصه‌های ذاتی دموکراسی نبوده بلکه نتیجه‌ی خون دل خوردن‌ها و عرق جبین ریختن‌ها بوده است، نتیجه‌ی تلاش و پیگیری مستمر ملت‌هایی که در راه احقاق حقوق خود، دردها و رنج‌های جان‌کاهی را با دل و جان خریده‌اند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند و متحمل انواع هزینه‌ها گشته‌اند.

اکنون بیایید و تمام زور خود را به‌کار گیرید تا در جامعه‌ای که قطره‌ای خون و عرق در راه تحقق آرمان‌های دموکراسی نریخته و ریالی در این راه هزینه ننموده و در راه کسب حقوق و ضمانت‌ها و نیل به آزادی، حرکتی به انجام نرسانده دموکراسی را پیاده نمایید! به‌راستی چه چیزی خواهید دید و با چه صحنه‌ای روبرو خواهید شد؟ به‌راستی این دموکراسی چه دستاوردی برای ملت خواهد داشت؟ آیا دموکراسی به صورت ضربتی و بدون فوت وقت، حقوق‌شان را ادا نموده و تضمین‌های لازم را به آنان می‌دهد؟ آیا آزادی‌های مورد نظرشان را برایشان به ارمغان آورده و مصون می‌دارد؟

دموکراسی پیراهنی نیست که به سرعت خریداری گردد و بر تن ملت پوشانده شود بلکه نیاز به زحمت دارد و بایستی به تناسب قد و بالای جامعه تنظیم گردد و دوخت و دوزهای لازم در آن انجام گیرد.

لازم است در راه رسیدن به آن، سختی‌ها و محنت‌های زیادی کشیده شود تا طعم میوه و ثمره اش چشیده شود.

هنگامی که مصری‌ها در سال ۱۹۱۹، انقلاب ملی[۶۹] خود را به راه انداختند، چرچیل در روزنامه ها خبر این حوادث را دید و پرسید آنها (یعنی مصری‌ها) چه می‌خواهند؟ گفتند که آنها به دنبال قانون اساسی و پارلمان هستند، گفت: پس به آنان اسباب بازی‌ای بدهید تا با آن سرگرم شوند!![۷۰] و این همان سخن درستی است که بر زبان آن روباهِ مکارِ مغرور و خبیث جاری شد.

هرگز نمی‌گویم و نخواهم گفت که این سیستم‌های طاغی و سرکش که دیار اسلامی را تحت تسلط خود قرار داده‌اند و جایگزین دموکراسی پوشالی شده‌اند از دموکراسی بهترند، هرگز و هزار بار هرگز!

طاغوتی که خون ملت را در شیشه کرده و دسته دسته، انسان‌های بی‌گناه را راهی قتل‌گاه‌های پنهان از انظارِ خود می‌نماید و با بدترین ابزارهای شکنجه به تعذیب آنها می‌پردازد و در بیدادگاه-های نمایشی و فرمایشی خود، به حبس و قتل محکومشان می‌سازد، شرّی مطلق و محض است که هیچ بویی از روشنایی نبرده و هیچ خیری در آن یافت نمی‌شود!

تنها چیزی که می‌گویم این است که بدیل این نظام‌های طاغوتی و این دستگاه‌های ظلم و جور، نه دموکراسی، بلکه آیین و شریعت روح‌بخش اسلام و نظام اسلامی می‌باشد.

می‌دانیم که لازمه‌ی حاکم نمودن شریعت اسلامی و تطبیق آن در جامعه، جهد و تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر است، می‌دانیم که پیش‌نیاز این کار، تربیت و پرورش فکری انسان‌های از جان گذشته‌ای است که حاضر باشند در مسیری مملو از خون و خار قدم بردارند و طیّ طریق کنند

---

۶۹ - این انقلاب در ابتدا رنگ و بوی اسلامی داشت اما با دسیسه‌های سعد زغلول، از مسیر خود منحرف شد و به سمت انقلابی ملی سوق داده شد، شرح این مسئله را در مبحث **"القومية و الوطنية"** کتاب **"مذاهب فكرية المعاصرة"** و همچنین کتاب **"واقعنا المعاصر"** پیگیری نمایید.

۷۰- Give them a toy to play with

تا گرمای روح‌بخش خورشید اسلام بر جهان و جهانیان بتابد اما بایستی در نظر داشته باشیم که استقرار سیستم دموکراسی نیز چنین پیش‌نیازهایی دارد و برای استقرار آن نیز لازم است چنین فرایندی طیّ گردد، و به راحتیِ آب خوردن، در گلوی جامعه و اجتماع، ساری و جاری نمی‌گردد و ثمره‌ی خود را دو دستی تقدیم امت نمی‌نماید، بایستی آگاه باشیم که بدون وجود ملتی که هم بر مفاهیم آن آگاهی یافته و هم بر اساس این مفاهیم تربیت شده باشند و برای استقرار و حفظ آن، تلاش پیگیر و مستمر نمایند هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نخواهد داشت، در غیر این‌صورت و بدون ایجاد پیش‌نیازهای آن، دموکراسی تبدیل به همان اسم پر طمطراقی خواهد شد که امروزه لقلقه‌ی زبان تمامی افراد جامعه گشته اما اثری از ثمرات آن در عالم واقع مشاهده نمی‌گردد و در واقع، تبدیل به همان اسباب بازی‌ای شده که چرچیل خبیث بدان اشاره نموده بود.

بیایید و واقع‌بین باشید!!

با خود بیندیشید!

حال که هر دو سیستم الهی و جاهلی، نیازمند پرورش افرادی هستند که از مفاهیم آنها محفاظت نمایند و ضمن اجرایی نمودن اصول بر حفظ‌شان نظارت و پایداری کنند و حال که تطبیق این دو سیستم در جامعه، مستلزم خون و اشک و آه و قیام است آیا شایسته نیست که جهد و تلاش خود را صرف بازگرداندن آیین و برنامه‌ی روح‌بخش الهی نماییم؛ همان آیینی که خیر واقعی را در خود دارد و تمام جهانیان اعم از مسلمان و غیرمسلمان را در این خیر شریک می‌گرداند و روشن‌گر مسیر رسیدن به سعادت و هدایت در دنیا و آخرت می‌باشد؟

آری، شایسته است که تمامی تلاش خود را تنها و تنها در این راه صرف نماییم و تنها بر این مسیر متمرکز گردیم.

درست که در جهان اسلام، ظلم و جور در جریان است، اما امت اسلامی در کجای این ظلم و ستم قرار دارد؟ و چه موضعی در قبال آن اتخاذ نموده است؟ چرا در مقابل این همه بی‌عدالتی ساکت مانده است؟ چرا دستور فرمانده و رهبر خود را پشت گوش انداخته و حُکّام را به مسیر درست و صراط مستقیم باز نمی‌گرداند؟ امت اسلامی از ظلم و بی‌عدالتی می‌نالد و از اینکه حقوق و واجباتی که اسلام برایش قرار داده رعایت نمی‌شود شِکوه و شکایت دارد، آیا اگر دموکراسی در جامعه‌ی اسلامی حکومت کند و به جای اسلام در مسند قدرت نشیند، کم‌کاران و اهمال‌کنندگان

دیگر اهمال نمی‌ورزند و کم‌کاری روا نمی دارند؟ آیا امتی که حقوق اسلام را تضییع نموده و در وادی دیگری خفته است می‌تواند از اصول دموکراسی محافظت به عمل آورد؟

واقعیت این است که این امت نیاز دارد که از نو و از گام اول شروع نماید و مجدداً مورد تربیت اسلامی قرار گیرد و از مفاهیم اسلامی آگاهی یابد و آنها را در زندگی خود اجرایی بنماید، و بدون انجام این مهم، نباید انتظار بهبود اوضاع و نرمال شدن شرایط را داشته باشد.

به آن کسی که همّ و غم خود را بر دموکراسی نهاده و گمان دارد که مسیر رسیدن به دموکراسی و فرایند اجرای آن، ساده‌تر و کوتاه‌تر است می‌گوییم: خود دموکراسی‌ها، به سبب انحرافات و کجی‌هایی که در اصل و اساس دارند به سمت زوال پیش می‌روند و در مسیر نابودی قرار گرفته‌اند، بدانید و آگاه باشید که تنها برنامه‌ای که باقی می‌ماند صرفاً یک چیز است: فقط اسلام است و بس!

زیرا تنها اسلام دین حق می باشد.

زیرا اسلام تنها برنامه‌ای است که الله ﷻ خود را مکلف به حفظ آن می‌داند.

زیرا اسلام تنها منهجی است که می‌تواند انسان را از گمراهی آشکار رهانیده و نجاتش دهد و از مکانی پست و بی‌مقدار، به علوّ درجاتش برساند.

زیرا مؤمنینی وجود دارند که در راه حفظ آن مجاهدت می‌کنند و هر آنچه که دارند در طبق اخلاص گذاشته‌اند تا دین الله ﷻ همیشه در آسمان انسانیت بدرخشد، و الله ﷻ همان کسی است که به این مجاهدین وعده‌ی تمکین و استقرار در این کره‌ی خاکی را داده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾

«الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملّتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام)

ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند». (**نور: ۵۵**)

«پیوست»

با توجه به اینکه تحلیل های شیخ محمد قطب رحمه‌الله در فضاهای مختلفی انجام می‌گیرد، برآن شدیم تا آن بخش از مواردی را که در کتاب "چگونگی دعوت به اسلام" به موضوع دموکراسی اختصاص یافته را در معرض دید علاقه‌مندان قرار دهیم، امید است که بهره‌ی مناسب از آن گرفته شود. (مترجم)

(حال بیاید و به واقعیت موجود نگاهی افکنید، مترجم) آیا به‌راستی در ذهن و قلب دعوت‌گران – با صرف نظر از قلب توده‌ها! –، قضیه‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، به صورت واضح و آشکار و بدون گرد و غبار، نقش بسته است و قلب‌های آنان بدون درگیر شدن در قضایایی چون قوم‌پرستی و ملیت‌-گرایی و عدالت اجتماعی، برای به جای آوردن بندگانی خالصانه‌ی الله تعالی پاک و خالص گشته است! **در حالی‌که می بینیم این دعوت‌گران، برای جمع آوری مردمان به دور خویش، از "اسلام کمونیستی" و "اسلام دموکراتیک" و "تکثرگرایی در اسلام" سخن می‌رانند؟**

آیا زدودن گرد و غبار از چهره‌ی مسأله‌ی "مشروعیت و قانونی بودن"، نه برای توده‌ها بلکه برای خود دعوتگران به انجام رسیده است؟

به‌راستی ما از مفهوم "شرعی بودن" چه برداشت و تصوری در ذهن داریم؟

(با کمال تاسف باید بگویم، مترجم) که در غربت دوم اسلام، و به‌خصوص زمانی که شریعت اسلامی در بیشتر بلاد مسلمین از مسند قدرت کنار زده شد، معیارهای اسلامی خود را به دست فراموشی سپردیم و به جای آن، تعبیرهای غربی را – خصوصاً در سیاست شرعی - آویزه‌ی گوش خود ساختیم.

غرب می گوید که ملاک مشروعیت، کسب پیروزی و برتری در انتخابات است... پس هر آن‌کس که بیشترین تعداد آراء را از آن خود سازد مشروعیت می‌یابد و مستحق آن می‌گردد که بر کرسی ریاست تکیه زده و حکومت را در دست گیرد.

موقتاً شما را از صحبت در مورد تغییر معیارها و موازین (که غربی‌ها در شرایط مختلف در پیش می گیرند، مترجم) رها می سازم؛ همان تغییراتی که در الجزایر و هنگامی رخ داد که اسلام‌گراها

بیشترین آراء را به خود اختصاص دادند و اکثریت را از آن خود ساختند! ما به این امر عادت نموده‌ایم که غرب "بلند مرتبه!"، به خاطر شدت پای‌بندی به ارزش‌ها و مبادی انسانی و دگر-پذیری و احترام به حقوق بشر، در برخورد با مسائلی که یک طرف آن‌را مسلمین تشکیل می دهند نگاهی دوگانه داشته باشد و با موازین دوگانه به وزن نمودن قضایا بپردازد!!!

(ای برادر، مترجم)، غرب و همراهانش را واگذار تا به همراه هم از اسلام‌گرایان بپرسیم که آیا معیار کسب اکثریت در انتخابات، ملاکی اسلامی است و اسلام نیز چنین معیاری دارد؟

فرض کنید که انسان و یا حزب و یا هیأتی – و یا هر تشکُّل سیاسی دیگری - در انتخابات، اکثریت مطلق را به دست آورد و صد در صد آراء را از آن خود سازد و پس از آن، به ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ حکم ننماید، آیا مشروعیت وی در دین الله ﷻ به رسمیت شناخته می شود؟

در غربت دوم اسلام، ما دو موضوع جداگانه‌ی نحوه انتخاب حاکم و نوع حکمی را که قرار است بر مردم جاری گردد با یک‌دیگر اشتباه گرفته‌ایم و آنها را بر جای یک‌دیگر نشانده‌ایم.

باید توجه داشت که هنگامی که اسلام در سرزمین‌های اسلامی حاکم بود فقیهان آگاه به قِسم "سیاست شرعی" در مورد شروط لازم برای حاکم و بیعت آزاد و شورا و دیگر مسائل مربوط به سیاست‌های حکومتی سخن رانده‌اند و درباره‌ی "فقه ضرورت" و شروطی که می تواند در شرایط اضطراری نادیده گرفته شود نیز اعلام نظر کرده‌اند و گفته‌اند : "بایستی، فرامین کسی را که به زور بر تخت حکومت نشسته است، شنید و اطاعت نمود" اما هرگز به ذهن‌شان خطور نکرده که حاکم ممکن است بر اساس شریعت الهی حکم‌رانی نکند و در عین حال، حاکم مشروع مسلمین قلمداد گردد!!

از دیدگاه اسلامی، شرط اساسی برای مشروعیت یک حکومت آن است که بر اساس شریعت ربانی بنا گردیده باشد و پیشتر نیز در محضر ابن‌کثیر تلمذ نمودیم که حاکمی که بر اساس ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ فرمان‌روایی نمی کند به شریعتی مخالف شرع الله ﷻ عمل می نماید.

آیا این موضوع برای دعوتگران - چه برسد به توده مردم - واضح و مبرهن گشته است یا آنکه هنوز ذهن‌شان حول انتخابات و این‌که آیا درست برگزار گردیده و یا در آن تخلف و تقلب روی داده می چرخد؟ آیا تا کنون چندین بار رای خود را در صندوق‌های انتخاباتی برای انتخاب نمایندگان مجلس ریخته‌اند؟ و چه میزان تلاش نموده‌اند تا رای بیشتر و بیشتری به دست آورند؟

به تاکید اگر گمان داشته باشیم که با کسب اکثریت آراء در انتخابات پارلمانی، راه را بر روی ما می گشایند تا به تطبیق شرع الله‌ﷻ بپردازیم، به شدت گرفتار ساده‌لوحی گشته‌ایم و انتخابات الجزایر بهترین دلیل گفته‌هایمان می باشد (و حال و روز برادران‌مان در مصر و غزه، بهترین شاهد مثال عصر حاضر است، مترجم) هم‌چنین بایستی توجه داشت که انتخابِ این راه برای رسیدن به حکومت و تلاش برای تطبیق شریعت الله‌ﷻ از طریق آن، خود مخالف روح شریعت است؛ زیرا در این روش، مردم به عنوان مرجع انتخاب کننده‌ی نوع حکمی که قرار است در جامعه بر اساس آن حکومت‌داری انجام گیرد در نظر گرفته شده‌اند (**توجه نمایید که در اینجا در مورد انتخاب حاکم سخن نمی رانیم**) پس اگر این مردم اسلام را انتخاب نمودند، اسلام بر آنان حکم‌رانی می‌کند و اگر سیستم دیگری غیر از شرع الله‌ﷻ را بر گزیدند آن سیستم بر آن‌ها حکم می‌راند! به‌راستی آیا این است اسلام؟! و در این صورت در کجای این قول الله‌ﷻ قرار می گیریم؟:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد.)».

(الأحزاب : ٣٦)

بدانید که مبنا و مصدر الزام در شرع الله‌ﷻ - مادامی‌که افراد ادعای اسلام دارند - انتخاب یا عدم انتخاب مردم نیست... زیرا اگر آنان خود را مسلمان می دانند رجوع به شرع الله‌ﷻ و پذیرش آن به عنوان فرمان‌روای زندگی، از بدیهی‌ترین بدیهیات زندگی آنهاست در غیر این‌صورت، و با روی‌گردانی از شریعت الله‌ﷻ، و روی نهادن به شریعتی غیر از آن، ایمان از آنان منتفی گشته و از وجودشان رخت بر می بندد حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند و چنین گمان نمایند که مسلمان‌اند!!

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾

«و می‌گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر هم‌چون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) روی‌گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که الله نازل فرموده است) در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان (نفاق‌شان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی‌گردان می‌گردند». **(النور: ٤٧ – ٤٨)**

﴿فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾

«امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند». **(النساء: ٦٥)**[٧١]

حقیقت این است که بدون وجود مومنینی که بر تحکیم شریعت الله‌ﷻ در زمین اصرار داشته و دست رد بر سینه‌ی شریعت‌های غیر از آن زنند، اسلام در دنیای واقعی نخواهد توانست بر مسند قدرت نشیند، و یقیناً این نیز حقیقت دارد که جماعتی مومن وجود دارند که تن دادن به شریعتی غیر از شریعت الله‌ﷻ را کفر اکبر خوانده و آن‌را سبب خارج گشتن فرد از دین و ایمان می دانند، این نوع مومنین در مجتمع کنونی، تعدادی اندک دارند و در شرایطی به سر می برند که جاهلیت آنان را تضعیف نموده و زیر تند باد کوبنده‌ی خود قرار داده است اما اقتضای موقعیت این است

٧١- ابن قیم رحمه الله در کتاب التبیان، صفحه ٢٧٠ می گوید: اللهﷻ پس از آنکه از ادات نفی استفاده می‌نماید به ذات مبارکش سوگندی موکد یاد می کند که خَلقش ایمان ندارند مگر آنکه رسول‌اللهﷺ را در تمامی اختلافاتی که در اصول و فروع و احکام شرع و معاد و صفات و... روی می دهد به عنوان حَکَم انتخاب کنند و حتی صِرف این مسأله هم سبب ایمان نمی‌گردد مگر اینکه در قلب‌هایشان از نتیجه‌ی حُکم ملالی رخ ندهد؛ به عبارت دیگر، نباید از نتیجه‌ی حکم حضرت رسولﷺ دچار تنگی سینه شوند بلکه می‌بایست از اعماق قلب خود پذیرای آن گردند و حتی این مسأله نیز ایمان را برای آنان به بار نمی آورد مگر آنکه بدون هیچ منازعه‌ای نتیجه حکم را بپذیرند و در مقابل آن کاملاً تسلیم گردند. مترجم

که به دعوت خود ادامه دهند و به گونه‌ای مستمر بکوشند تا حقیقت موضوع را برای مردم تبیین سازند؛ همان حقیقتی که می گوید: هر گاه فردی مسلمان به شریعتی غیر از شریعت الله‌ﷻ راضی گشت ایمان را از خود سلب نموده است! و پیوسته باید تلاش نمایند و مردم را بر مقتضیات و مستلزمات این حقیقت تربیت کنند تا آن‌گاه که هسته و پایگاهی مومن ساخته شود که سررشته‌ی امور را در دستان خود قرار دهد.

آری، این است وظیفه و ماموریت دعوت - هر چند هم می خواهد به طول بینجامد- نه این‌که توسط صندوق‌های رای از مردم فتوا گیرد و نظر بخواهد که آیا دوست دارند در جرگه‌ی مسلمین باشند یا که می خواهند مسیری دیگر را اختیار نمایند؟!

آیا این قضیه برای دعوت‌گران – تا چه برسد به توده های مردم - واضح و مبرهن گشته است یا آنکه آنان به صورتی نا آگاهانه به سوی معیارهای دموکراسی خزیده‌اند؛ همان ملاک‌هایی که – حداقل در ظاهر امر[۷۲] - مردم را تعیین کننده‌ی نوع حکومت می دانند نه اله‌ی که صاحب خلق و فرمان است:

﴿ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾

«آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد». (**الأعراف: ٥٤**)

و این‌جاست که مسیر اسلام و جاهلیت به کلی از یک‌دیگر جدا می گردد!

***

و فراموش ننماییم که اگر پیش از آنکه آگاهی اسلامی توده‌ها تکمیل گردد – اگر نگوییم: پیش از آنکه آگاهی اسلامی در آنان بوجود آید - در حرکت با توده‌ها شتاب به خرج دهیم، احزاب و تشکیلات سکولار را دچار ناراحتی و پریشانی می سازیم؛ زیرا مردمی که پیشتر در اختیارشان بوده‌اند اکنون از حوزه‌ی آنان خارج شده و وارد فضای حرکت اسلامی گشته‌اند، اینجاست که این تشکیلات به صورت تدریجی، حرکت اسلامی را از مسیر اصیل و اصلی‌اش منحرف ساخته و آن

۷۲- در نمایش دموکراسی، گمان جماهیر و توده ها بر آن است که حکومت در دستان آنان قرار دارد در حالی‌که در حقیقت، حکم و حکومت در اختیار سرمایه داری است! اما از دیدگاه اسلام، چه قدرت در دست مردم باشد و چه در اختیار سرمایه‌دار، نتیجه یکی است و هر دو به حکومت‌داری بر اساس شریعت غیرالهی منتج می گردند.

را با چالش مواجهه می‌سازند و می‌گویند: برنامه‌هایتان را که می‌خواهید با آن، مشروعیت را از ما سلب کنید و خود را جایگزین ما سازید به ما نشان دهید، و وادارش می سازند تا به دنبال ارائه‌ی برنامه‌هایی باشد که به این چالش پاسخ دهد و بدین ترتیب، آن را از پرداختن به اولین رسالتش که همانا، تبیین و تشریح «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» است باز می دارند.

آگاه باشید که مسأله‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» – در مراحل ابتدایی شکل‌گیری حرکت - هیچ‌گاه در افرادی که بر نهج صحیحش گام بر می دارند چنین ذهنیتی ایجاد نمی نماید که این قضیه با نتایج مادی و دنیوی که از آن منبعث می‌گردند پیوند و ارتباط دارد، به عبارت دیگر، آنان را امیدوار نمی سازد که در دنیا، قدرت و استقرار سیاسی و رفاه اقتصادی و منزلت اجتماعی به دست آورند، هر گز و هرگز چیزی از مظاهر دنیا را با خود پیوند نمی‌زند و سرنوشت پیروان آن، همان سرنوشت ساحران فرعون است که ایمان آوردند و کشته شدند و بر صلیب آویخته گشتند، و یا همان سرنوشت اصحاب الاخدود است که ایمان آوردند و زنده زنده در آتش، سوزانده شدند... و برای انسان‌های پس از خود به الگوهایی کمال یافته تبدیل شدند و همان چیزی نصیب‌شان گشت که بدان رضایت داده بودند؛ آری، دست یابی به خشنودی الله‌ﷻ و باغ‌های جاویدانی که زیر پایشان، نهرها جاری است.

اما شتاب در گرد آوردن توده‌ها و تعجیل در حرکت نمودنِ با اتکای بر آن‌ها پیش از طی نمودن فرایند تربیت و حتی پیش از تکامل هسته‌های اصلی دعوت، چیزی است که سبب بوجود آمدن این غبار متراکم حول قضیه‌ی اساسی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» می‌گردد و تمام همّ و غم دعوت و اصل کار آن، در تطبیق اسلام در جامعه و در جهت برطرف نمودن تمامی مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌ای خلاصه می گردد که (در نتیجه حاکمیت جاهلیت به وجود آمده و، مترجم) مردم با آن دست و پنجه نرم می کنند و در نتیجه، پیوسته در پی یافتن برنامه‌های عملی برای مقابله با چالش‌هایی است که سکولارها مطرح می نمایند.

این‌که اسلام راه‌حل مشکلات است حقیقتی است الهی که الله‌ﷻ، خود عهده‌دار آن گردیده و بدان وعده داده است و ایمان داریم که وعده‌ی الهی، وعده‌ی حقی است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم». (**الأعراف: ۹۶**)

اما این‌که این راه‌حل به محض رسیدن اسلام‌گراها به قدرت، متحقق شود و به واقعیت بپیوندد چیزی است که دلیلی از قرآن و وقایع تاریخی جهت تایید آن یافت نمی شود، زیرا مسلمین در مدینه، پس از آنکه به قدرت رسیدند و دولتی اسلامی تاسیس نمودند که بر اساس ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ حکم می نمود، تا سالیان سال از مشکلات شدید و حادی رنج می بردند و این وضعیت تا زمان خلافت امام عمرﷺ ادامه یافت در حالی‌که در تمامی این سال‌ها، مردم بر مشکلات صبر پیشه نموده و استقامت ورزیده بودند؛ زیرا که آنان مومن بودند و جان‌هایشان را نذر دعوت کرده و چشم به آخرت دوخته و خود را به متاع حیات دنیوی نیاویخته بودند و این همان چیزی بود که سبب گشت دعوت در زمین استوار شود و تمکین و استقرار یابد و در کرانه‌ها منتشر گردد.

اگر از همان روز اول، رسول‌اللهﷺ، این‌گونه مردم را ترغیب می نمود که اگر اسلام بر مسند قدرت بنشیند تمام مشکلات دنیایشان مرتَفع گشته و در ناز و نعمت غلت می خورند، آنان به هنگام مواجهه با مشکلاتی که در همان بدو تاسیس، گریبان‌گیر دولت اسلامی گشت و تا سالیان سال به طول انجامید، صبر پیشه نمی نمودند و استقامت نمی ورزیدند و در نتیجه، به آن قدرت عظیمی که سیمای زمین را متحول ساخت مبدل نمی گشتند. و آن‌گاه که مردم – همان کسانی که قلب‌شان را در انحصار «لاَإِلٰهَ إِلاَّ الله» قرار نداده‌اند - چنین گمان کنند که به محض رسیدن مسلمین به قدرت، تمامی مشکلات در آنِ واحد مرتفع خواهد گشت، و سپس سالیان متمادی مسلمین حکومت کنند و مشکلات هم‌چنان پابرجا بوده و حل‌نشده باقی بمانند و در نتیجه‌ی جنگ‌ها و فشارهای تحمیلی از سوی دنیای صلیبی صهیونیستی، روز به روز بیشتر شوند. آیا این مردمانی که نه از باب عبودیت و بندگی خالصانه‌ی اللهﷻ، بلکه از درب طمعِ مصالح دنیوی وارد قضیه گشته‌اند هم‌چنان صبر پیشه خواهند کرد؟! و آیا در برابر سختی‌ها و محرومیت‌ها و جهاد سخت و جان‌کاه صبوری می ورزند تا وعده‌ی اللهﷻ در زمان تعیین شده متحقق گردد یا آنکه بر علیه حکومتی که به خاطر تحقق مطالبات‌شان بدان رای داده و صندوق‌های رای را به نامش

کرده‌اند اما نتوانسته به آمال‌شان جامه عمل بپوشاند سر به شورش می نهند و از فرامینش سرپیچی می نمایند؟

وجود دعوت در درجه اول و پیش از هر چیزی بدین خاطر است که واجبات خالق بر بندگان و لزوم عبادت خالصانه برای الله‎ﷻ، و التزام به اوامر صادره از سوی ایشان را بیان نماید بدون این‌که بر منافع مادی و دنیوی که از اخلاص در عبادت الله‎ﷻ ناشی می گردد متمرکز شود، در اینجا بحث آخرت و حساب و جزاء مطرح است و به همراه آن، بایستی این نیز ذکر گردد که الله‎ﷻ به صورت اختصاصی به افراد این امّت وعده داده که در زمین به قدرت می رسند و استقرار می یابند و زندگانی دنیای‌شان تامین می گردد اما این امر، شرطی واضح و روشن دارد: این‌که افراد امت، الله‎ﷻ را به صورت انحصاری مورد پرستش قرار داده و تمامی عبادات را خالصانه برایش برجای آوردند نه این‌که به سوی صندوق های انتخاباتی روان گردند و اکثریت آراء را از آن خود سازند و به قدرت دست یابند:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾

«الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان‌گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است و همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند». **(النور : ۵۵)**

بی شک اگر به دنبال تحقق شرط مذکور باشیم، دعوت بسیار آهسته و کند به پیش رفته و در اندک زمان، توده‌ها به دور آن جمع نمی گردند اما تنها در این شرایط است که به سبب اتخاذ برنامه‌ی ربانی و سنن الهی، تمکین و استقرارِ صحیح و درست آغاز می گردد و قَدَر الله متحقق می شود:

﴿وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند». (**یوسف: ۲۱**)

***

غرب مدعی است که نه با ذات اسلام، بلکه صرفاً با "اسلام نظامی: Militant Islam" سر جنگ دارد؛ همانی اسلامی که آن‌را تروریست می خواند، اما قضیه الجزایر، این ادعای غرب را نقش بر آب کرد، زیرا اسلام‌گراهای الجزایر قصد نبرد نکرده بودند و برنامه‌ای هم برای جنگیدن طراحی ننموده بودند بلکه بر اساس مذهب و تفکر غرب، از طریق صندوق‌های رای به حکومت رسیده بودند اما غرب تاب تحمل آنان را نداشت چرا که غرب، با صَرف نظر از وسیله‌ای که اسلام‌گرایان برای رسیدن به حُکم انتخاب می کنند به هیچ وجه نمی خواهد که اسلام حکومت و قدرت را در اختیار گیرد.

***

و آن‌گاه که به بازی دموکراسی ورود می نماییم در قضیه‌ی «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» به شدت دچار خسارت شده و متضرر می گردیم...

اولین زیانی که بر خود وارد می‌آوریم این است که قضیه‌ای الزامی را به مسأله‌ای اختیاری مبدل می سازیم تا توده‌ها در مورد آن تصمیم گیرند در حالی‌که الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ و مَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُّبِيناً﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد)، هر کس هم از دستور الله و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد». (**الأحزاب: ۳٦**)

عبادت انحصاری الله ﷻ که موضوع مسأله‌ی «لاَإِلَٰهَإِلاَّاللّٰه» می باشد بدین معناست که الله ﷻ در اعتقاد، و مظاهر و شعائر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و حج و ...، مترجم)، تنها معبود بوده و هم اوست که قانون می‌گذارد و ارزش ها و مبادی را تعیین می کند و برنامه‌ی زندگانی انسان را وضع می نماید... و این امر، اجباری بوده و مادامی‌که فرد، مسلمان باشد و به دین اسلام اعتراف بنماید در آن هیچ‌گونه قدرت اختیار و انتخابی از خود ندارد بلکه این مسأله برای هر فردی که «لاَإِلَٰهَإِلاَّاللّٰه» را بر زبان می راند الزامی است حتی اگر این فرد منافق بوده و از اسلام کراهت داشته باشد، و اگر چنین شخصی (که حتی در درون خود به اسلام رضایت نداده و منافق گشته ، مترجم)، از پذیرش شریعت الله ﷻ خودداری ورزد چون پیشتر با زبان به شهادتین اقرار نموده، از دین اسلام خارج می‌گردد و به عنوان مرتد شناخته می شود:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾

«و می‌گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان روی‌گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان روی‌گردان می شوند». (**النور: ٤٧ – ٤٨**)

﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾

«امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند». (**النساء : ٦٥**)

و اولین منکری که در بدو ورود به بازی دموکراسی مرتکب می شویم آن است که این الزام و اجبار الهی را به مسأله‌ای مبدل می سازیم که برایش از مردم طلب فتوا می نماییم و در معرض آراء موافق و مخالف قرارش می‌دهیم و این فرصت را فراهم می آوریم تا دیگران بگویند: از آنجایی

که شما در اقلیت هستید در نتیجه، نمی توانید رای خود را بر اکثریت تحمیل نمایید... و این-جاست که عرصه، به صحنه‌ی رای‌گیری و نه الزام، مبدل می‌گردد و منتظر می مانیم که تعداد آراء موافق آن به حدی معین رسد تا بتواند فرصت اجرایی شدن را بدست آورد.

با صرف نظر از آنچه که جاهلیت در "الجزایر" در حق اسلام‌گراهایی که اکثریت آراء را کسب نموده بودند به انجام رساند – و این حادثه، عبرتی بسیار مهم برای افرادی است که مسیر دموکراسی را برای خود برگزیده‌اند - اما بایستی دانست که تحکیم شریعت الله‌ﷻ، امری الزامی است که هیچ ارتباطی با تعداد آراء ندارد و هیچ‌گونه فرصت انتخابی جهت رد یا پذیرش آن به مردم داده نمی شود زیرا آنان نمی توانند این امر را رد نمایند و در عین حال ادعای اسلام و مسلمانی داشته باشند.

و بایستی دانست که صرف نظر از توانایی یا عدم توانایی مسلمین در جهت تحکیم شرع الله‌ﷻ در زمین به سبب ضعف آنان و ناکافی بودن امکانات‌شان در برابر مردم، – همان‌گونه که مسلمین در مکه چنین شرایطی داشتند - **تفاوت** بسیار زیادی میان این **دو مسأله** وجود دارد؛ **این‌که** اقامه و اجرای اسلام در زمین پس از مشیت و خواست الله‌ﷻ ، منوط به وجود تعداد معینی از مسلمینِ استوار و ثابت قدم باشد و آنان این توانایی را بیابند که این الزام الهی را در واقعیت زندگی عملی سازند، **و این‌که** اصل الزام زیر سوال رود و تحکیم یا عدم تحکیم شرع الله‌ﷻ در مقام ارزیابی قرار گیرد و مورد نظر خواهی واقع شود!

واجب است که دعوت بر این اساس بر مردم عرضه داشته شود که: این امر (یعنی حاکمیت شریعت الله‌ﷻ ، مترجم) الزامی الهی است و کسی که بدان راضی نباشد، در حکم الله‌ﷻ، مرتد محسوب می گردد و با صرف نظر از وجود یا عدم وجود گروه و یا جماعتی که آن‌را مطالبه کنند، تمامی مردم اعم از حاکمان و شهروندان، ملزم به اجرایی نمودن و متحقق ساختن آن می باشند زیرا پس از آنکه الله‌ﷻ با امر لازم الاجرا از بندگانش می خواهد که آن‌را به انجام برسانند دیگر وجودش منوط به مطالبه‌ی هیچ بنی بشری نخواهد بود، و آن هنگام که در نمایش دموکراسی وارد می گردیم، این معنا و این برداشت در ذهن مردم رنگ می بازد – و یا حداقل پویایی و پتانسل میدان‌داری خود را از دست می دهد- زیرا دموکراسی در همان ابتدای کار، پیش‌فرضش

این است که هیچ چیزی به صورت ذاتی، الزامی نبوده و تنها اکثریت آراء می تواند این الزام و اجبار را معین نماید.

خسارت و زیان دومی که در ورود به این بازی متحمل می گردیم این است که مسألهی مشروعیت کم‌رنگ شده و خاصیت خود را از دست می دهد، در دموکراسی مشروعیت ازآن کسی است که اکثریت آراء را به خود اختصاص می دهد در حالی‌که این معیار، معیاری الهی نیست زیرا همان-گونه که پیشتر اشاره نمودیم، شاخص ربانی همان تحکیم شریعت الله‌ﷻ است و هر فردی که از تحکیم و اجرای شرع الله‌ﷻ سر باز زند و بدان پشت نماید از نظر اسلام هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد حتی اگر اکثریت آراء را نیز تصاحب نماید، و این‌جاست که راه دموکراسی از اسلام کاملاً جدا می گردد.

اگر قواعد این بازی را بپذیریم، می بایست مشروعیت فردی را که حائز اکثریت آراء شده به رسمیت بشناسیم حتی اگر وی بر اساس شرع الله‌ﷻ عمل ننماید زیرا این قاعده و اصل بازی است و نمی توانیم با آن مخالفت ورزیم و در این‌جاست که با ممنوعیت و محظوریتی عقیده‌ای مواجه می گردیم که عبارتست از مشروعیت بخشیدن به چیزی که الله‌ﷻ آن‌را کفر خوانده، و به رسمیت شناختن حکم و تشریع به غیر از آنچه که الله‌ﷻ نازل فرموده است!

و اگر بارها و بارها در نهان و آشکار خود بگوییم که موافق حکم نمودن به ﴿غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ نمی‌باشیم اما باز مجبوریم که به قواعد بازی احترام بگذاریم و در برابر آن گردن کج نماییم زیرا موافقت کرده‌ایم که بازی کنیم و فراتر از آن، در بسیاری از اوقات درخواست نموده‌ایم که به ما نیز اجازه بازی دهند و آن هنگام که ما را از این حق!! محروم می دارند لب به اعتراض می گشاییم.

دشمنان نیز برای آنکه ما را در تنگنا قرار دهند از این فرصت استفاده نموده و در بازی دموکراسی درگیرمان می سازند و از ما می پرسند: اگر در انتخابات ورود کنید و و پیروز نگردید و افرادی غیر از شما حائز اکثریت آراء شوند چه موضعی خواهید داشت؟ و ما – در کمال تعجب- جواب خواهیم داد: به رای ملت احترام می گذاریم!! می پرسند: اگر حکومت را در دست داشتید و ملت از شما روی برگرداند و به گروهی غیر از شما رای داد چه واکنشی نشان می دهید؟ در کمال تعجب بازهم می گوییم: به رای ملت احترام می گذاریم!!

آیا اگر رای ملت با آنچه که الله ﷻ مقرر فرموده در تناقض باشد باز هم بدان گردن می نهید؟!!!
به راستی که با این موضع گیری‌ها، قضیه «لاَإِلٰهَ‌إِلاَّالله» و مسأله‌ی مشروعیت را با شدت هرچه تمام‌تر کم‌رنگ می نمایید و بر بادش می دهید.

با این وجود، مادامی‌که بپذیریم وارد بازی گردیم ناچار به پذیرش قوانینش خواهیم بود زیرا اقتضای منطق نیز چنین است، اما اگر به هیچ وجه در این بازی شرکت ننماییم این حق را برای خود محفوظ داشته‌ایم که قوانین ناشی از آن‌را نیز نپذیریم و آن‌گاه که به مردم می گوییم ما به این علت در دموکراسی شرکت نمی کنیم که قوانینش، مخالف اوامری است که الله ﷻ بندگانش را بدان ملزم ساخته، سخنان‌مان هم برای خود و هم برای دیگران کاملاً منطقی و پذیرفتنی خواهد بود.

و طبیعتاً آن‌گاه که این‌گونه سخن می رانیم، دشمنان‌مان در مورد ما می گویند: شما دموکراسی خواه نیستید! شما دشمنان مردم‌سالاری هستید! و ما نیز در پاسخ خواهیم گفت: هر آنچه می خواهید بگویید و بر زبان برانید، ما هیچ‌گاه نظامی را که حق تشریع به ﴿ غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله ﴾ را در همان ابتدا در دستان بشر قرار می دهد نمی‌پذیریم و بدان گردن نمی نهیم زیرا اگر آن را قبول نماییم دیگر مسلمان نیستیم و آنچه که الله ﷻ نازل نموده، اسلام است نه دموکراسی، و آنچه که الله ﷻ ما را ملزم به پذیرش آن فرموده، اسلام است و نه دموکراسی، و آنچه که الله ﷻ ما را بر آن بازخواست می نماید و مورد محاسبه قرار می دهد، اسلام است نه دموکراسی:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِّ الْأِسْلامُ﴾

«بی‌گمان دین (حق و پسندیده) در پیش‌گاه الله اسلام است». (**آل عمران: ۱۹**)

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

«و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزینند، از او پذیرفته نمی‌شود، و در آخرت از زمره‌ی زیان‌کاران خواهد بود». (**آل عمران : ۸۵**)

درست است که در اسلام "شورا" وجود دارد اما این شورا چیزی جدای از دموکراسی بوده و به دنبال آن است که با طی نمودن مسیری صحیح، نص را به اجرا گذاشته و آن‌را تطبیق دهد و

مسلمین تنها در چیزی اجتهاد می کنند که در مورد آن نصی وجود نداشته باشد[۷۳]... اما دموکراسی در همان ابتدای کار، حاکمیت را در دست انسان قرار داده و آن را به عنوان حقی انحصاری و خاص برای الله ﷻ به رسمیت نمی شناسد و چه فاصله‌ی زیادی میان دموکراسی آنان و شورای اسلامی وجود دارد:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آیا جویای حکم جاهلیّت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟»

(المائدة: ۵۰)

توجه داشته باشید که اگر تنها خسارتی که از ورود به بازی دموکراسی به‌دست می آید تضییع قضیه‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّ الله» و مسأله‌ی مشروعیت باشد همین برای دوری گزیدن از این بازی کفایت می کند.

هرچند که ممکن است ورود ما به دموکراسی منافعی جزیی نیز در پی داشته باشد و عدم مشارکت در آن برای ما زیان هایی به بار آورد... اما از یاد نبرید که الله ﷻ، شراب و قمار را با وجود منافعی که برای مردم در بر دارند باز هم تحریم نموده چرا که گناه و ضررهای آن از منافعش بسیار بالاتر است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾

«درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است». **(البقرة : ۲۱۹)**

و این قاعده‌ی فقهی می تواند در مواردی که نصی درباره‌شان نداریم کمک حال ما باشد و مسأله‌ی انتخابات چیزی است که در مورد آن نصی وجود ندارد اما باریک اندیشی و ژرف‌نگری آگاهانه درباره‌ی قضیه، ما را بدان رهنمون می سازد که ضایع ساختن قضیه «لاَإِلٰهَ إِلاَّ الله» و مسأله‌ی

---

۷۳ -در فقه اسلامی، حد و مرز اجتهاد مشخص است و نبایستی در آن، حلالی حرام شود و یا حرامی به حلال تبدیل گردد و نباید با مقاصد شریعت در تعارض باشد، درست است که دایره‌ی اجتهاد بسیار وسیع بوده و تمامی مسایل موجود در حیات امّت را در بر می گیرد اما این امر، کاملاً چارچوب‌بندی شده و با قواعد و مقررات شرعی، منضبط گشته است.

مشروعیت تاثیری معکوس و وارونه بر دعوت داشته و آن‌را به عقب می راند زیرا دموکراسی، آگاهی توده‌ها را به نسبت **دو قضیه اساسی** دعوت دچار تَشتّت و پراکندگی می نماید: اول **آنکه** تحکیم و اجرای شریعت الله‌ﷻ ، الزامی ربانی بوده و در آن به آراء عمومی رجوع نمی شود و منشأ الزام و اجبارش، این نیست که اکثریت مردم بدان رضایت دهند و یا از آن ناراضی باشند بلکه مصدر الزام این است که ما مسلمانیم و صِرف ادعای مسلمان بودن، این مسأله را لازم الاجرا می سازد...

مسأله‌ی دومی که دچار اشکال می گردد این است که مشروعیت در دین الله‌ﷻ هیچ ارتباطی به تعداد آراء اکتسابی توسط شخصی خاص ندارد، تعداد آراء صرفاً زمانی معنا می یابد که می خواهیم شخصی را برای اجرا و تطبیق احکام الهی برگزینیم و در حکمی که قرار است حاکم بدان عمل نماید و آن را به اجرا بگذارد هیچ‌گونه جای‌گزینی وجود نخواهد داشت زیرا پس از فرمان الله‌ﷻ مبنی بر الزامی بودن تطبیق و تحکیم شریعت الهی، در نوع حکمی که قرار است در جامعه اجرا گردد احدی از مردم - چه حاکم و چه عامه مردم – اختیاری از خود ندارد و الله‌ﷻ به گونه‌ای صریح و روشن، ایمان را از شخصی که از شریعت وی دوری گزینند نفی می نماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾

«امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند». (**النساء** : ٦٥)

﴿وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾

«و آنان در حقیقت مؤمن نیستند». (**النور**: ٤٧)

«**پایان**»



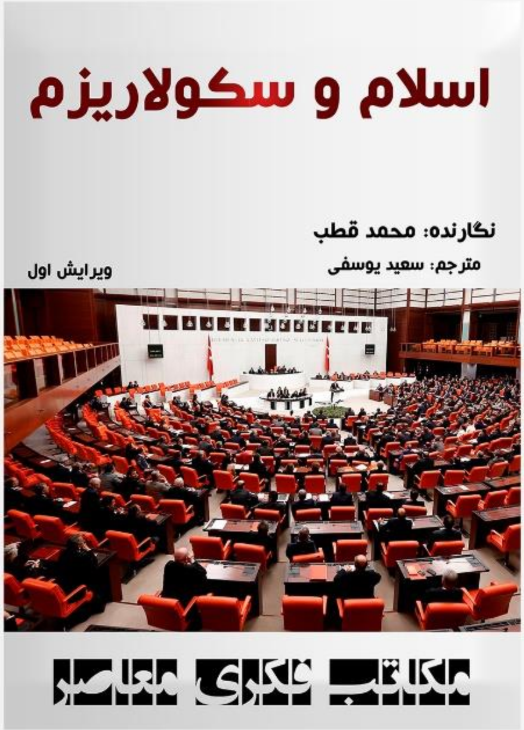
روسو از نظریه پردازان دموکراسی:

آزادی آن‌ها (مردم) فقط محدود به زمان انتخاب اعضای پارلمان است. وقتی آن‌ها انتخاب شوند، مردم دیگر بنده‌ای بیش نیستند! اساساً اینکه همان مردمی که فرمانروا هستند، فرمانبردار هم باشند، محال عملی است!

محمد قطب:

به داعیان مسلمانی که ادعای دموکراسی می کنند، دلسوزانه و برادرانه می گوییم:

دموکراسی موجود هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا اساساً مخالف هرگونه مصدر التزامی است؛ التزام به هر شکل و از طرف هرکسی که باشد، حتی خدا. اولین چیزی که این دموکراسی با آن مبارزه می کند، التزام به اوامر خداوند است. به آنها می گوییم: دموکراسی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا سردمداران دموکراسی راه را برای هرفاسد ومفسدی در زمین گشوده اند؛ اما برای اسلام ومسلمین هیچ راه و مسیری را باز نکرده اند. مسئله ی الجزایر برای همیشه در یادها خواهد ماند. هرگروهی در انتخابات اکثریت آراء را به دست آورد حق حضور در پارلمان را دارد، جز مسلمین. با خودمان صادق باشیم و با مردم نیز. آنچه در پی آن هستیم اسلام است و هیچ نام دیگری غیر از اسلام ندارد. این داعیان گمان می کنند که اگر هویت خود را پنهان کنند و لباس دمکراسی بپوشند، به آنها اجازه خواهند داد که فعالیت و رشد کنند، هرگز ، هرگز، همانا سگ شکاری حس بویایی قویی دارد که از فاصله های خیلی دور بوها را استشمام و احساس می کند.



مرکز نشر اندیشه اسلامی

www.ghotb.net

info@ghotb.net